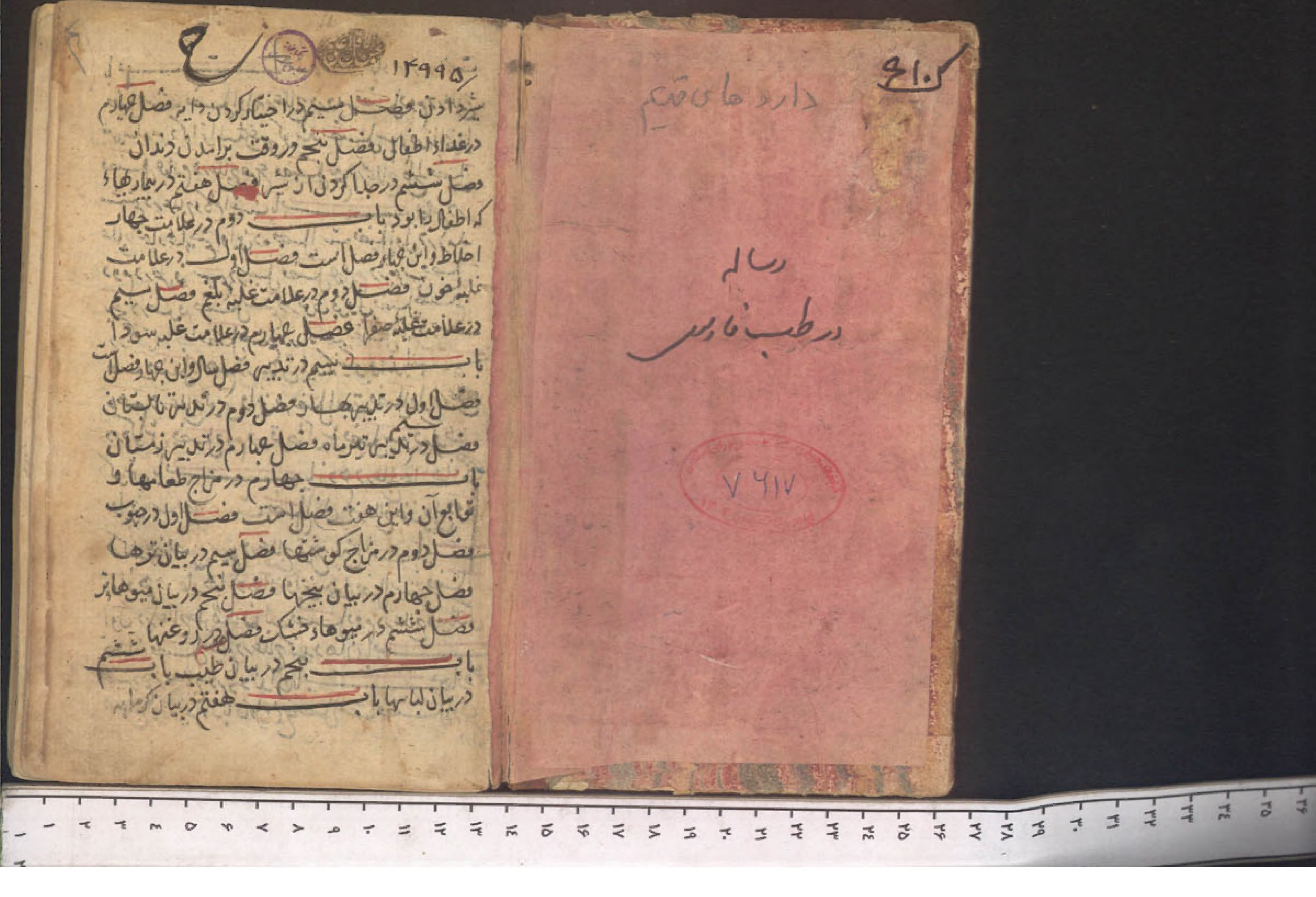


کتابخانهٔ
لس شورای
اسلامی

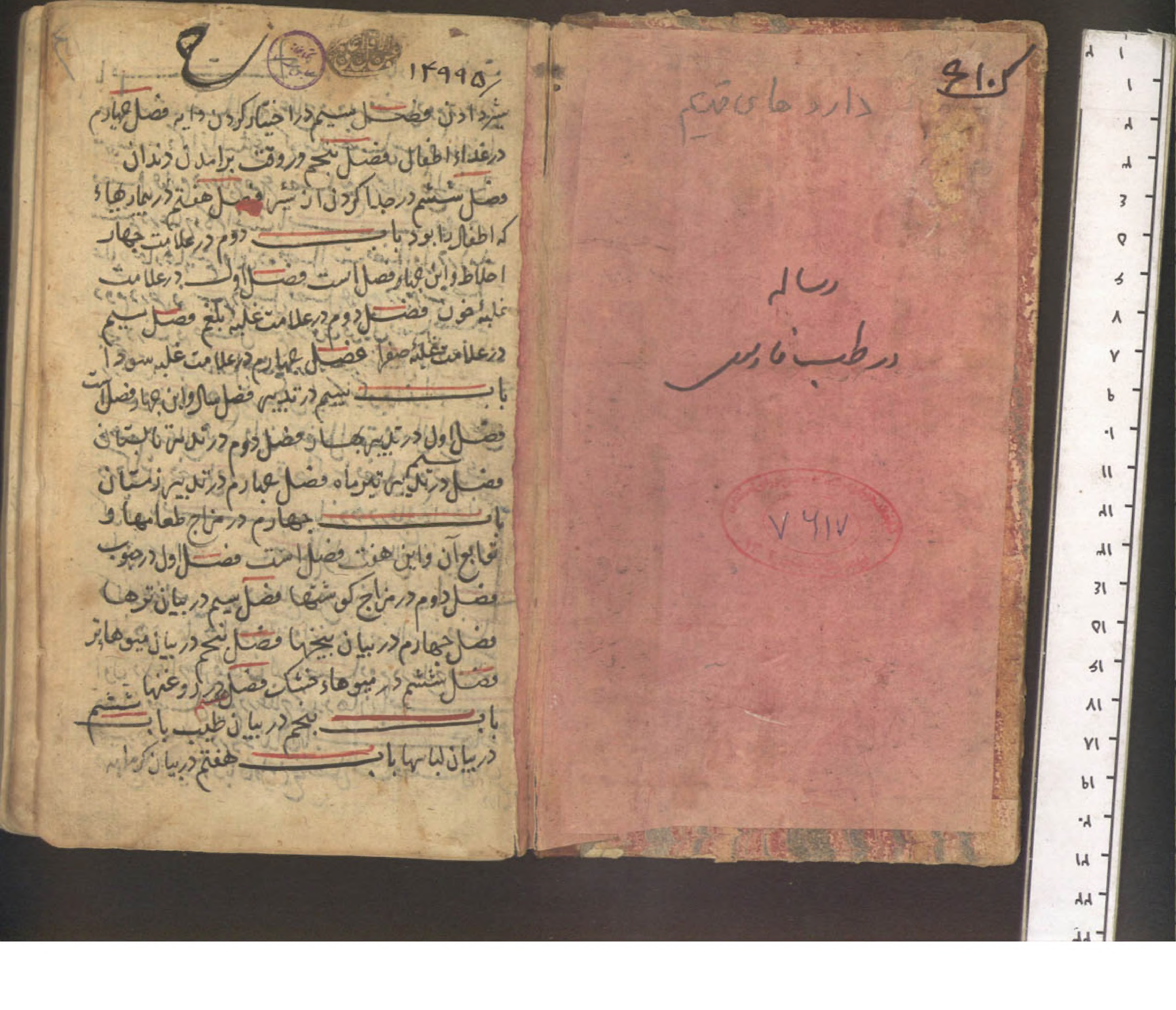


۱۴۹۹۵

شیر دادن فصل سیم در اختیار کردن دایه فصل چهارم
در غذاء اطفال فصل پنجم در وقت برامدن دندان
فصل ششم در جدا کردن از شیر فصل هفتم در بیماریها
که اطفال را بود باب دوم در علامت چهار
اخلاط و این چهار فصل است فصل اول در علامت
غلبه خون فصل دوم در علامت غلبه بلغم فصل سیم
در علامت غلبه صفرا فصل چهارم در علامت غلبه سودا
باب سیم در تدبیر فصل سال و این چهار فصل است
فصل اول در تدبیر بهار فصل دوم در تدبیر تابستان
فصل سیم در تدبیر تیرماه فصل چهارم در تدبیر زمستان
باب چهارم در مزاج طعامها و
توابع آن و این هفت فصل است فصل اول در حبوب
فصل دوم در مزاج گوشتها فصل سیم در بیان ترها
فصل چهارم در بیان بیخها فصل پنجم در بیان میوههای تر
فصل ششم در میوههای خشک فصل هفتم در روغنها
باب پنجم در بیان طیب باب ششم
در بیان لباسها باب هفتم در بیان [illegible]

داروهای قدیم

رساله
در طب فارسی



شیر دادن فصل سیم در اختیار کردن دایه فصل چهارم
در غذای اطفال فصل پنجم در وقت برآمدن دندان
فصل ششم در جدا کردن از شیر فصل هفتم در بیماریهای
که اطفال را بود باب دوم در علامت چهار
اخلاط و این چهار فصل است فصل اول در علامت
غلبه خون فصل دوم در علامت غلبه بلغم فصل سیم
در علامت غلبه صفرا فصل چهارم در علامت غلبه سودا
باب سیم در تدبیر فصل سال و این چهار فصل است
فصل اول در تدبیر بهار فصل دوم در تدبیر تابستان
فصل سیم در تدبیر تیرماه فصل چهارم در تدبیر زمستان
باب چهارم در مزاج طعامها و
توابع آن و این هفت فصل است فصل اول در حبوب
فصل دوم در مزاج گوشتها فصل سیم در بیان ترها
فصل چهارم در بیان بیخها فصل پنجم در بیان میوه‌های تر
فصل ششم در میوه‌های خشک فصل هفتم در روغنها
باب پنجم در بیان طیب باب ششم
در بیان لباسها باب هفتم در بیان [illegible]

رساله
در طب فارسی

باب هشتم در بیماریهاء سر واین هفت
فصل است فصل اول در علاج درد سر فصل دوم در علاج
سرسام سرد که آنرا لیثرغس گویند فصل سیم در مالیخولیا
فصل چهارم در علاج صرع فصل پنجم در علاج فالج فصل
ششم در علاج زکام اینست باب نهم در
علاج بیماریهاء چشم واین ده فصل است فصل اول در رمد
دوم در طرفه سیم در سبل فصل چهارم در جرب فصل
پنجم در ظفره فصل ششم در شبکوری فصل هفتم
در قرحهٔ چشم فصل هشتم در دمعه فصل نهم در ضعف
بصر فصل دهم در سلاق باید که نیکو بداند باب
دهم در علاج گوش واین سه فصل است فصل اول در علاج
درد گوش فصل دوم در قرحهٔ گوش فصل سیم در کری
گوش باب یازدهم در علاج بیماریهاء بینی
واین سه فصل است فصل اول در علاج خون بینی دوم
در گند بینی فصل سیم در علاج قروح بینی اینست باب
دوازدهم در بیماریها دهان واین چهار فصل است فصل
اول در علاج طرقیدن لب فصل دوم در علاج دمیدگی
دهان فصل سیم در علاج گند دهان باب
سیزدهم در علاج درد دندان باب چهاردهم
در علاج بیماریهاء زبان واین پنج فصل است فصل اول
در اماس

در اماس زبان فصل دوم در گرانی زبان فصل سیم
در طرقیدن پوست زبان فصل چهارم در ادلاغ زبان
فصل پنجم در بیماریهاء گلو که آنرا بتازی خناق گویند اینست
باب پانزدهم در بیماریهاء سینه و شش
که بسبب نزله میشود واین شش فصل است فصل اول در سرفه
دوم در نفث خون سیم در سل فصل چهارم در ربو پنجم
در ذات الریة ششم در ذات الجنب و شوصه باب
شانزدهم در بیماریهاء دل واین شش فصل است فصل اول
در علاج دل گرم فصل دوم در علاج سرد فصل سیم در علاج دل خشکی مزاج
سرد فصل چهارم در علاج خفقان گرم از سوء المزاج فصل
پنجم در علاج خفقان سرد از سوء المزاج فصل ششم در علاج
غشی و بیهوشی اینست باب هفدهم
در بیماریها معده واین پنج فصل است فصل اول در درد معده
گرم و سرد دوم در درد معده بسبب سوء المزاج گرم بی ماده
فصل دوم در اورام معده فصل سیم در بثور و قروح معده
فصل چهارم در هیضه باب هجدهم در
علاج انواع اسهال باب نوزدهم در علاج زحیر
باب بیستم در بیماریها مقعد واین سه فصل است
فصل اول در علاج بواسیر فصل دوم در کفتگی و اماس مقعد
فصل سیم در بیرون آمدن مقعد باب بیست یکم

در انواع قولنج واین پنج فصل است فصل اول در علاج قولنجی
که از اماس گرم بود فصل دوم در علاج قولنجی که از ماده غلیظ
یا از باد غلیظ باشد فصل سیم در علاج قولنجی که از خشک شدن
ثفل باشد فصل چهارم در علاج ایلاوس پنجم در علاج قولنجی
که بسبب کرمان و حب القرع بود باب بیست دوم
در علاج بیمارهای جگر واین سه فصل است اول در علاج سوء المزاج گرم
دوم در علاج سوء المزاج سرد سیم در علاج اماس سرد که در جگر بود
باب بیست سوم در علاج اماس سرد که در جگر بود
باب بیست چهارم در علاج بیمارها سپرز واین سه فصل است
فصل اول در علاج آنکه با حرارت بود دوم در علاج آنکه درد سپرز باشد
از سردی سوم در علاج سپرز که با باد بود و با آروغها و قراقر بود
باب بیست پنجم در علاج یرقان واین
سه فصل است اول در علاج یرقان گرم دوم در علاج یرقانی که از سده شده
جگر بود سیوم در یرقان سیاه باب بیست ششم
در علاج استسقا واین چهار فصل است اول در علاج سوء الحال
که آن را سوء القنیه گویند اول در علاج استسقاء زقی دوم
در علاج استسقاء طبلی سیوم در علاج استسقاء لحمی
باب بیست هفتم در بیمارهای گرده و مثانه
واین نه فصل است فصل اول در علاج اماس گرم در گرده دوم
در علاج اماس سرد در گرده سیم در علاج بول خون و سوزش آب
تاختن و ریشها که در مثانه بود و گرده و قضیب چهارم در علاج
گرده

گرده که در مثانه و گرده و قضیب پنجم در علاج سلس البول ششم
در علاج ذیابیطس هفتم در علاج عسر البول هشتم در علاج
تقطیر البول نهم در علاج سنگ مثانه گرده و مثانه باب بیست هشتم
در علاج بیمارهای که بمردان خاص است واین نه فصل است در علاج
اماس قضیب اول در علاج ریش خبیث که بر قضیب و خایه بود دوم
در علاج خارش قضیب و خصیه و ترشح هر دو سیوم در علاج بالا
رفتن خصیه چهارم در علاج فتق پنجم در بیماری شهوت جماع
ششم در بیماری منی و مذی و ودی هفتم در ضعیفی مباشرت
هشتم در علاج که داعی و مودی است بتشنج می رسانند نهم
باب بیست نهم در علاج بیمارهای که بزنان
خاص است واین هفت فصل است اول در حیض آمدن بسیار دوم
در علاج باز گرفتن زنان سیم در علاج آنکه بچه نشود چهارم
در علاج آنکه زادن آسان شود پنجم در علاج اماس پستان ششم
در تضییق قبل هفتم در علاج کس خوش بوی کردن
باب سی ام در علاج اوجاع مفاصل و
نقرس گرم و سرد و عرق النساء واین سه فصل است اول در علاج
اوجاع مفاصل و نقرس گرم دوم در علاج نقرس سرد سوم در علاج
عرق النسا باب سی و یکم در علاج تبها و بیان
آن واین دوازده فصل است اول در بیان تبها فصل دوم در علاج
حمی یوم دوم در علاج تب مطبقه سیم در علاج محرقه چهارم در علاج
تب دق پنجم در علاج غب خالصه ششم در علاج غب غیر خالصه
هفتم در علاج غب غیر خالصه هشتم در شطر الغب نهم در علاج

تب بلغمی دهم در علاج تب ربع یازدهم در علاج ابله و حصبه
دوازدهم در علاج دق الشیخوخه اینست باب
سی دوم در علاج اماسها و ریشها این باب شش فصل است
اول در اماس گرم دوم در علاج اماس سرد سیم در علاج سرطان
چهارم در علاج خنازیر پنجم در علاج طاعون ششم در علاج داخس
باب سی سیم در علاج ریشها و این چهار
فصل است اول در علاج دمل دوم در علاج اکله سیم در علاج
پیکان و خار و غیران که در عضو بماند چهارم در نمله و نار پارسی
و جمره و گاورسه اینست باب سی چهارم
در علاج آنک بر ظاهر تن پیدا می شود و این نه فصل است
اول در علاج شری دوم در علاج حصف سیوم در علاج
کسو چهارم در علاج سعفه پنجم در ریش بلخی که ورا بزبان
پارسی پشه خوردگی میگویند ششم در علاج قوبا هفتم ماکبر
و مسامیر هشتم در سوختگی آتش نهم در علاج شقاق
باب سی پنجم در زینت و این ده فصل است
اول در علاج داء الثعلب و داء الحیه دوم در علاج الخاتق
موی سیم در علاج سبوسه سر چهارم در رنگ کردن موی
پنجم در علاج القمل ششم بوی غش هفتم در علاج بهق سپید
هشتم در علاج برص نهم در علاج آنک رنگ روی خوب
شود و سرخ گردد دهم در تدبیر آنک تن خوش بوی شود
باب سی و ششم در تدبیر فصد
و حجامت و غیر آن باب سی و هفتم
در

در معرفت نبض باب سی هشتم [illegible] و این
چهار فصل است اول در بیان بول دوم در بیان قوام بول سیم
در بیان رسوب چهارم قشور که مانند سبوسه بود آخر شد
والله اعلم بالصواب باب اول
در تدبیر اطفال و وقت زادن و واجب است که این را نکو
بدانند و این هفت فصل است فصل اول این چنانست
که چون اطفال بر زمین آید بعد از بریدن ناف گل سرخ و نمک را
نرم بکوبند و بر طفل پاشند تا پوست وی قوت گیرد و رسیدن
هوا را و هر چه بوی رسد طاقت دارد پوست طفل رطوبت
بر بود دهان و بینی را نمک می رسانند بعد از آن با آب نیم گرم
بشویند و از هوای خنک نگاه دارد و بینی طفل را برفق پاک سازند
و کام وی بعسل بمالند و گوشش با نرمی بمکند و دو روز با شکر
نرم کوفته غذا دهند با روغن شیرخشت و وقت بر بستن واجب
آنست که اعضاء بچه را برفق بمالند و هر عضوی را خوبترین شکل
بنهند یا فشاردن نرم بر انگشتان پیوسته هر دو چشم بچه را با حریر
بمالند و مثانه او را هم بمالند تا میزیدن آسان شود و پیوندها
را گل سرخ و برگ مورد را نرم بکوبند و بپاشند و هر دو روزی
یا سه روزی بشویند با آبی که در وی گل سرخ و برگ مورد جوشیده
باشند و جا بنهند در جایی که سخت روشن نباشد و روغن مالند

هر روزی لب را تا چهار ماه روغن شیر پخت و بوقت مالیدن
سخت سخت در مالند و دختران را روغن بنفشه نرم نرم مالند
تا دو ماه بعد از آن نیز مالند و خواهش کنند تا جنبانیدن
لطیف و مستوی بالحان خوب فصل دوم در شیر دادن واجب
است بچه را مادر خویش شیر دهد از بهر آنکه شیر مادر موافق تر از شیر دایهٔ
دیگر از اینست که طبیعت بچه را اندامادرش را بیماری نباشد
که شیر را تباه و فاسد نکند از بهر آنکه بچه را در شکم مادر خون حیض
غذای وی شود وقتی از مادر زاید طبیعت آن خون را سوی
پستان گراید شیر میشود تا غذای طفل میگردد از بهر آنکه غذای
طفل مناسب و موافق آن غذا شود که در رحم غذای بچه بود از
بهر این معنی شیر مادر موافق تر میشود از شیر دیگران و اگر ضرورت
شود بسبب اندکی شیر مادر یا بسبب بیماری کنند شود هند
فصل سیم در اختیار کردن دایه تا آن وقت دایه را
باید که عمر دایه در میان بیست و پنج سالگی و چهل سالگی باشد و مزاج
تن درست باشد و سینهٔ وی فراخ بود و هر دو پستان وی
معتدل بود در کلانی و خردی و سختی و نرمی و هر دو سر پستان
نیز معتدل باشد در کلانی و خردی نیز باید قریب عهد نباشد
و وقت زادن زادن را باید که میان زادن و شیر دادن یک ماه
نیم ماه گذشته باشد و میانه باشد در فربهی و لاغری و اسقاط
نکرده باشد و مستحب است که اول شیر مادر دهند تا مزاج مادر
و مزاج شیر مادر باعتدال آید و بهترین آنست که پیش از شیر دادن
از عسل لیسانند خاصه در اول شیر دادن باشد و گریستن اندک

پیش از شیر دادن مضرست و اگر شیر اندک باشد این تا سام بخورد
که شیر زیادت شود بسکین د کشک گندم و کشک جو هر دو برابر
تخم بادیان یکدرم خشخاش سفید یک کف با شیر بز ندو بخورند فصل
چهارم در غذای طفل وقتی که طفل محتاج شود که از شیر قوی تر غذا را
می باید نان و شکر و روغن و بادام یا روغن شیر پخت تازه خورانند
و اندک از شیر وقتی سخن گفتن آغاز کند زبانش را بشکر و عسل بمالند
و هر سخن که بگفتن آسان و سبک باشد تلقین کنند اینست
فصل پنجم در تدبیر وقت دندان برآمدن وقتی که دندان برآمدن
آغاز کند طعامی که بخایند نرم باشد پیش وی بنهند و طعامی که
بخایندن سخت بود ننهند و این دندانها بروغن مغز گوش یا روغن
مسکه بمالند یا بچربی مرغابی خانگی چرب کنند و سر و گردن بچه را
بروغن بنفشه با آب گرم بزنند و چرب کنند و در گوش وی آب
چکانند و عادت کنند که همیشه بن دندان را بمالند و وقت دندان
برآمدن بچه را اماس بن دندان ~~را بمالند و وقت~~ و درد چشم
و اسهال و تشنج و خاییدن گوش و اماس گلو عارض میشود علاج
آن یاد کنیم فصل ششم در تدبیر جدا کردن از شیر اصل
آنست که بعد از دو سال که تمام شود از شیر جدا کنند و تدریج
طعام خوردن بیاموزند و نان را در شوربای زیربا تر کنند
که بگوشت مرغ جوزه فربه پخته بود و هر روز اندک اندک از شیر
کم کنند یک دفعه باز ندارند و اندک اندک طعامش زیادت کنند و لولها
سازند از آرد میده و شیر و شکر پیش وی نهند با وی باز کنند و اندر
آب خنک نه اندازند که از زیادت شدن بازمی دارد و آب نیم گرم

زیادت میکند و هر که شراب و نبید نخورد تا چهارده سال
ان بهتر است که دماغ وی دهن و عقلش را ضعیف سازد و اب خیار
دهند و خرفه هند و هرچیزی که تشنگی عطش کند بدهند و انرا
و تابستان گرم و زمستان سرد از شیر جدا نکنند بی ضرورت
و بهترین اوقات از شیر جدا کردن بیست ماه است فصل
هفتم در بیماریهای اطفال اگر بچه را بیماری ظاهر شود اول
اول تدبیر مادرش باید بعد از ان علاج بچه ورم اللثة گوشت
بن دندان اماس کند نرم بن دندان را با انگشت فشارند و روغن
بنفشه یا روغن بابونه یا روغن شبت با عسل بیامیزند و بمالند الثت
شکم رفتن وقت دندان بر امدن اسهال افتد بعلاج مشغول
نشوند تا افراط نکند اگر افراط کند بکمید کنند شکم بچه را
با زیره کرمانی و انیسون و تخم کرفس با کاورس و گل سرخ را با
شراب کهنه بر نان فلچه بند هند و زیره و تخم کرفس بکوبند
و بر پشم نها شند و بر شکم ضماد کنند وقتی که مزاج بچه گرم
باشد بسته شدن شکم نافچه را از هن کاو بمالند
و با روغن خوش مزه بمالند یا شافه از شکر و نمک و گل خیری
استعمال کنند سعال سوق بدهند که از کثیرا و بادام
مغز و مغز تخم ابی معجون کنند با جلاب اگر رطوبت ظاهر شود
بچه را طلا کنند با عسل و بن زبانش با انگشت نرم فشارند
تا قی کند و صحت یابد نکام شود در گرمابه در ارند و ات
کرم

گرم بود سرش زیر بند ضیق النفس غرغر کردن نفس بود
لحم کلان را نرم بکوبند و با عسل بلیسانند و ماء العسل اندک اندک
بخورانند اماس گوش شکم بچه را با شافه نرم کنند و شراب
خرتوت بلیسانند خلق بود دمیدگی دهان اگر سفید
باشد گلنار و پوست انار و سماق و زرد چوبه از هر یکی دو
درم مازو یک نیم درم زعفران نیم دانگ همه را نرم بکوبند و بر دهانش
اندر سایند و اگر سرخ باشد گل بنفشه و گل سرخ هر دو را نرم
کوفته کفایت باشد و اگر سیاه بود این تباه است
و کشنده باشد کشنیز تر و یا اب عنب الثعلب و روغن گل و موم
در هاون نرم بسایند و با این طلا کنند و اگر اثر جراحت
بماند با خاکستر ماهی شور طلا کنند از گوش تری امدن
عسل و خمیر هر دو را بیامیزند و اندکی ناک شب با زعفران پلیته
سازند از پشم و با این داروها تر کنند و در گوش نهند و اگر شب را
تنها با شراب تر کنند و لبا بیند نافع باشد و اگر با سیلاق رطوبت
در و باشد شیاف سپید را با شیر مادرش حل کنند و اندر گوش چکانند
با روغن گل اندکی چکانند گرم کرده عطاس و رمی باشد اندر
دماغ علامت وی ان بود روی بچه سرخ باشد و چشم
وی زرد بود علاج وی ضماد کنند سرش را با زرده خایه
مرغ با روغن امیخته باشد بیرون امدن مقعد پوست انار
مازو و گل سرخ و گلنار پارسی و شب یمانی را بجوشانند و اندروی

بنشانند چنانکه نیم گرم بود زحیری که سبب برودت بود
تخم سپندان وزیره از هر یکی سه درم نرم بکوبند و یاسمین کتانیز
عجین کنند و با آب سرد بخورد تخمی اندازه را پوست بیرونی نوشته را
نرم بکوبند و دو دانگ با آب سیب ترش بدهند تا نبیند اکر از
قرنفل لی خوابی را بخورانند چیزی از پوست خشخاش و تخم وی
و سرش را با روغن کدو و روغن بنفشه چرب کنند ذکر ام الصبیان
که انرا ام الصبیان گویند این بیماریست که بچکان را می شود بگیرند
سعتر و حزمیان و زیره از یکی جزو نیک نرم بکوبند و ازین مجموع مقدار
سه حبه با آب مرزنجوش با شیر مادرش بدهند

باب دوم در علامت چهار اخلاط

و این چهار فصل است فصل اول در غلبه خون سرخ روی و
شیرین مزه دهان و اندکی اشتها و سرخی بول و غلظت ان و ان جاها
که خون گرفتن کم کردن عادت کرده باشد خاریدن و بریدن و پیدا امدن
دنبلها و ریشها و وقتها همچون ماندگی در خود دیدن و اکر با این
علامتها پرخوابی و فربهی و مزاج گرم و تر یار شود تدبیر بیشتر
موجب زیادت شدن خون باشد یقین شود که خون غالب شده
است فصل دوم در علامت غلبه بلغم سپیدی لون
و نرم تن و خشکی و کم تشنگی که بلغم شور باشد و بسیار خوابی و کاهلی
و بوی آب دهان و سپیدی قاروره و آرزوی چیزهای تیز و اکر
با این علامتها یار شود سال کهلی و تدبیر مقدم که موجب زیادت شدن
بلغم و سردی مزاج و فصل زمستان یقین شود که بلغم غالب شده است
فصل سوم در علامت غلبه صفرا زردی لون و تلخی دهان
وخشکی

وخشکی زبان و سرعت نبض و عظیمی و تشنگی و غثیان و بول
تنک و سرخ و زردی و سپیدی چشم و آرزوی چیزهای ترش و خشکی
زبان درشتی و خشکی بینی و بی خوابی و قی زرد و سبز و هوای خنک
فایده یافتن و اکر با این علامتها یار شود سال جوانی
و گرمی مزاج و فصل تابستان و تدبیر مقدم موجب گرمی و
خشکی باشد صفرا غالب بود فصل چهارم در علامت
غلبه سودا خشکی تن و سبز ارنگی و بول سیاه یا سبز ی زاید و اشتهها
دروغین چون سیاه و فکرت زیادت و غم و خلوت اختیار کردن
و ترسیدن و کر و خارش و بهق سیاه و ریش تباه و سپرز کلان شدن
و اکر با این علامتها یار شود سال کهولت و مزاج سرد و خشک و تن موی
ناک سودا غالب باشد والله اعلم بالصواب

باب سوم در تدبیر

فصل سال و این چهار فصل است فصل بهار مانند خون معتدل
است چنان باید که اندرین فصل فصد کرده شود و داروی مسهل
خورده آید پیش از انک هوا گرم شود و مادها متحرک شود چنانک
بقراط می گوید هر که محتاج باشد بفصد کردن یا مسهل خوردن می
باید که اندر فصل بهار فصد کند یا دارو خورد و گوشت و شیرینها
کمتر خوردن خاصه انکس را که بیماریهای امتلائی عادت بود چون
نقرس و اوجاع مفاصل و حمیات عفونی و مانند اینها و غذاهای
لطیف و معتدل بکار دارند چون جوزه و دراج و ماکیان و تیهو و
[illegible] دبر و خایه نیم برشت [illegible] کوک و تلخه و ترشیها نیز موافق
بود [illegible] موافق باشد و سیر بن و میش و بسیاری و مباشرت
بدن

مکروه نباشد و اندرین فصل گرمابه بیشتر بکار دارد فصل
تابستان مزاج تابستان گرم و خشک است تدبیر وی احتراز
باید کرد از کمیها و شراب و داروها و باقی زارهای گرم و از
طعامهای گرم سیر و از غذاها تا حرارت غریزی را فرو ننشانند
خاصه اندر جایهای گرم سیر و از غذاها همان دارد که در فصل
بهار ولیکن به ترشی سخت و از حرکت و ریاضت و افتاب اندر
باشیدن حذر کند و هر بامداد شربت خنک خورد چون
سکنگبین و شراب غوره و انار و حماض و مانند آن و میوهای سرد
تر خنک و ترهای خنک بکار دارد چون سپاناخ و مجنج و آنچه بدین ماند
و اگر شراب خورد ممزوج خورد و فصد و مباشرت کم کند و در گرمابه
دیر نباشد و قی بکار دارد و اندرین فصل مسهل نخورد الا بوقت
ضرورت و اقتصار کند با آب میوها و آب لبلاب و بنفشه و هلیله
و خیار شنبر و شراب الورد فصل تیرماه این فصل
سرد و خشک است ولیکن سردیش معتدل و خشکی وی نا معتدل چنان
که احتراز کرده شود اندر وی از جماع و هر طعامی و شرابی که سرد
و خشک بود و هرچه گرم و تر باشد بکار دارد چون گوشت و زرده
نیمبرشت و شراب تنک و سپید و شوربای جرب و انگور شیرین و
قی نکند از بهر آنکه درین فصل قی کردن تب می آرد و پرهیز
کند از هرچه سودایی بود و غم بیشتر کند و حمام بکار دارد
و روغن خیری یا روغن بنفشه بمالد و روغنها معتدل و میل بتسکین
اخلاط بیش از آنکه استفراغ و مسهل و فصد و اگر اندک بیماری
ظاهر شود اندر علاج وی مشغول گردد بتعجیل ازانکه زیادت
شود

شود که فصلی بیماریست و تباه چنانکه بقراط گوید و فی الخریف یکون
الامراض احد و اقتل فی اکثر الامر فاما الربیع فاصح الاوقات
و اقلها موتا و اندرین جمله شرطت بکار دارد فصل
زمستان سرد و تر است اندر وی چیزهای گرم بکار باید داشت
چون کبوتر و گنجشک و کباب و شراب و حلواها تر گرم و ابزارهای
گرم و حرکت بسیار و مباشرت زیادت ندارد و غذاهای غلیظ
بکار دارد چون سربریان و هریسه و تتماج و آنچه بدین ماند و بیشتر
خورد از بهر آنکه معده در زمستان گرمتر بود بحکم آنکه مسام
بستگی مسام و خواب بیشتر بود چنانکه بقراط میگوید الاجواف فی
الشتاء والربیع اسخن ما یکون بالطبع والنوم اطول ما یکون فینبغی
ان یکون فی هذین الوقتین ما یتناول من الاغذیة اکثر وذلک
ان الحرارة الغریزیة فی الابدان فی هذین الوقتین کثیرة و این
تدبیر کسانی راست که سرد مزاج باشند گرم مزاج را ازین چیزها
کمتر باید خورد از بهر آنکه اگر بزمستان عارضه ظاهر شود باول
بهار پدید آید اسهال را مبادرت باید کرد از بهر آنکه بیماری
نمی شود اندرین فصل کمی بسبب بزرگ و اسهال هم بهتر از فصد و قی است

باب چهارم در مزاج طعامها و توابع آن

و این هفت فصل است برین موجب فصل
اول در حبوب گندم گرم و تر است و موافق ترین حبوبهاست تن آدمی
و نیکوترین غذاها جو سرد و خشک است غذائی وی کمتر از گندم است

نخود سپید گرم و ترست و فربه کننده است نخود سیاه قوی ترست
در گرمی از نخود سپید عدس ترشک سرد و خشکست سردی او
کمتر از خشکی است بخود چشم را تاریک کند ارزن و گاورس هردو سرد اند
و خشک و هردو شکم بندنده اند باقلی سرد و خشک است نفاخ است
و معده را تباه است و نزله را مانع است و سرفه را نیک مفید است
حلبه گرم و خشکست گرمی وی بیشتر از خشکی است ماش سرد
و ترست گوهر نغز دارد لوبیا سرخ و سپید و سیاه است
آنک سپید ست سرد و خشکست آنک سرخ و سیاه هست در وی گرمی است
و معده را تباه است کرنج سرد و خشکست خشکی وی بیشتر از سردی است
از بهر آنک شکم می بندد نخود گرم ترست معده را فاسد میکند
و سست می سازد بسبب دهنیت وی خشخاش سپید و سیاه سیاه
سرد ترست سپید خوردن را نیکست با شکر سیاه و سپید هردو خواب آرنده اند
هردو سرفه را نیک اند و هردو نزله را مانع اند فصل دوم
در مزاج گوشتها همه گرم ترست بیشتر غذا دهنده خون زیادت بعضی
از بعضی بهتر و همه حیوان از برنده و غیر برنده مادام که اندر نموست وی
فاضلترست از آن که در نقصان گوشت بخته گرم ترست و گوشت
بره را گرمی کمترست و تری بیشتر و زود گوارنده ترست از گوشت بخته
گوشت بزغاله گرم خشکست گوشت بزغاله باعتدال نزدیکست
و بهتر و لطیف تر از گوشت بره از بهر آنک گوشت بره گران ترست
و بلغمی تر گوشت گوساله مایل است بحرارت و رطوبت و
نزدیکترست باعتدال گوشت اشتر گرم و خشکست و سودا انگیز
و نیکوست گوشت اسب گرم و غلیظ و سودایی و مضرت و نیکو
نیست گوشت ماکیان گرم و ترست و سبک است اندر معده
و زود گواراست گوشت جوزه زود گوارنده است
وطبیعت

وطبیعت نرم کننده گوشت کبوتر گرم ترست بیابانی را رطوبت کمتر
از اهلی بود کبوتر بچه را رطوبت بیشتر است خاصه آن کبوتر بچه که اندر
خانه زاده بود گوشت بط و مرغابی گرم ترست غذا وی تباه کند
[illegible] است گوشت فاخته گرم خشکست گنجشک گرم خشکست
وطبیعت ببرد و باه را نیکوست ماهی علی الاطلاق سرد ترست و لیکن
تفاوت اندر سردی و تری بحسب کلانی و خردی و شیرینی و شوری
آب باشد که در وی بود آنک در آب شورست خردی و تری آن کمترست
و آنک در آب شیرین است سرد و ترترست اما ماهی علی الاطلاق معده را سرد
کند و سست سازد و تشنگی آرد اگر چه تازه باشد یا شور اما آنک شورست
بسبب شوری و آنک تازه است بسبب لزوجت وی و اگر تدبیر کنند بوی
ابزارها و لطیف کنند تشنگی و لزوجت را ببرد فصل سوم
در بیان ترها کوک سرد ترست محمود الغذا است فاضلترین ترهاست
و غذا دهنده ترست از ترهار دیگر تلخه قوت وی نزدیک
بقوت کوک سردی و تری وی کمتر از کوک است سده جگر و سپرز
کشاید آب قنارده وی یرقان را سود دارد که سده بود معده
و جگر را نیکست تره تیزک گرم و خشکست درد بهار [illegible] است
باه را یاری دهند حب الرشاد و بیرک سپندان هردو گرم
خشکست هضم را یاری کنند است خرفه سرد ترست و در ساق
وی قبض است خون براندا ختن را سود دارد ترف زنان را فایده
بادرنجبویه گرم خشکست نافع است دل سرد را که سده را
گرم خشک هضم را یاری کند و بلغم را گم کند معده و درد در آرد و
بواسیر را نیکو بود کشنیز تر غالب تروی سرد ست

بخار معده را که سوی سر رود باز دارد کرفس گرم و خشک است هضم را
یاری کند باد را تحلیل کند سده جگر و سپرز کشاید صداع حبس است
و درد سر آرد و اگر برگ کوکی بیامیزند و بخورند درد سر بیارد شود را
سک و مجنح سرد و تر اند اصحاب مزاج گرم و خشک را فاین کنند
و اصحاب تب غب را و تب محرق را و یرقان را منفعت دهد
اسفاناخ معتدل است در گرمی و سردی سرفه را نافع است و
طبیعت را نرم کند فصل چهارم در بیان بیخها ترب
گرم و خشک است وی سده می گشاید جرم وی طعام فاسد کند
و آروغ کنده می آرد و دیر هضم می شود و از معده دیر فرو می
آید معده را و دندان را و گلو را تباه است برگ وی بهتر از
بیخ وی است و گوارنده است پیاز گرم و خشک است و در وی
رطوبتی هست و نفخ بسبب این شهوت جماع انگیزد و منی زیادت کند
و لیکن درد سر آرنده است سیر گرم و خشک است دل و دماغ را
گرم کند شلغم گرم و تر است زود هضم می شود نفاخ است و منی
زیادت کند ادرار بول و نور چشم زیادت کند گزر
گرم و تر است و نفاخ و دیر هضم شود باه را یاری می دهد
فصل پنجم در بیان میوهای تر انار ترش سرد
خشک است و شکم بندنده است و شیرین در گرمی معتدل است
خاصه املیسی انار میخوش در گرمی معتدل است ترش خشک است
هر دو معده را قوت دهند و قابض اند شفتالو سرد و تر است
مولد رطوبت است هر دو شکم نرم کننده اند زردالو سرد و تر
مولد رطوبت انگیزد توت سپید گرم و نرم است
سیاه

سیاه در سردی معتدل است هر دو شکم نرم کننده اند خرتوت
سرد و تر است طبیعت سخت کند درد گلو را نیکو بود انگور سیاه و
شیرین گرم و تر است و نفاخ است و طبیعت را نرم کند خرمای
گرم و تر و نرم درد آرد و معده سست کند از وی خون غلیظ متولد
شود آلوچه شیرین باشد معتدل است در سردی و تری شکم نرم
کند و آلوی ترش سرد تر است از شیرین و طبیعت را کمتر نرم کند
خربزه سرد و تر است انچه شیرینی وی کمتر بود البته سرد و تر است و انچه
گرم شیرین بود میل بگرمی خیار و بادرنگ هر دو سرد و تر است و مولد بلغم
و باد و قامع صفرا باشد فصل ششم در بیان میوهای خشک
عناب معتدل است در گرمی سپستان گرم و تر است با اعتدال
بادام شیرین گرم و تر است با اعتدال بادام تلخ سرد و تر است غلیظ نفاخ
ناگوارنده است جوز گرم و خشک است انگه تر است در گرمی و خشکی
کمتر است بلغم را جمع کند شفتالو کشته معتدل است در گرمی و سردی
زردالو خشک مزاج وی مقدار شیرینی و ترشی وی است انکه شیرین بود
میل بگرمی دارد و انکه ترش است خشک است مویز شیرین گرم و تر است
انکه ترش است سرد و خشک است پسته معتدل است در گرمی و سردی
سینه و معده و گرده و مثانه را منفعت کند فصل هفتم
در بیان روغنها روغن کنجد در گرمی و خشکی معتدل است انکه بریان
کرده باشد گرم و خشک است روغن بنفشه سرد و تر است و لطیف است
زیتون میوه درخت است چون سخته مرغکرا از وی روغن می گیرد

لنجه از خام وی می گیرند او را روغن بنفشه گویند و آنچه از تخم گیرند او را روغن
انفاق گویند زیت الانفاق خوردن را اهتر و از دکانی صابون سازند
و بسوزند روغن کتان گرم خشکست زیت الانفاق گرم خشکست
روغن جوز گرم خشکست روغن کتان گرم خشکست روغن بادام
شیرین در گرمی و نرمی معتدلست روغن کنجد روغن گل سرد و خشک است
و قابض است

باب پنجم

در بیان طیب یعنی بویهاء خوش مشک در گرمی و خشکی قوت است
دل و دماغ سرد را منفعت کند عنبر در گرمی و خشکی نرمتر از مشکست
دل را منفعت کند لادن گرمست بیخ موی را قوت دهد و بچهء
مرده و مشیمه را فرود آرد عود هندی در گرمی و خشکی معتدلست
و قبض و قوی تر و اسوده زعفران گرم خشکست کافور سرد
و خشکست استعمال وی موی زود سپید کند و درد سر گرم و تبها را
منفعت کند صندل سرد خشکست سحج را فایده کند
صندل سرخ سرد تر است از صندل سپید والله اعلم

باب ششم در بیان لباسها

همه جامها چون بتن آدمی رسد تن مردم ویرا گرم کند بعد از آن تن
مردم از وی گرم شود پس جامها آنست که از شعاع تن مردم گرم
می گرفت بیشتر از آن تن را گرمی دهد همچون کرباس و جامهء سرد
آنست که گرمی از تن بیشتر گیرد و کمتر همچون کتان موبینها و آنکه میانه و
معتدل است جامهاء قطیفه است یعنی از پنبه اگر نرمست گرمتر
جامهاست جامهاء ابریشم از جامهاء قطنی گرم تر است حلوفی را
گرمی

گرمی بیشترست جامهاء پشمینه گرمتر است از آنها انکه پوس حصان
جامهء کتان تن را لاغر می کند صوفیه و صوفیه ... و گرم ...
نزار را قوت می سازد پوستین بره گرم کنند است ... داد
کرده را نا نفعست از روباه یا گرمی بیشترست سمور را از روباه گرمی
کمترست از همه موبینها سنجاب و قاقم و حواصل را گرمی کمترست
از همه موبینها

باب هفتم در تدبیر

گرمابه تن در زمستان محتاج نیستند بگرمابه اما آنکه بگرمابه محتاج می شود
تا حرارت لطیفه حاصل کند یا رطوبت معتدل باید که ناشتا
بگرمابه در نیاید بعد از هضم طعام در آید و بیشتر از آنکه
عرق کند بیرون آید و بنشیند و صاحب مزاج گرم بیشتر از گرمابه
روغن بان را در آب میوه تر کند یا در گلاب و بخور دود در خانهء
گرم در نیاید و بنیک حذر کند بعد از گرمابه شربت بارد بالفعل
نگاه دارد خود را از بیرون آمدن از گرمابه و از سر گشادگی و خود را
در هوای سرد پیش نیارد اما منافع گرمابه مسام بگشاید و
غذا را لطافتر کند و اسهال را حبس کند و ماندگی اندازد و از
منافع وی آنست که همه سال از گرمابه فایده می باشد در فصل بهار
و تابستان و تیرماه و زمستان مضار گرمابه چون در
گرمابه بسیار بنشیند و عرق بر کند تن را سست و خشک سازد و از
و بجا غم زیرا تحلیل و قوت ساقط کند و غشی حادث و اگر از آن
زیاده تر شود رطوبات نماند و اشتهاء طعام ساقط کند و
حرارت غریزی کشته شود و آدمی هلاک گردد اما استعمال

حمام بعد از تناول غذا اندکی تن را ترطیب می کند و ترطیب
صالح وادمی فربه می شود واگر بعد از تناول غذا که هضم نشده
باشد در تن رطوبت را بلغم غلیظ متولد می شود و سبب سلع
می گردد از بهر انک طعام از معده هضم ناشده سوی جگر میشود
محمد زکریا گوید اندر جگر دردی باد بترسید از استسقا
از گرمابه منع باید کرد و استعمال اب همچنان می باید کرد که باشد که
هوا خانه باشد که در خانه گرم باشد اب گرم استعمال کند و اگر
در خانه سرد باشد اب سرد استعمال کند روا نیست گرمابه رفتن
کسی را که قوت وی ضعیف بود از بهر انک ضعیفی زیادت
همچنان نهی است کسی را که کرب وقتی باشد که قوت ساقط شود
وغشی بود

باب هشتم

در بیماریها سر و این هفت فصل است در هفت علت سر

فصل اول

در درد سر درد سر از گرمی بود یا از سردی واز تری هیچ درد سر
نبود اما انک از گرمی بود علامت وی ان بود که روی سرخ و
رگها پر و نبض عظیم و بول سرخ وی خون باشد علاج فصد و حجامت
کردن و شکم اوردن با اب الو و عناب و سپستان و خرمای هندی
و فلوس خیار شنبر و ترانگبین و گلاب ترکیب کرده و طلا صندل و گلاب
با تخم کوک یا اب سود داره یحیی بن ماسویه گوید که این علتها را
هیچ چیز بهتر از ان نباشد که دو مثقال افیون و پنج ستیر روغن بنفشه
و همچندان روغن اب کنند و بجوشانند تا اب برود و روغن بماند ان روغن را
در بینی کند هرگاه که کسی را درد سر بود یا شقیقه یا درد چشم یا درد
گوش از ان روغن بمالد درد نماند واگر انک از ماده صفرا بود درد
سخت باشد و سر گرم و در سر گرانی ظاهر شود و مزه دهان
تلخ

دیگر همین حقنه کند واگر این علت دراز شود باید که دو
درم سنگ جند بیدستر با عسل معجون کرده خورانند نافع باشد

فصل چهارم

در علاج مالیخولیا این علت از سودا گرم یا
از صفرا سوخته یا از سودا سرد باشد اما انک از سودا
گرم باشد علامت وی نبض تیز بود و بول سرخ بود و بیداری
دایم و دیوانگی چون با خنده باشد آسان تر و امیدوارتر از ان
بود که با گریستن باشد علاج رگ اکحل یا رگ صافن بگشایند
انگاه ماء الشعیر دهند و حقنه نرم بکار دارند و ماء الجبن و افیمون
شکم نرم کنند دو سه بار و هلیله سیاه و نمک هندی چون ماء الشعیر
بپزند تخم کوک درافزایند و نطول بر سر ریزند از جو مقشر و نیلوفر
و گل و پوست خشخاش و تخم کوک در وی پخته باشند و غذا
اشام شازند از جو و نشاسته و بادام و شکر و مزوره کنند
از اسفاناخ و ماش و روغن بادام و غذاها معتدل بکار دارند
چون اسفاناخ و کشک و گوشت بره و گوشت جوزه و پالوده بشکر
و روغن بادام از کرنب و بادنگان و ترسک و گوشت قدید و گوشت گاو
و گوشت اشتر و گوشت اسب و الخ بن ماند واز پنیر کهن و نان سبوس
و ماهی شور حذر کنند انگاه بمطبوخ شکم نرم کنند واگر پنج درم افتیمون
بکوبد و خرد بسایند با سکنگبین بخورد هر هفته منفعت کند هرچه
تمامتر و معجون نجاح نیک مفید باشد و سکنگبین افتیمون اندر همه
علتهای سودایی بلغمی نافعست

صفت معجون نجاح نافع است
مر جمیع علت سودایی را خاصه مالیخولیا و صرع را و در اختناق رحم
خاصیتی بزرگ دارد بگیرد پوست هلیله کابلی پوست

بلیله بوست آمله از هر یکی ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس
تربد سپید از هر یکی پنج درم همه کوفته و بیخته با دو وزن همه داروها
عسل مصفی بسرشند شربت چهار درم با آب سرد این نسخه جمهور است
و اگر خواهند تا اسهال زیادت کند غاریقون و خربق سیاه
و حجر ارمنی از هر یکی پنج درم زیادت کنند و استاد من
امام فاضل سیف الدین نوری نور الله مرقده درین نسخه غاریقون پنج
درم تربد پنجاه درم کردی و حجر ارمنی و خربق سیاه نکردی و
شربت یک سیر دادی و بدین نسخه پنجاه سال عمل و تجربه کرده است
و هیچ عمل باطل نبود فصل پنجم در علاج صرع اگر با صرع
دلایل بلغم بود چون بیاض لون و فربهی تن و غذاهاء بلغمی بیشتر
خورده باشد علاج با حب قوقایا کنند و غذا او
گوشت جانور بیابانی و شربت سکنکبین عسلی با آب آمیخته و اگر
با علامت سودا بود چون لاغری تن و سیاهی و خشکی پوست و وقت
صرع تی سودا ای افتد علاج وی مطبوخ افتیمون و یا غاریقون
یا ایارج روفس بود فصل ششم در علاج فالج و لقوه
و رعشه اسباب این علتها یکی است و این استرخاء اعصاب یا از رطوبات
و یا از سوء المزاج علاج اگر ماده بلغمی بود اسهال کند با ایارج لوغاذیا
و ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و اگر بی ماده بود علاج
وی تبدیل مزاج و گرم کردن مزاج بود با تریاق فاروق و معجون
البلادر و سحرنیا و بیارد انکشنک و تذرو بریان کرده بخته دهند
و شراب کهنه و شراب عنصل بدهند ثابت بن قره
میگوید

میگوید مطبوخ را آب خالص بهتر از شراب است و نجیب الدین سمرقندی گوید
که صاحب فالج را آب بهتر از شراب و صاحب لقوه و رعشه و صرع و سکته را
و تشنج ناگاه و مانند اینها را و صاحب کتاب الذخیره ابو جعفر جرجانی
اندر علاج فالج آورده است اول ماء الاصول کبیر دهند با مثرودیطوس با
ماء العسل با معجون فالج یا معجون وج یا تریاق اربعه با گلنگبین عسلی هر
روز نیم درم بعد از آن استفراغ کنند بحب شیطرج و حب منتن و حب شبیار
ابی سهل فارسی صفت معجون فالج منفعت کند فالج را و لقوه را
و استرخا را و نسیان را و اوجاع مفاصل را و همه بیماریها که بسبب برودت
میشود و معده را گرم کند و اعصاب را قوت دهد و نفخ زایل کند
بگیرد سنبل و سلیخه و مصطکی و وج از هر یکی سه درم قرنفل و دارچینی
و ریوند و غاریقون از هر یکی دو درم گل سرخ تخم بادیان نانخواه و زیره
کرمانی از هر یکی پنج درم زنجبیل و تخم کرفس سورنجان و شونیز از هر یکی چهار
درم تربد سپید دوازده درم بیخ سوسن ده درم بکوبند و بیزند با عسل مصفی
عجین کنند شربت سه درم صفت حب شبیار ابی سهل فارسی تربد
سپید شحم حنظل از هر یکی یک درم سکبینج تخم کرفس از هر یکی دو درم بکوبند
و عجین کنند با آب گندنا و اندر وی اندکی زعفران فرغار کرده باشند
و حب بندند شربت سه درم این علاج مجرب است فصل هفتم
در علاج زکام زکام آنست که رطوبتی از دماغ سوی بینی فرو می آید
سوزان گرم با درد سر و سر گرم بود و روی سرخ بود و نبض غلیظ

علاج وی فصد کنند و شراب خشخاش دهند و کشکاب که در وی
عناب و سپستان پخته بود بدهند و اگر درد فرو می آید از دماغ
بلغم پخته بود زرد یا سپید و دلایل حرارت بود و حس نبود باید علاج
می باید چنانکه خود ببینند که دماغ با این پاک شود و اگر آنک از
دماغ فرو می آید رطوبت سپید و تنک باشد و با دشواری فرو آید علاج
کاورس گرم کرده باشد که در مندیل بسته گرم گرم بر سر نهند تا حرارت
آن بقعر دماغ رسد و شونیز بسرکه تر کرده یک شب و بریان کرده و کوفته
می بویند باب نهم در علاج بیماریها چشم و این ده
فصل است فصل اول در رمد رمد دردی بود چشم را اگر از خون
بود علامت وی سرخی چشم و روی امتلا در عروق و نبض عظیم و قاروره
سرخ باشد علاج وی فصد قیفال از آن دست که جانب آن چشم بود
و حجامت بر اخدعین کردن و شکم آوردن با شراب بنفشه یا شراب
نیلوفر یا آب آلوی سیاه و یا با آب میوه‌ها و خیار شنبر دو سه بار و
بعد از آن مسهل یا قوت خورد حب بنفشه و شیر زنان از پستان در
چکانند و شیر زنان با سپیدی بیضه تنک بزنند تا یکی گردد بچشم
اندر چکانند و شیاف کافوری چکانند که فرغار کرده بود با گلاب
و سپیدی خایه تا آنکه که چشم چیم گیرد آنکه زرد و سپید علاج کنند
صفت زروری سپید بستانند عنزروت جلال با شیر
خر پرورده دو سه بار با شیر زن بسایند فهره درمسنک بیفزایند
سه درم نشاسته و یک درم افیون اگر درد کند از افیون نیم درم
و نیم درم کافو

و نیم درم کافور بیفزایند و اگر درد چشم از صفرا بود علامت
وی آن بود که آماس و دمعه و تمدد کمتر بود و سوختن و درد بیشتر بود
علاج او بمطبوخ میوه شکم نرم کنند و بمطبوخ هلیله زرد شکم
آوردن از پس حجامت کردن نافع باشد صفت هلیله زرد
بگیرند هلیله یازده درم آلوی بخاری ده عدد خیار شنبر هفت درم
شکر بست درم تخم کشنی سه درم این همه را بجوشانند با یک من آب تا نیمه بماند
و صافی کنند و مقدار چهارده ستیر بخورند معتاد کرده با ربع درم سقمونیا و
بچشم اندر چکانند لعاب اسغول و لعاب دانه آبی از پس آنکه شیر بچشم
اندر دوشیده باشند از پستان زنی که دختر زاده بود و نو زاده بود
و اگر رمد خونی و بلغمی بود علامت آن بود که ورم بسیار بود
و سرخی و سوختن اندک و آب بسیار رود و چیم بسیار بندد و سطبر و بچشم حفسیده
بود علاج شکم آوردن بود بیاره فیقرا و بچشم اندر چکانیدن لعاب
حلبه و عنزروت و دانه آبی و زعفران این همه را بجوشانند با لعاب دانه
آبی و بچشم اندر چکانند و بگرمابه رود و علاج رمد بسیار است اگر همه را
یاد کنیم از حد اینجا بیرون آید فصل دوم در علاج طرفه
طرفه نقطه باشد سرخ اندر سپیدی چشم بسبب زخمی و مانند آن
علاج نخست اکحل قیفال زنند و از گوشت و شراب و شیرینیها
و از خرما پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره
قطره خون گرم بچشم اندر چکانند مفرد یا اندکی گل ارمنی آمیخته و یا
یکی برو بیا و خون بن پر را بچشم اندر چکانند چند بار چنین کنند و اگر
به شود نیکو و اگر نه شود زرنیخ زرد شاخ با آب گشنیز تر بسایند

و بچشم اندر کنند و یا بچکانند فصل سیم در علاج سبل
این علتی است که رگهای چشم پر خون شود و خارشی در چشم پدید آید
و عطسه آرد و از آفتاب نتواند و آب بسیار دود علاج
رگ قیفال باید گشادن یا رگ پیشانی و ایارج فیقرا بکار داشتن
یا حب قوقایا یا اسهال کردن و از گوشت و شیرینی و شراب و سیر
پرهیز کند و از غبار و دود و آواز بلند کردن و از برکفش و روشنائی
چراغ و از پیش آتش خود را نگاه داشتن و بالش بلند کند
و جیب تنگ نه بندد و برود حصرمی و شیاف سماق کشد
فصل چهارم در علاج جرب این علتی است که پلک
باز گردانی سرخ باشد درشت ناهموار علاج رگ قیفال
زنند و بر گردن حجامت کنند و پلک چشم باز گردانند و بتراشند
تا هموار شود و زعفران سوده بران موضع کنند و پنبه بروغن
بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند و هشت ساعت
صبر کنند پس بگشایند روز دیگر شیاف احمر یا شیاف اخضر
کشند یا شیاف سماق با گلاب سوده فصل پنجم در
علاج ناخنه آن بود که از بیغوله چشم که بسوی بینی بود پلکی زیادتی
چون ناخن سپید و این دو نوع بود یکی تنک بود و دیدار را باز
ندارد بسیار علاج او بدرد کارد برگرفتن بود و بعد از بر
گرفتن یعنی بریدن نخست اندر چکانند آب زیره و نمک خاییدن
و اگر آب زیره و نمک خاسک نه چکانند سپیدی چشم با پلک چسپد
و می باید که حدقه را گردانند همه وقتی و بعد از سه روز شیاف
نیز استعمال کنند فصل ششم در علاج موی فزونی
علاج وی استفراغ کردن بود با ایارج فیقرا و حب قوقایا
بعد از

بعد از شیاف احمر لین سرمه با سلیقون کشند و موی فزونی
بکنند و زهره کرکس و زهره بز و زهره خارپشت و دیگر زهرها
با چند بید ستر بخون کبوتر بسرشند و شیاف کنند و با آب دهان
مردم حل کنند و برجایگاهی که موی کنده باشند طلا کنند و دیگر زمان
چون کنده پس نروید همچنین است فصل در علاج قرحه چشم
علامت درد خلنده و ضربان و اشک بسیار و بر سپیدی چشم
نقطه سرخ یا بر سیاهی نقطه سپید پدید آید علاج فصد
و خون بسیار بیرون کردن چند کرت و عدس مقشر و لطیف
بکار دارد چون اسفاناخ و کدو و کوک و خیار شنبر و شیاف ابیض
کشیدن بشیر زنان حل کرده و رفاده بر نهادن و بر فوق بستن
تا آن روز که بر رفاده ریم ببینند پس شیاف آبار و کشنیز تر بکار داشتن
فصل هشتم در علاج دمعه علامت وی همیشه
تر باشد علاج وی ناشتا بگرمابه رود و این داروها را دایم استعمال
کند بگیرد هلیله زرد خمیر اندر کند و در تنور زیر خشت بنهد
و ببرد تا خمیر سرخ شود و هلیله را از خمیر بیرون کند و پوست
هلیله را بوزن دانگ سنگ زعفران نرم بکنند و همچون سرمه استعمال
کند نافع بود فصل نهم در علاج ضعف بصر این علت
یا از رطوبت بود علامت وی آنست که وقت گرسنگی بهتر بود
از بس سیری و از بس خواب بدتر گردد اما آنکه از خشکی بود
وقت گرسنگی بدتر بود و از بس سیری و از خواب بهتر بود علاج
آنکه از رطوبت باشد یاره فیقرا بود که یک بخورد و یک شب نخورد

هر بار یکدرم اطریفل کشنیزی بود و یک درم بایره هر دو را بیامیزد و
بخورد چند بار چشم اندر کشد شیاف مرارات و سرمه با سلیقون
یا سرمه عزیز و اگر نه بگیرد زهره بز و اندر خامه مسین کند
و با افتاب خشک کند وقت استعمال با آب رازیانه یا با عسل
یا با آب سداب بچشم اندر کشد یا بچکاند علاج آنکه از یبوست
بود روغن بنفشه یا شیر زنان به بینی اندر چکاند و کمر مابه پیوسته
رود و با آب دوش اندر آید و چشم اندر کشاید و سپیدی خایه با شیر
زنان بچشم اندر چکاند و روغن بادام شیرین اندر بینی و گوش چکاند
و آب نیم گرم بر سر ریزد و این برو زنا فعت مر ظلمت بصر را و دمعه را
و سپیدی چشم را و ابتداء آب فرو آمدن را و حلاب را و چشم را قوت
دهد و رطوبات نشف کند بگیرد کحل اصفهانی شش درم
دانه خرما سوخته یکدرم ساذج هندی نیم درم نشاسته دو درم
همه را سحق کند نیک نرم مثل هبا و استعمال کند فصل دهم
در علاج سلاق علامت سلاق آن بود که چشم سرخ بود و بن مژه
و مژه هر دو تباه شود و چشم لخته شود و این دو نوع بود یکی
نو بود و سبک مانند درد چشم صفرائی علاج وی مانند
علاج درد چشم صفرائی باشد بگیرد سپیدی تخم مرغ با روغن
بادام یا روغن گل بیک جای بیزند و چشم اندر کشد و بر بیرون چشم
برنهد یا با آب خرفه یا آب کشنیز و با روغن گل بزنند و پنبه کهنه نهند
و هر روز بچکانند و بچشم اندر چکانند و آن پنبه را زیر چشم
برنهند و نوع دوم کهن بود علاج حجامت باید کرد

وفصد

وفصد از قیفال و شکم باید آوردن بهلیله زرد و سقمونیا و این
ضماد برنهند بگیرد عدس مقشر و تخم نار تازه هر دو را بکوبند
و تر کنند با میبختج و آنجا برنهند یا هر دو را با اندکی روغن بنفشه
سحق کنند و آنجا برنهند

باب دهم

در علاج گوش و این سه فصل است فصل اول در درد گوش اگر با ضربان
بود و برفروختن روی علاج فصد کردن بود از قیفال و خون
بسیار برداشتن و آنگاه بگیرد روغن ده درم با سی درم سرکا بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند از آن روغن بگوش اندر چکانند نیم گرم در روزی
چند بار اگر به نگردد آنگاه بگیرد سپیدی خایه مرغ با شیر زنان
بیکجا بچکانند بزنند و بگوش اندر چکانند و اگر درد صعب باشد
شیاف سعدی افیونی با شیرها در دختر حل کرده در چکانند یا چیزی
از افیون یا شیاف سبیدا اندر روغن گل و اندکی سرکه حل کنند و گوش
اندر چکانند فطوری که درد گوش از حرارت بود فاترش کنند
بگیرد آب خرفه با روغن گل نیم گرم بگوش اندر چکانند بهتر گردد دارو
دیگر درد گوش را که از حرارت بود بگیرد برگ کدو را بیفشارد و آب وی را
بگیرد و با روغن گل بیامیزد و گوش اندر چکانند و اگر درد گوش از سردی
بود علامت وی آن بود که بچیزهای گرم کرده آسایش یابد علاج
روغن سداب را گرم کنند و بگوش اندر چکانند و اندکی خرمیان با او بیاید
کند بنگ آید اگر از باد بود علاج او همین بود که گفتیم

یحیی بن ماسویه میگوید که این دارو نافع باشد درد گوش را که از سردی
بود بگیرد چیزی از مر مکی و با بول گاو بیامیزد و در گوش چکاند
که شفا یابد فصل دوم در علاج قرحهٔ گوش اول پاک
کند با ماء العسل نیم گرم یا سکنجبین یا آب نیم گرم اندر گوش چکانند
و با بیرون کنند چند کرت یک روز همچنین کنند و بعد از آن این
دارو در گوش چکانند نیک نافع آید بگیرد عنزروت
صبر و خون سیاوشان کندر ریم آهن از هر یکی یک جزو
و اندکی زنگار بسرکه بسایند و اندر گوش چکانند قدری اندکی
و چون قرحه در گوش بی آماس بود یا آماس بود این دارو بسازند بگیرد
شیاف مامیثا یک درم شیاف سپید که در عنزروت با شیر خر پرورده
باشند یک درم مر صافی و کندر از هر یکی نیم درم بسایند و با سرکه
بیامیزند و شیافها سازند وقت حاجت یکی را با سرکه بسایند و
برفق و مدارا اندر گوش برند و اگر ریم و قیح بسیار باشد ریم
آهن را اندر سرکه فرغار کنند و در جو نهند تا قوت بستاند
و از آن سرکه استعمال کنند و شیاف با آن بسایند
فصل سیم در علاج کری و گرانی گوش اگر این علت
مادرزاد بود علاج نپذیرد و اگر از پس بیماری گرم یا از پس سرسام
بد آید علاج بپذیرد و اندکی علاج او را بس بود و اگر تمام به نشود
یاری دهند مر طبیعت را و علاج کنند بیارهٔ فیقرا و حب
قوقایا و بگوش اندر چکانند روغن بادام تلخ اگر به نشود روغن
قسط علاج کنند و اگر به نشود با او بیفزاید خرمیان و فربیون
و استاد فاضل ابوبکر اخوینی رحمه الله علیه در کتاب هدایه
گفته است که من بسیار علاج بیارهٔ فیقرا و اطریفل چنانک
می

هر شبی یک درم یاره بودی و دو درم اطریفل کوچک و روغن
بادام تلخ نیم گرم بگوش چکانندمی و به شدند لکن نه تمام و اگر به نشود
بدین علاجها طمع بردارد از به شدن و بیماریهای گوش بسیارست
این مقدار که گفتیم بسبب رعایت که ایجاز بود و گفته شدن
باب یازدهم در بیماریهای بینی
و این سه فصل است فصل اول در خون رفتن بینی بوقت بحران
باز نباید داشتن می باید ماندن تا برود مگر که بسیار رود آنگاه
باید باز داشتن بحجامت بی آنک نشتر زنند محجمه بر جای جگر
برنهند و حجام را گویند تا نیک بمکد اگر خون باز نایستد بجانب
برسر زنند تا سرد شود و بارو را ببندند تا خون را باز برکند
و اگر نشود فصد کنند از قیفال و مقداری خون بشفا ریق بیرون
کنند و عصارهٔ بادروج و عصارهٔ برگ خرفه با اندکی کافور در چکانند
وقت راحت فتیله با سپیدی خایه مرغ تر کنند و بورهٔ زر
گران بروی برا کنند و اندر بینی نهند و عصارهٔ سرگین خر در
چکانیدن نافعست و از موده و بوی کردن سرگین تر هم نافع
کند و خایه عنکبوت بسوزانند و در بینی دمند نافع باشد
و حجامت کردن از قفا هم سود دارد فصل دوم
در علاج گند بینی اگر از ریش و ناسور نباشد و از بخار عفن بود
بشراب و قصب الذریره و گونه و بنفشه ریحانی می شویند و بینی
تر میکنند و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته و

بپخته به بینی اندر دمند و نافع ترین چیزی که به بینی اندر چکانند
کشنیز ترست ثابت بن قره میگوید من کاسنی اعرابی بکار بردن
مجربست و اگر نیابد بد باشد فصل سیم در علاج
قروح بینی ریش بینی بعضی خشک باشد و بعضی تر و ظاهر و باطن
و بعضی ریشها بواسیر باشد علاج قرحه خشک را موم روغن
از مغز ساق را موم روغن گاو و روغن بنفشه و موم طمانی طلا کنند
و ناف را بروغن گل و موم طلی کنند و اگر تر بود هلیله زرد
کوفته و بیخته و بیه مرغ و روغن گل و مازو بهم سرشته بر سعد و
زعفران و مر و مازو و شب یمانی و زرنیخ را اسفیدا راست کوفته
و بیخته اندر دمد و اگر درد ناک باشد مرهب سوخته و اسفیداج
و مرداسنگ و روغن گل و موم در هم گداخته و سرشته طلی کند
ناسور بینی نار پوست تمام رسیده آنکو بیابد با پوست بفشارند
و آب بکشند و بپزند تا غلیظ شود و در سکرجه ثمین کنند یک
دانا پوست کوفته باشند و آب کشیده دیگر باز بکوبند نرم و ازانی
شیاف کنند و با این آب نار که تخته باشند و در سکرجه ثمین
کرده آلوده کنند و به بینی اندر کنند ناسور بینی پاک کند لی ترد
و بی رنج و لیکن بروزگار را باب دوازدهم
در علاج دردهای دهان و این چهار فصل است فصل
اول در علاج طرقیدن لب علاج وی بیه مرغ در
روغن گل بگدازند و رنج وی ازین داروها گم کنند صفت
وی نشاسته و کثیرا و سعد و مازو کوفته بیخته اندر روغن کنند
و بپزند تا هموار شود و بر موضع طلی بعد آن طلی کنند و موم
روغن

روغن بر ناف نهند و بر مقعد مالند و پوست اندرون خایه مرغ بر
وی نهند و بگذارند چند روز دیگر مازو را نرم بکوبد و با عسل
بیامیزند و طلا کنند کفکی مفرط را که بر لب اب فایده کند و اگر
با آن آماس بود اول رگ قیفال زنند از دست چپ و استفراغ کنند
بطبیخ هلیله و حضض و بکاب تر کنند و طلی کنند بعد از آن موم روغن
طلا کنند و با آب نیم گرم بشویند و هر چیزی که سرد بود بر وی نهادن
فایده کند مثل مرهم سفید فصل دوم در دمیدگی دهان
و این سه نوع بود یکی از خون صفراوی بود علامت وی آن بود
که سرخ و سوزان بود علاج فصد و حجامت کردن زیر زنخ با فصد
چهار رگ کردن و شکم آوردن بطبیخ هلیله زرد و بطبیخ شاهترج
و بعد از آن مضمضه کردن برب توت یا بطبیخ سماق یا بطبیخ نار
ناربوست بر دهان بدارد این داروها را بگیرند طباشیر و گل سرخ
و کشنیز خشک و سماق و عدس مقشر و تخم خرفه و حنا یکی همه را نرم بکوبند
و اندکی کافور با این یار کنند و بر دهان اندر بدارد چند بار همچنین کند
دوم دمیدگی دهان سفید که از بلغم شور بود علاج او اسهال
بود تا تربد سفید و تخم حنظل و مطبوخی کند چنانکه حبی بلغم بیارد
باز اگر سفید باشد و طبرزد و بر دهان بدارد که نیکو باشد دیگر
حضض اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و با الکامه این هر دو
دمیدگی سرخ و سفید را سود دارد و اگر سخت سفید باشد
نمک سوده با عسل بسرشند و در دهان گیرند و نگاه دارند چندانکه
تواند پس بسکنجبین مضمضه کنند و اگر این علت بجای اندر بود کنار

وسماق پوست نار و زرده چوبه و شب از هر یکی دو درم مازو چهار
درم همه را نرم بکوبند و اندر دهان نگاه دارند نوعی دیگر سیاه
این نوع سیاه ترین همه است از بهر آنک آکله می کند علاج اسهال
کنند و برگ زیتون خشک و اقاقیا و شب و بیخ سوسن و سعد و زعفران
از هر یکی یکدرم جزو همه را نرم بکوبند و در دهان فاشند و اگر
این علت بجایی باشد کشنده است بگیرد عنب الثعلب
و کشنیز تر هر دو را اندر هاون بکوبند و فشارند و آبش را بگیرند با موم
روغن که از روغن گل و موم ساخته باشند بیامیزند و طلا کنند که عظیم
مفید باشد فصل سوم در خورده شدن گوشت بن دندان
و خون آمدن و سستی دندان علاج نخست فصد کنند و بهار
رگ کشایند و مسهل خورند و مضمضه کنند و داروها را چنانک در [illegible]
دهان که سرخ باشد یاد کرده آمده است بکار دارند و بعد از آن مازو
و پوست نار و شب یمانی و قلقطار و کوزمازو و برگ بید و گز مازو
و سیماب در سرکه جوشانیده و بدان مضمضه کنند صفت که بن دندان
را سخت کند و ماده را از ریختن باز دارد بگیرد [illegible] ده
درم و بوره کهربست درم هر دو را بکوبند و ببیزند و بن دندان را
بدان مالند و بعد بن پاک کنند و [illegible] فصل چهارم
در علاج گند دهان از گرمی بود یا از سردی نوع گرم را از
بوی دهان علامت آن بود که بوقت گرسنگی زیادت شود
و بوقت سیری کم بود علاج رگ زنند و قی و اسهال معده پاک
کنند و هر بامداد رب سیب و رب ابی و رب انار و رب امرود
خوردن و سکنجبین بکار دارند و این حب در دهان گیرند بگیرند
گل سرخ و صندل و سعد از هر یکی دو درم کافور دو دانگ هلیله
وبلیله

و بلیله از هر یکی سه درم پوست ترنج یکنیم درم طباشیر یکنیم درم
کوفته و بیخته با آب انار و یا گلاب بسرشند و حبها سازند و در
دهان میدارند غذا سماقی بازرکی نوع سرد از گند دهان
علامت آن باشد که بگرسنگی کم شود بسیری زیادت
علاج ایارج و حب قوقایا و حب صبر بود و قی بکار داشتن و اطریفل
خوردن و هر بامداد خوردن و زنجبیل پرورده منفعت کند و اگر
بوی دهان از بن دندانها باشد بخلال و مسواک پاک کرده دارد و این سفوف
بکار دارد صفت وی بگیرد سعد مقشر کوفته و بیخته
بشراب ریحانی تر کنند و بسرشند و اقراص کنند و بر تابه بر آتش
خشک کنند چنانک سوخته نشود آنرا بکوبند و ببیزند از این سعد یک
اوقیه نمک اندرانی و کفک دریا از هر یکی سه درم عود خام پنج درم حب
الآس بریان کرده و قرنفل و کبابه و سنبل از هر یکی دو درم همه را بکوبند
و ببیزند و بیامیزند و بدان مسواک کنند و این حب بوی دهان را نافع
است و خواتونان مغول استعمال میکنند بگیرد زعفران و قرفه
و هال و قاقله و دارچینی از هر یکی درم مشک دو دانگ کافور دانگ نیم و پوست
مازو بی سوراخ همه را نرم بکوبند با سرکه خمر بسرشند و حبها کنند معتدل از نخود
در سایه خشک کنند و یکی حب را بکوبند و در دهان بمالند و یکی را وقت
خفتن زیر زبان بدارند باب سیزدهم
در علاج درد دندان نخست با آب سرد و گرم بیازمایند اگر با آب سرد
ساکن شود فصد کنند و حجامت و با اقراص بنفشه و حب صبر استفراغ

کنند بسرکه وگلاب غرغره کنند و جمارگ کشایند و عاقرقرحا و اندکی
کافور سوده زیر دندان گیرد و اگر سبب کرم ساکن شود
ایارج فیقرا خورند بعد از آن عاقرقرحا و بودینه و سعد و زرنباد
وگلنار و شحم حنظل در سرکه بجوشانید و بدان مضمضه کنند و سحرنیا
و تریاق اربعه بخورند و در زیر دندان نهند و اگر کرم و درد
ساکن نشود تمهید کنند با کاورس و نمک گرم کرده و بلبل و حلیت
و سعد در بن دندان کنند و تخم بادیان بخایند و اگر
دندان کاواک باشد سحرنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و شونیز
بریان کرده با سرکه سوده اندر کاواک دندان نهند ثابت بن قره
میگوید که حکما که پیش از جالینوس بوده اند اتفاق کرده اند که هیچ چیز
بهتر از نیست اندر علاج دندان از سرکه و نمک از بهر آنکه هردو درد ساکن
کننده اند و خشک کننده اند رطوبت زیادتی و در هردو وقت قبض است
و قوت تحلیل است و هردو بیخ دندان را و گوشت بن دندان را قوی
میکنند و استعمال وی در درد دندان و درد دندان سرد فایده میکند اما
در درد دندان کرم بغایت میکند و اندر دندان سرد تلطیف میکند
و تحلیل می باید استعمال وی در علاج کرم تنها با آب و اندر علاج سرد با عسل
و در سرکه خاصیت است که غرغره کردن با نیست از بهر آنکه هردو دارو را
با وی تیزی بقعر مواضع بعجل میرساند و اگر اندر دندان
دود کرم باشد تخم گندنا بزر البنج بکوبند برابر و با موم بسرشند و
دود و دهان بر باز دارند تا دود بدندانها رسد و بن دندان پاک شود

باب

باب چهاردهم در علاج
بیماریهاء زبان و این پنج فصل است فصل اول در علاج اماس
زبان اگر سرخ باشد و سوزان علاج فصد قیفال پس غرغره کردن
با سرکه یا آب آمیخته و یا پیش از آن حجامت کردن بزیر زنخ و بعد از آن
غرغره زبان را با برگ شفتالو تر مالیدن و هر میوه که ترش باشد
و محلل و قابض که از زبان لعاب می کشد نیک سود دارد عصاره
کوک در دهان داشتن فایده کند و اگر حرارت نباشد
و لعاب بسیار بود علاج وی با آب عسل غرغره کردن و با آب
عسل و طبیخ حلبه با فراط باشد یا تری با فراط علامتها خشکی
آنست که استفراغ با فراط افتاده باشد یا تبهاء محرقه یا چیزهاء ترش
خورده باشد و علامتها تری و فالج باشد علاج آنرا که
سبب خشکی باشد با تری [illegible] بشیرخر و طبیخ حلبه و طبیخ الخیر غرغره
باید کرد و مهوها کردن و بنا گوش بروغن بنفشه مالیدن و آنرا
که سبب تری بود علاج فالج باید کرد و استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا
و ماء الاصول بکار داشتن و هر روز نوشادر و بلبل و عاقرقرحا و خردل
سوده بمالیدن فصل سیم در طرقیدن پوست زبان علاج
وی اسفنستان در دهان میکرد و لعاب اسبغول و دانه ابی بجرع
میکند و در دهان نگاه میدارد و اگر خرقت باشد بگیرد دانه
الو یا دانه [illegible] ماهیزی غذا شوربا مرغ و بانجه و خایه نیم برشت
فصل چهارم در آماس زبان و این زبان د فزک شدن لسان

باشد و دراز شدن تا آن غایت که از دهان بیرون آید و نتواند کشیدن
و نتواند هر دو لب را جمع آوردن علاج او زبان را برف یا تمر هندی ترنج
یا ریواج یا پیاز ترش می باید مالیدن تا لعاب بیرون آید و بحال خود باز
آید و اگر نیکو نشود زرشک و نمک و سرکه مالند و قیفال کشایند بعد از آن
رگ زیر زبان کشایند فصل پنجم در علاج بیماریهای گلو که آنرا
بتازی خناق گویند و خناق آماسی بود بعضلات حلق و این عضلات
دو نوع بود یکی آنکه چون دهان کشاید پدید بود و دیگر آنکه اندرون
بود آنجا که حنجره بود و این پدید نبود این صعب بود زود گلو بگیرد و مردم
خبه کردد دم نتواند زدن و چیزی فرو نتواند بردن و اگر فرو برد
بدشواری فرو برد و آنجایگاه درد کند علاج اگر علامت
خون بود ظاهر باشد اول فصد کند و اندک اندک خون کم کنند و رگ
زیر پیشانی کشاید و بر ساق حجامت کند اگر وقت مهلت دهد تا
چنینها و اگر مهل و قوت قوی باشد خون بیرون کند تا غشی
حادث شود با آن مقدار که کفایت باشد و از سقوط قوت نترسد
چیزها غرغره کند مثل رب توت کوک و لعاب رمان صفت
لعوق بگیرد انار ترش و شیرین هر دو را اندر آب بپزند
و نکوبند و بفشارند و آب کشنیز و شب یمانی سوده و مازو و گلنار کوفته
و بیخته بدین آب انار ریزند و بیامیزند و بقوام آرند و اگر صعب باشد
شیر تازه و شراب بنفشه غرغره کند یا با آب عنب الثعلب یا مبیختج در
و یا آش با آب انار و با آب خیار شنبر و مبیختج در وی حل کرده باشند
و اگر ماده بلغم باشد یا صلابتی بدید طبیخ حلبه و انجیر بگیرند
و خمیر

و خمیر ترش و مبیختج در وی با خیار شنبر و بدان غرغره کنند و روغن گاو
گداخته غرغره کردن سود دارد و هرگاه گشاده شود و ریم برآید آب
گرم با روغن بنفشه یا روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد
و اگر قی فرود و انار دانه ترش و کشنیز خشک در آب کنند و
غرغره کنند باب یازدهم
در علاج بیماریهای معده و تشنگی که بسبب آن لهی شود و این شش فصل
است فصل اول در تشنگی مفرط که از گرمی بود علامت وی نفث زرد
بود و بول سرخ و در گرما زیادت شود و چیزهای گرم خوردن زیان کند
علاج رگ زنند و ماء الشعیر خورند و بنفشه پرورده در آب باقلی
مقشر یا در این مطبوخ بخورند صفت وی عناب بیست عدد
سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم بیخ سوسن مغز نیم
کوفته کرده ده درم انجیر زرد بیست عدد کشک جو یک کف خشخاش
چهار درم تخم خطمی تخم خبازی تخم آبی از هر یکی پنج درم با دو من آب
بپزند تا سه یک بماند و پالایند و از این سی درم با بنفشه پرورده
و پنج درم روغن تخم کدو یا روغن بادام شیرین بخورند و این نزله گرم را
نافع باشد اما اگر ماده غلیظ سرد باشد در این مطبوخ زیادت
پوست بیخ بادیان و پرسیاوشان و زوفا خشک از هر یکی سه درم
و اگر عطش غالب بود اسبغول خورند اندر نزله گرم و
لعاب تخم آبی خورند اندر نزله سرد و این حب را استعمال کنند

اندر سرفه گرم بسکیبود بنفشه ورب سوسن ونشاسته وکثیرا و
تخم خبازی وبرگ خبازی از هر یکی یکدرم تخم کدو ومغز تخم خیار ومغز
بادام شیرین مقشر وآرد باقلی از هر یکی دو درم خشخاش یکنیم درم همه را نرم
بکوبند وبویزند وبا شکر طبرزد بیامیزند ولعاب تخم ابی ولعاب یا بلعاب
اسبغول عجین کنند وحبها بندند ودر دهان بدارند فصل دوم
در علاج نفث دم نفث دم خون برآمدن بود بر فیدان علاج
گل ارمنی وگل مختوم اندر عصاره برگ خرفه یا اندر عصاره برگ خرفه
لسان الحمل کوفته دو درم وقتی که خون برآمدن آغاز کند فصد کنند
واندک اندک خون بیرون کنند بمقدار قوت غذا با جه بخته و
حریره از نشاسته دهند بقراط گوید که خون برآمدن از بالا علامت
تباهست وازیر علامت بی یعنی از بواسیر علامت نیک است فصل
سیم در علاج سل سل ریش شش باشد علامت او تبها
تیز بود وتن لاغر کردد وان از پس شوصه یا ذات الریه یا از
پس ذات الجنب و بیماری را ناخن کوژ کردد وسرها از زاو آورده وموی برنرد
ونیز سرفه ریم بیرون واین ریم کند بود واگر از وی بر آتش افکنی گند
استخوان سوخته آید یا گند پشم واین مردمان را الخلقت سینه
ایشان تنک بود وگفتن برآمدن که مجنح گویند بباید دانست که
شش او ریش گشته است این بیماری بزشکی د چون شش ریش وریم را
سرفه باید تا از وی بیرون آرد سرفه ریش را زیادت شود ریم زیادت
شود وبیماری دراز کشد دیگر شش دایم در حرکت است و نزین را کردد
سکون

تلخ ودماغ وبیخوابی ولبها خشک وتشنگی غالب از جای گرم بگریزد
وخنکی را جویان بود وشکم سخت بود ونبض سریع وبول زرد بود اول
شراب آلو خورد یا شراب خرمای هندی وغذا اسفاناخ با کشک
جو یا شنانبت جو با شکر خورد ونان را با اسفنار ترش یا آب غوره
خورد وسر را خنک کند با خرقه تر کرده یا آب برگ بید وگلاب
وصندل واگر از سردی بود یا از سودا یا از بلغم اما
انک از سودا علامت وی بیخوابی وبا خود سخن گفتن و
رنگ روی بسیاهی میل کردن ونبض باریک وبول سپید که با
سبزی زند علاج مطبوخ افیتمون خورد یا حبی با افیتمون
کرده باشند اما انک از بلغم عفن بود علامت وی
خواب بسیار وسر گردان تهیج روی ونبض نرم وپهن وبول سپید
ومکدر علاج ایاره فیقرا یا حب شیار بود وبوییدن مشک
وغذا کنجشک وزرد با آب وروغن زیت پخته وعسل خوردن
وشراب کهنه خوردن سود دارد فصل دوم
در سرسام نوعی از سرسام گرمست که وی را قرانیطس گویند
واین سرسام گرم یا از خون بود یا از صفرا اما انک از خون
علامت وی روی سرخ بود ونبض عظیم وبول سرخ وتب
نرم واختلاط بود علاج ماء الشعیر ساده دهند یا آب انار
ترش وغذا عدس مقشر با روغن بادام سزوره دهند واما
انک از صفرا بود علامت وی روی زرد بود وزبان سیاه
ونبض تیز وبول نادی وتب تیز وتشنگی سخت غالب بود و
اختلاط عقل وبیداری وبیهوشی ومهمل گفتن علاج ماالوی

ترش تخته باشد یا کدو و مقشر چون در وقت وی بود و قی بود که
بعقل آید نان با آب نار ترش و یا آب غوره بدهند و بعد از ان
روغن و گلاب و سرکه هر سه را نیکو بزنند و بر سر مالند فصل
سوم در علاج برسام سرد و این لیثرغس خوانند و این اماسی بود
از بلغم که بجزو مقدم دماغ آید علامت وی ان بود که با
تب پیوسته نرم نابید اما مانند تب بلغمی و دایم بخواب اندر رود و
چشمها فراز کند و سخن نگوید و نجنبد و هیچ چیز وهم نکند و او را
چون بانگ کنند چشم باز کند باز فراز کند و در دار سر خفیف بود
و دم زدن اهسته بود و آب دهان پر بود و بول سپید و غلیظ
مانند مینرخی و نبض آهسته و متفاوت و موجی علاج اگر
قوت بجای بود فصد قیفال باید کرد و خون بمقدار برداردد
چندانک طاقت و هر چند این بیماری از بلغم بود بمقدم دماغ
بود با او بعروق در دماغ بود از فصد و حجامت چاره نباشد
و از پس فصد سکنگبین دهند چنانک یک جزو سرکه بود و دو جزو
عسل و چهار جزو آب و اگر بتواند با روغن زیت بخورد و یا
زرده خایه نیمبرشت خورد و او جهد کنند تا غذا بخورد
تا معده او برهنه نبود و سرکا و روغن گل بسیار بر سر نهند باز
حقنه این کنند صفت بگیرد شحم حنظل یک کف تخم
معصفر کوفته یک کف تخم الجرجیر کوفته یک کف پوست بیخ کبر
نیم کوفته یک کف بودینه یک دسته این همه را بجوشانند با سه
رطل آب تا بیک آب باز رسد آید و صافی کنند و ده ستیر این آب
بگیرد و بروی افکنند ده درسنگ انگامه شور و سه درم سنگ
روغن زیت و با وی حقنه کنند و اگر شکم آید و الا روز
دیگر

ورب به فوا که دهند چون رب حبیب و رب لیمو و رب ترنج
ترنج و مرغ جوزه با آب سماق بخته دهند و مفرح خشک با جلاب
و بویها خشک بینی وی دارند چون صندل مقاصری و گل نیلوفر
و نیلوفر و بنفشه و گلاب و ماء اللحم جوزه دهند و اگر غشی
بسبب اختناق رحم باشد بویها کنند بیش می باید اشت و اگر
از سردی بود از بدگواری و دیگ معده بود علاج زنجبیل
پرورده سود کند و یا گلنگبین عسلی و اگر حاجت باشد معاجین
قلاقلی یا فوتنجی کمونی بکار برند یا دا المسک یا میبه یا سجزینا
یا کوارش عنبری این معاجین هر کدام باشد حاضر سود مند بود

باب هفدهم در بیماریها

معده و این پنج فصل است فصل اول در علاج درد معده از
گرم معده علاج وی اگر در معده گرانی باشد قی کند با آب
گرم و سکنگبین و بکشکاب ما سکنگبین از پس قی سکنگبین بسیار علی
دهند و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حماض ترنج و شراب
صندل و اگر درد در قعر معده بود و قی دشوار باشد استفراغ
کند بطبیخ هلیله زرد و ماء الرمانین سخت موافق خاصه با شیر خشت
درد معده سه علامت او گرسنگی زود آرد و بادها در شکم و تشنه نباشد
علاج اگر در معده گرانی باشد قی کند بطبیخ شبت و سکنگبین
عسلی و مانند این چند کرت ایارج فیقرا خورد اگر استفراغ قوی تر
حاجت اید اسطوخودوس دهند و هر با مداد ماء الاصول

باروغن بادام تلخ وگلنگبین وعود وقرنفل ومصطکی سرشند یا
معجونهای گرم چون کمونی یا قلاقلی وزنجبیل پرورده ودوا المسک
این معجونها از پس استفراغها بکار دارد ومیبه وکوارش عود و
اقراص گل سود دارد صفت اقراص گل سرخ سه درم عود
خام مصطکی سنبل واذخر دارچینی سلیخه وافسنتین رومی
از هر یکی یکدرم همه را بکوبد وبویزد وبشراب
کهن سرشند واقراص کنند شربتی یک مثقال هر بامداد دیگر قرص
با گلنگبین بسرشند ودر طبیخ انیسون دهند فصل دوم
در علاج درد معده بسبب سوء المزاج گرم بی ماده علامت وی
آن بود که تشنگی بود صعب وگرمی وسوختن بود او را چیزهای
خنک باید بقوت وبفعل وچیزهای گرم بقوت وبفعل او را زیان
دارد واگر آروغ آید وتلخ بود چون دود یا چون بوی ماهی
کند یا چون خایه مرغ کند این سوء المزاج گرم با ماده بود علامت
آن بود که غثیان کند وقی کند تلخ وزرد وشهوت طعام کم گردد
وشهوت آب زیاده شود وشکم چون آید وسوزانی وبا سختی گردد و
دهان خشک بود وزبان درشت بود که زبان زرد شود یا سرخ
یا سیاه وسبب این اگر قوی تر گردد تب مطبقه آرد یا تب غب
علاج وی علاج سوء المزاج گرم بی ماده بود بوقت
خواب لعاب اسبغول خورد با شکر وروغن بادام وبامداد
دوغ

دوغ تازه خورد با این قرص صفت قرص که نیکو بود در سوء
المزاج گرم معده را وتبهای تیز وتشنگی را ابکسین د طباشیر وصندل
سپید وتخم کدو شیرین وتخم خیار وخیار بادرنگ همه پوست باز کرده وتخم
خرفه از هر یکی پنج درم گل سرخ هفت درم کافور یکدرم زرک دانه بیرون
کرده خشک یا عصاره او شش درم گل ارمنی چهار درم جمله ده چیز بود بکوبد
وبویزد وجمع کند وتر کنند وقرص کنند با آب خرفه یا با آب کدو یکی یک مثقال
وهر روز یکی را بساید گاه با آب غوره دهند وگاه با دوغ گاوی وگاه
با آب ترشی ترنج یا شراب ریواج دهند وپیوسته معده را از بیرون
ضمادهای سرد وتر نهند که از پوست کدو تر تراشیده وخرفه وبید
وصندل سپید وکافور وگلاب ساخته باشند ودایم بدهند مغز
تخم خیار وخیار بادرنگ ونار ترش وشیرین والوی ترش وترشی ترنج
وانچه بدین ماند واگر این سوء المزاج با ماده بود یا
دموی بود یا صفراوی اگر دموی بود که رگ باسلیق بگشاید
واگر صفراوی بود قی کند بسکنجبین وکشکاب از پس آنکه
ماهی تازه خورده بود ویا پاچه گوسفند واگر بدین قی نیاید بدانکه
آن ماده که بقعر معده اندر مانده باشد آنگاه داروی مسهل
خورد صفت هلیله زرد دو درم یاره فیقرا یکدرم
هر دو را نیک بساید وبویزد وبا سکنجبین معجون کند وحب سازد
وبدهند تا بخورد ویا بستانند خرمای هندی بیست درم شاهتره

هفت درم افسنتین رومی دو درم آلوی بخاری ده عدد مویزی که اندکی
مزه ترشی دارد ده درم این همه را بجوشانند با سه قدح آب تا یکی باز آید
وانگاه این مطبوخ را با آن حب بدهند و اگر بیک بار بس نبود
دو سه بار باید داد و از پس یکدیگر تا معده از صفرا پاک شود و اگر
این سوء المزاج از سردی بود علامت آن بود تشنگی اندک بود و مزه
دهان ترش و همه آروغ ترش بر آید و اگر قی کند ترش بود و طعام
که خورد نگوارد و باد و قراقر بسیار آید در شکم و شهوت طعام کم بود
و اگر این سوء المزاج بی ماده بود علاج آن بود که هر روز
یکدرم تریاق فاروق خورد با شراب کهن قوی یا یکدرم سجرینا
یا میبه یا اثاناسیا یا مثرودیطوس یا مصطکی و سنبل و اذخر این
همه را بجوشانند و آب ایشان صافی کنند و بخورد و گلنگبین و یا انگبین
و مصطکی و عود خام از یکی دو دانگ بخورد و اگر این سوء
المزاج با ماده بود معده را پاک کند بقی کردن و باز حب اسطمخیقون
خورد یا حب ایارج یا حب مصطکی و صبر بخورد صفت ماء
الاصول بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون
و اذخر و بیخ کبر و گل سرخ و سنبل از هر یکی برابر بجوشانند و اگر این
روغن نبود روغن بادام تلخ روا باشد یا روغن بادام شیرین بخورد
ضماد کنند بر معده بر سنبل و مصطکی و علک شاخ بباسه و جوز
بوا و مشک و عنبر ترکی ده یا روغن بنفشه و روغن بان و آنچه بدین ماند
واگر

واگر سوء المزاج تر بود علاج او همچون علاج استسقا باید
کردن و اگر خشک بود علاج وی علاج دق باید کردن و اگر
باب سوء المزاج معده علاجها بسیار است با این قدر اختصار افتاد
تا حاجت بدیگر نیفتد فصل سیم در اورام معده آماس
معده هم گرم هم سرد اگر گرم بود علامت آن باشد که اماس بسودن
پیدا بود و گرمی و تشنگی صعب باشد و با تب تیز مطبقه بود و شهوت
طعام نباشد و زبان سرخ و درشت بود و کرب و غثیان باشد
علاج وی رگ باسلیق زنند و غذا اوی کشکاب
دهند با آب انار و جهد کنند تا تب کم شود و شکم را نیز با آب
کشنی و خیار شنبر صفت این بگیرد گل سرخ استی یک بند کشنی و او را
بکوبند و آب آن بکشند و بجوشانند و کفک وی را بردارند و ده
درم فلوس خیار شنبر بروی افکنند و صافی کنند و بخورند تا شکم
بیارد و آب کشنی و خیار شنبر ادرا اورام معده و کبد خاصیت که بنشانند
و شراب خولیش سکنگبین دارد تا قمع کند آن ماده را و عقوبت حرکا
و تشنگی بنشانند و اگر شکم نرم بود بجای خیار شنبر اقراص
گل دهند صفت وی گل سرخ شش درم بیخ سوسن و سنبل
از هر یکی چهار درم طباشیر سه درم با آب خمیر کنند و قرصها سازند
شربت یکدرم و اگر اماس کهنه شود اقراص سنبل باید دادن
صفت فقاح اذخر و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی

وقصب الذریره وسنبل از هر یکی سه درم مصطکی دو درم اشق یکدرم قرصها
سازند هر یکی یکمثقال هر روز یک قرص دهند با مسیحی وضماد
کنند بدین صفت مقل ده درم اشق پنج درم حب البلسان
ده درم تخم کرنب ده درم سنبل پنج درم مصطکی پنج درم موم سه درم
روغن بان پانزده درم صمغها با شراب حل کنند وجمع ضماد کنند
اگر اماس سرد بود سست بود علاج وی نقیع الصبر دهند
واین ضماد برنهند بگیرند خاکستر چوب رز وسعد واذخر
وسنبل از هر یکی یک جزو با مرکا تر کنند وبر دهان معده نهند
ضماد اکلیل الملک اماس معده وجگر وسپرز را منفعت کند
وبکداز بگیرند اکلیل الملک وحلبه وگل بابونه حب الغار وخطمی و
سعات از هر یکی چهار درم افسنتین سه درم اشق ومقل از هر
یکی دو درم انجیر سفید ده عدد انجیر را بجوشانند وداروها بان
بیامیزند وداروها را با شراب مثلث حل کنند انگاه صمغها
باهم بیامیزند غذا گوشت دراج وتیهو خورد ونخود
آب با روغن زیت بخورند وسکبا وانگاه فایده کند فصل
چهارم در بثور وقروح معده علامت بثور ظاهر میشود
وتشنگی سخت می شود علاج دوغ ترش گاو هر روز
ده ستیر با یکدرم طباشیر ویکدرم گل سرخ ویک درم تخم حماض بخورند

غذا

خایه نیمبرشت وارزن مقشر وشیره مغز بادام بخه وگوشت هدهد
نمک بزنند که نمک بود با یخه بیمان بخته وگوشت تذرو وکبک با اناز
نادلنه بجته نافع بود باب نوزدهم
زحیر ان بود که مردم چنان داند که شکم آید چون بنشیند
با خون بای حرکد خرد سبب این علت انصباب ماده
بمقعد ورمی بود اندر مقعد با سوزش والتهاب علاج
وی سه نوع است یکی باز داشتن این ماده از مقعد ویکی تحلیل
کردن ان ورم وسیم خشک کردن ریش ونشاندن التهاب
از وی علاج از اول یک یک روز یا دو روز حقنه ورهار
وخایه با روغن گرم کرده اندر باید گرفتن چون روغن گل و
روغن مورد وژنده پاره بدین روغن اندر غرق کند وبوی
اندکی دان اعضا را وغسل ایشان تازه دادن نان
در وی فرغار کرده واگر مقعد اماسیده بود بگیرند
برگ کرنب بخته در زردی خایه مرغ روغن گل همه بهم بزنند
وبکوبند وبر انجا برنهند واگر اماس با سوختن بود برگ
انگور کرک با زردی خایه بجوشانند وجمع کنند با روغن
گل وبر انجا برنهند وعدس سرخ وبرگ گل در آب بجوشانند و
در ان آب نشانند نیک اید واگر پیاز با روغن گاو
بکوبند وبر انجا نهند نیک اید ودرد بنشانند واگر

صلب بود بکسبین د مرداسنک سپید کرده وسوده ازین
وموم صافی و بیه بط از هر یکی چهار درم زعفران یکدرم زردی
خایه روغن کل بمقدار موم صافی و بیه بط با وی بکدازند
وازین مرهمی کنند وبران اماس برنهند وانکاه بشیاف
زحیر عمل کنند فصل ۱۷ صفت شیاف زحیر از ترکیب
ابوبکر حوینی رحمة الله علیه ومیگفت من جمع کردم این شیاف را و
همه عمر خویش بدان شیاف علاج کردم و همه را نیک آمد امید دارم که
خداوند عز وجل از من بپذیرد و بر من رحمت کند نسخه وی اینست
بکیرد خون سیاوشان و مر و کندر و صمغ عربی و میعه تر
وزعفران وافیون ازین هر یکی برابر این همه حبها بود ازوی
شیاف کنند همچند دانه خرما وهم ابوبکر میگوید یکی شیاف
دیدم اندر قراباذین حنین وان نیز نیکست بکیرد صمغ
صمغ عربی وکندر ومر وزعفران وافیون از هر یکی برابر باید
وشیاف کند دیکر شیافها زحیر بسیارست بتجربه باید کردن
تا کدام به باشد والله اعلم بالصواب

باب بیستم در علاج بیمارها
مقعد واین سه فصلست فصل اول در علاج بواسیر بواسیر را
و اسیر مرکنکی بود که بدید آید برلب مقعد واین پنج نوع بود
یکی مانند دانه خرما بود دراز وسخت دوم مانند توت

نیم پخته بود نرم ودراز واین را توتی کویند سیم مانند
کنب خرد بود دراز میان وی باریک واین را نخلی کویند
چهارم مانند لخچه بکونه ارغوان یا مانند عرثم انکور
یکی را تینی کویند ودیکر را عنبی پنجم مانند نفاخات
بود که از شکم ماهی بیرون آید بزرک بود وسپید چون پیه میان
او پر بود از باد واین پنج نوع بود که از وی ریم وخون رود وانرا
بصیرا خوانند وتباه ترین این انواع خبیث ترین نخلی است
ومضرترین ان بود که نزدیکتر بود بلکه از بهر انک اکر کلانتر شود
بایک بریده شود بیم بود که مجری بول را بکیرد انکه از طرف پشت بود
زحمت کمتر باشد انک بیرون مقعد یا برلب مقعد یا برلب
مقعد نزدیک سهلتر بود وانک اندرون مقعد بود دشوار بود
بسبب انک از نظر طبیب دور بود ودارو برو رسانیدن دشوار بود
سبب این بیمارها خونی سوداییست که از اعالی بدن بسوی اسفل
رود برین عضو کرد آید والتیام می شود ومحترق کردد واین زیادت
ازوی بدید آید سبب سودایی شدن خون بیشتر از طعامی
باشد مولد سودا بود مثل عدس و بادنجان وکوشت کاو وکوشت
قدید اسوده و پنیر خشک و باقلی و ماهی شور وکرنب وکوشت
نخجیر وبزینه وغذا کرم وداروها کرم که خون را بسوزد وسیاه
کند چون بلبل وسیر وپیاز و بوی ابزارها کرم وشراب سیاه غلیظ

علامت بواسیر که از خون صفراوی بود درد سخت بود با خلیدن
علامت اگر از خون غلیظ بود گران بود و درد سخت و خلیدن اندک
بود علامت باد بواسیر آن بود که اندر تهیگاه و گرد اگرد ناف
میگردد با قراقر باشد گاه این باد سوی عانه و قضیب و خصیه
فرو می آید و گاه توجع کند و گاه سوی پشت می رود گاه اسهال کند
و گاه شکم سخت شود و درد سخت حادث می گردد و وقت خاستن و نشستن
پیوندها آواز کند و درد زانو بود یا درد پیوندها و وقت جماع ضعیف
شود و رنگ روی زرد متغیر گردد سوی زردی یا سبزی یا سیاهی و بن
مویها خارش چیز بسبب بخارات تباه سوی سر بر می آید و درد سر
و سدر حادث می شود و گاه غثیان آرد علاج بواسیر که از
وی خون می رود و درد نمی کند قطع نشاید مگر بسیار آید و ضعیف
کند از بهر آنکه رفتن این خون بسیار بیمارها را شفا باشد
اگر ضعیف کند و بایستادن حاجت آید اقراص کهربا دهند
با آب سماق یا با آب آبی غذا سماقی یا حصرمی دهند
و مانند این اگر سخت ضعیف ماء اللحم دهند در وی آبی ریخته
صفت قرص کهربا که نافع خون رفتن بود از بواسیر
و اسهال خون را و نزف زنان را بگیرند گل سرخ و صمغ عربی
و کهربا از هر یکی سه درم نشاسته با گل ارمنی و طباشیر و بسد و رب
سوس و گلنار از هر یکی دو درم اقاقیا یکنیم درم بکوبند و بویزند

وبارب

وارب حب الآس معجون و قرصها بندد شربت یکمثقال اگر این
علت با اسهال بود معجون خبث الحدید دهد صفت وی
هلیله سیاه و پوست امله و پوست بلیله و کزمازو و از هر یکی یازده
درم سنبل اذخر سعد زنجبیل بلیله نانخواه کندر از هر یکی ده درم
ریم آهن کوفته و در سرکا فرغار کرده یک هفته بعد از آن بریان کرده
پانزده درم با عسل معجون کند که با آب امله پخته باشد صفت
وی بگیرد پوست هلیله کابلی معتدل و سی امله با سه رطل آب
بپزد تا یک رطل آید و صافی کند و بروی ریزد یک رطل عسل معجون
کند و هر روز ازین معجون یک مثقال بخورد رنگ روی را نیکو کند
و خون بواسیر را قطع کند و اسهال مزمن را فایده دهد اگر
طبیعت سخت و خشک باشد بوسته حب مقل استعمال کند صفت
وی بگیرد هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یکی ده درم سکبینج
سه درم سنداروس سپید دو درم مقل یازده درم مقل در آب حل کند و حب
بندد شربت یک درم تا دو درم اطریفل قابض اصحاب
بواسیر را که با شکم رفتن باشد و باد گرفتن و ضعف معده و عکس را
نافع باشد و دل و معده را قوت دهد و اسهال باز دارد بگیرد
پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست آمله از هر یکی پنج درم مروارید
خرد مرجان سوخته طباشیر و کهربا و لسان الثور بلنگ مشک از هر یکی دو
درم گلنار سه درم بلوط سه درم صمغ عربی دو درم الاخوین کزمازو و صندل

سعد از هر یکی ده درم خبث حدید بیست درم شراب آبی ده سیر سکر
پنج سیر سکر را نیک بسایند و با شراب آبی بیامیزد چندانکه مستحکم شود
پس از آن داروها کوفته و بیخته را بروی افکند و معجون کند شربت ۲ درم
اطریفل مقل که شکم را نرم کند و بادها بنشاند بگیرند هلیله
سیاه و پوست بلیله و پوست آمله از هر یکی ده درم مقل پنجاه درم ترید سفید
بیست درم مقل را حل کنند با آب و روغن گاو چرب کنند و داروها را بکوبند
و جمع کنند با عسل وزن همه داروها شربت از وی پنج درم این شافه
خون بواسیر را قطع کند بگیرند کندر و گلنار و کحل و اقاقیا
و شب یمانی از هر یکی برابر بکوبند و عجین کنند و شافها سازند و استعمال
کنند صفت مرهم بصل درد بواسیر را ساکن کند و اماس را فاین
بگیرند پیاز سفید و در آتش بپزند نیکو و با روغن گاو و در هاون
بکوبند تا نرم شود و بر مقعد نهند و دو نیمه دیگر زرده خایه مرغ
زیادت اما علاج آنکه اندرون مقعد بیرون آید آنگاه
شلته حجام برالحاهند و بمکند تا مقعد بیرون آید و ناسور
ظاهر شود و پدید آید آنگاه وی را علاج کنند بحزم یا بداغ
یا داروی تیز چندانکه پژمرده گردد و آنگاه برگ کرنب را بکوبند
و در آب بجوشانند تا نرم گردد و روغن گاو با وی یار کنند و بکوبند
تا چون مرهمی گردد و بروی نهند با سور برود صفت داروی
دود بگیرند بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ خرزهره و بیخ خار که او را
بپارسی ترف میگویند و این خاری بود که ترانگبین بروی
افتد

او بساتین و ضیق نفس و هر دو رخ سرخ و گرانی سینه بود و نفث کوک
ماکی بود علاج بیش از آنکه دم کنند رگ باسلیق کشاید از جانب
مخالف معده اندکی خون بیرون کند بکرات بسیار و این در اول
بیماری بود و تیر که بیماری ممکن شد از جانب مقابل رگ زنند خون را
بیرون کنند یکدفعه تا امکان است و اسهال کنند با آب میوها و طوس
خیار شنبر یا بمطبوخ هلیله زرد و کشکاب روغن بادام و شراب بنفشه
بخورد غذا اسبوس آب با شکر و روغن بادام دهند فصل
ششم در علاج ذات الجنب و شوصه ذات الجنب برسام باشد یعنی
آماس عضلها پهلوها سینه برسام بلغت ایشان آماس بود بر سینه
و بر سینه از بهر این اماس عضلها و سینه برا برسام گفته اند شوصه
اماس حجاب و عضلها آن باشد یا اماس صفاق حکم یا آماس صفاق
سپرز علامتها آن تب تیز و سرفه و تنگی نفس و دشواری دم زدن
و درد خلنده و دم کوتاه شود و عقل ببرد و بیهوشان گویند و نبض منشاری
بود و امتلاء خون ظاهر شود علاج نخست فصد باسلیق باید
گشادن و ماء الشعیر با شراب بنفشه دهند و چون اقتصار کنند
تا چهار روز اگر نفث آغاز کند اندر ماء الشعیر عناب و سپستان
و مویز دانه بیرون کرده و انجیر و بیخ سوس و بنفشه می باید نخست و اگر نفث
دشوار برآید و کمتر بود طبیخ زوفا بدهند با این صفت عناب بیست
عدد سپستان پنجاه عدد تخم خطمی ده درم مویز دانه بیرون کرده
ده درم کشک جو ده درم بپزد چنانکه بجمست باشد

دهند یا کشکاب وشکره ضماد از بابونه و [illegible] جو و بیخ
خطمی و بیخ سوسن و بنفشه و روغن بادام و موم صافی بران [illegible]
نهند و غذا سپوس اب با شکر و بایند و روغن بادام دهند
وشربت جلاب و شراب بنفشه و استفراغ بطبیخ عناب
والوی سیاه و شیرین و بنفشه و لسان الثور و بیخ سوسن و بیخ خطمی و
سپستان و ترانگبین و فلوس خیارشنبر کنند

باب شانزدهم

در علاج بیماریهای دل و این شش فصل است فصل اول در دل
گرم علامت تشنگی و خفقان علاج اگر علامت خون بیند
از دست چپ رگ باسلیق بزنند و شراب و سیب ترش و شراب ترشی
ترنج و نار ترش و شیرین واب خیار واقراص کافور دهند صفت
ان بگیرد طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی چهار درم تخم خرفه و مغز تخم
خیار و مغز تخم کدو از هر یکی سه درم تخم کوک تخم کاسنی از هر
دو نیم درم صندل سپید سه درم سرطان نهری سوخته رب سوس از هر یکی
یک درم زعفران کافور از هر یکی ثلث درم ترانگبین ده درم کثیرا یکنیم
درم وهمه را نرم بکوبد و بلعاب تخم اسپغول بسرشند و قرص کنند هر یکی یکنیم
درم شربتی یک قرص واگر تب نباشد دوغ ترش سود دارد خاصه با
اندکی طباشیر و گل سرخ ارمنی وکشنیز خشک و شراب صندل بیک نافع
باشد صفت ان بگیرد صندل سفید سوهان کرده پنجاه
درم سرکاه ده سیر و یکمن آب بیامیزند و صندل را در سرکا و اب

ترغار

شب گل از هر یکی جزوی لباب خون عناب و مقل بروغن
گل چرب کنند و داروها بروی نشانند و بازجایگاه بعد از ان
در اب قمقم نشانند صفت ان قمقم بگیرند پوست
نار و مازو و برگ مورد و سماق و جفت بلوط و سعد و جوز السرو
و سنبل این داروها را در افتابه کنند و با اب بیامیزند و بپزند
چندانکه اب سرخ شود و بعد از ان در این اب بنشانند صفت
اب ریاحین بگیرد بابونه و بنفشه و نیلوفر و خطمی چون اماس
بسر رود و درود بکار دارند و بازجای کنند والله اعلم

باب بیست و یکم

در علاج انواع قولنج و این پنج فصل است فصل
اول در قولنجی که از اماس گرم شود علامت وی تب
تیز بود و دم زدن زود با اروغ بود و بادکه از شکم او بیرون
اید گنده بود و تشنگی بسیار باشد و قی کردن صفراوی بسیار بود و ضربان
و خلیدن بدید اید علاج وی فصد باشد اگر امکان بود
و اولیتر انست که رگ باسلیق بگشایند و بارگ صافی و خون بسیار
بیرون برد ارند بکران اندک اندک واب کشنی و خیارچنبر با شکر
و روغن بادام خورد و حقنه کنند صفت وی بگیرد
اب حلبه در فشارده پنجاه درم روغن کنجد ده درم شکر سرخ
ده درم بوره ارمنی دو درم و استعمال کنند واگر

اماس از مادهٔ تیز لذاغ بود وابن حقنه استعمال کند بکیرد
تخم خطمی تخم خبازی وتخم الی هر یکی یک کف با یکمن اب بجوشاند
تا ده سیر بماند وبپالاید وبکیرد ازین اب سی درم باید یا
شکر سرخ ده درم روغن بنفشه ده درم استعمال کند وهر روز
الوٓ مقشر در جلاب غرغار کند ده غلا تا بلیت علاد بخورد
دیکر حقنه اب برک چکندر وروغن کاو بیامیزد واستعمال
کنند واکر از خوردن غذاها خشک بود شراب بنفشه
خورد وخیار شنبر با جلاب صفت وی بکیرد فلوس
خیار شنبر ده درم با یک غراره اب بجوشاند وبالاید وبا
لختی روغن بادام با جلاب بیامیزد وبخورد فصل دوم
در قولنجی که از مادهٔ غلیظ یا از باد غلیظ باشد سبب وی خوردن
غذاها بلغمی چون شیر وجغرات وترب ترب وکوشت کاو
وماهی تازه وفطیر وقطائف واز میوها شفتالو وامرود و
زردالو وخیار وخیار بادرنک وکدو وخربزه وانچه بدین ماند
علامت وی بیشتر ازین چیزها مولد بلغم خورده
باشد سبب باد غلیظ غذاها باد انکیز بود چون باقلی
وماش ونخود وکدو وانکور تازه ودوغ وترها وشراب ممزوج وانچه
بدین ماند علامت قراقر وتمدد وکاه باشد که شکم
نرم ودرد سخت بود کویی روده سوراخ میکند علاج
وی

ای از صابون شافه سازند باندازهٔ دانه خرما واستعمال کنند
دیکر شافه اسمعیل در ذخیره اورده است در باب قولنج
صفت وی بکیرند بوره تازه نان ونمک وباینده بر کفچه
اهنین بر اتش نرم کستند وچند انک کفایت باشد از وروغن شیرین بکار
برند وشافها سازند در ازی شافه چهار انکشت بر یکدیکر ضم
کرده وقومی کفته اند شش انکشت حقنه نافع ریحی وثقلی
وبلغمی را ابسکین دتخم بادیان وتخم کرفس وتخم شبت وانیسون
وهزار اسپید از هر یکی چهار درم ونسخهٔ دیکر از هر یکی پنج درم
با یکمن اب بجوشانند تا بنیمه بماند وبپالایند ودر وی حل کنند ده
درم فانید با شکر سرخ وهفت درم بوره وده درم روغن تخم معصفر
یا روغن کنجد استعمال کند مجربست کوارش کمونی در ابی که در وی
کمون وکرو یا جوشیده باشد حل کند وبخورد واکر بدین
کفایت نبود معجون حب الغار باید دادن نافع است مر قولنجی ریحی را
استسقاء طبلی را بغایت نافعست همه بیماریها را که از باد بود وقتی
که مزاج بیمار کرم نبود تالیف محمد زکریاست صفت او بکیرد برک
سداب خشک ده درم نانخواه وزیره وشونیز کاشم وکرویا وسعتر وفطراسالیون
وبادام وبلبل ودار بلبل وبودینه وزوفا وفودنج وحب الغار وجندبیدستر
از هر یکی دو درم سکبینج چهار درم جاوشیر چهار درم با عسل ...
عسل معجون کند شربت یکدرم با شراب کنانه یا با ماء الاصول

واگر بدین ساکن نشود معجون فلونیای رومی دهند بعد از نرمی شکم
و معجون با دهمره در قولنج ریحی نیک مفید ست و این بادهمره
حفظ است بگیرند تخم اسفند ده ستیر بکوبند و بویزند و با مثل
وی عسل مصفی معجون کنند شربت نیم درم و پرهیز باید کرد از میوهای
تر خاصه از امرود و ترها و از حبوب باد انگیز و از کدو و خیار و زردالو
و از شراب ممزوج از این ها حذر باید کرد فصل سیم در علاج قولنجی
که از خشک شدن ثفل باشد اسباب یا از خشکی اطعمه باشد
یا از اندک خوردن بود از مقدار خوردن یا از میزیدن بود یا شکم
وی سخت گرم یا از ریاضت بسیار یا بنفس خود روده وی خشک
مزاج بود یا از بلغم لزج بود که بروی روده وی گرد آید تا غذا
بگیرد و بدارد تا خشک شود اما آنکه از خشکی بود غذا بود
معجون کاورس و ارزن و کرنج بی جس بو سنجد و بلوط و خرما و قصب و آنچه
بدین ماند علاج وی شراب بنفشه بود یا جلاب و طبیخ
انجیر و بابونه و یا روغن شیره که در وی شکر سرخ و بابونه حل کرده
باشد بخورد اگر شیافه کنند از نمک و صابون و انجبین
و بوره و نان برابر اندکی بجوشانند تا سطبر شود از وی شیافه کنند
مثل بلوط و بر گیرد و همه غذا چرب و شیرین خورد اما آنکه
از کم خوردن غذا بود اینست علاج وی از مقدار خوردن
زیادت می باید ولیکن غذا چرب و شیرین باید اما آنکه
از

از بسیاری کمیز آمدن بود علامت وی آن بود که کمیز بسیار
آید و بیشتر از عادت آید و باشد نیز از اسباب دیگر چون از
چیزهای تر خوردن علاج وی چیز خوردن خیار شنبر
با جلاب صفت وی را ذکر کردیم و اگر فرغار کرده
با جلاب بخورد کم [illegible] آید اما آنچه از گرم شکم دایم خشک بود
علاج وی پرهیز از طعام میوهای تر خوردن چون خرمای
هندی و آلو و آنچه بدو ماند انگور [illegible] بوست [illegible] او را برون
کنند و زرد آلو و شفتالو عهد کنند تا شکم نرم بود و اما قولنجی
که از بسیاری بلغم بدید آید این بود علامت آن بود که از پس
ناگواریدن طعام افتد و از پس ضعیفی معده و شکم سخت بود
یکبارگی بگیرد تا باد از وی بیرون نیاید و نه براز و نه ازوخ و با
این غثیان بود بسیار و درد سخت کند و عرق سرد و گرم آید
و غثی و قی کردن اینجا لازم بود علاج این نوع شکم آوردن
بحقنه نرم و باز بحقنه میانه و باز با آخر حقنه تیز و گوارش مسهل
باید خوردن پیش از حقنه چون گوارش تمری و گوارش خیار شنبر
و گوارش اسقف و آن چیزی شکم نرم کننده باشد استعمال کنند و حذر
کنند از بسیار خوردن و از کرنج و ماش و کدو و امرود و از آش غوره
و انار دانه و سماق و زرک و آنچه بدین ماند دور باشد صفت
حقنه نرم بگیرد انجیر زرد پنجاه عدد سپوس یک کف خطمی یک کف

برکوبی اندر بستیم و برگ چغندر ده عدد این همه با دو رطل اب
بجوشاند وصافی کند وبروی افکند یکدرم بوره وده درم
روغن شیره بوی حقنه کند اگر خواهد تا تیز تر کند شافه
سپید باوی یار کند و استعمال کند صفت شافه سپید
بگیرد بوره ثانی ده درم شحم حنظل مقل وسکبینج از هریکی پنج درم
سقمونیا دو و نیم درم همه را جمع کند و شافها سازد یکی یک مثقال
باشد یکی برگیرد شکم کشاید صفت حقنه تیز بگیرد شحم
حنظل ده درم قنطوریون باریک پنج درم بخور مریم دو و نیم درم این را
بجوشاند وصافی کند ودروی حل کند سه درم قطران و سه درم
عسل و خرمیان یکدرم سکبینج یکدرم جاوشیر نیم درم شافه اسپید
یک مثقال وبروی ریزد شش درم روغن بیدانجیر این حقنه را
ان وقت استعمال کند مقدار یک نخود افیون یار کند مفید باشد

فصل چهارم در علاج ایلاوس

ایلاوس یونانی است
وتفسیر وی بیماری رحت ارحم بود وبیماری پروردگار رحمت
کن کل و این نوعی از قولنج بود و بتاهترین انواع ترین است و اندک
کس ازین بیماری خلاص بیابد خاصه این بیمار زنگ قی کند و از دهن
وی گنده بود و از همه تن بوی کند ابو محمد بن زکریا
میگوید هیچ ندیدم کسی را که ازین بیماری خلاص یافته باشد
علاج اغاز بحقنهاء نرم کند مثل ان حقنه که بابونه و بنفشه
وتخم کتان و خطمی و سغستان و کشک جو و سبوس گندم کرده بوند
باروغن

باروغن کنجد بسیار و فانید و نمک هندی اندکی جنسان
باید که نایزهٔ محقنه دراز بود و سوراخ بسر نایزه نه بپهلوها
تا داروها برتن برسد و ثفل را نرم کند تا ایلاوس در رودهاء
زیرین باشد و قولنج در رودهاء قولون بود و بعد از ان حقنها
بقوت کنند و بیمار را باب زن نشانند یا ابی که در وی بابونه
واکلیل الملک وکرنب و شبت و بنفشه و سبوس و بیخ خطمی و بیخ سوس
جوشیده بود و روغن بنفشه یا روغن بابونه یا روغن کنجد سپید یا
موم مصفی بکار دارند و بشکم اندر مالند و بجمله هر علاجی که مر قولنج را
بکنند که از خشکی ثفل اید این علت را سود دارد و اگر
این علت از اماس گرم بود عنب الثعلب و اب لسان الحمل و اب
کشنیز از هریکی بیست درم با ده درم فلوس خیار چنبر پاک کرده بجوشانند
وبپالایند و دو درم روغن بادام و ده درم شکر بوی دهند تا بخورد
اگر این اماس سرد بود اورا ماء الاصول دهند با خیار شنبر
جوشیده و پالوده با روغن بیدانجیر و حقنهاء گرم بکار دارند و
گاه باشد که این علت بسبب التواء امعا بود و این التواء امعا
بسبب کشتی گرفتن بود یا افتادن از جای یا برگشتن از پهلو
بپهلو دیگر یا از برجستن یا از بار گران برداشتن علاج وی
حقنهاء نرم بود و اب گرم خوردن بسیار با روغن و اگر بدین
بهتر نشود اورا بگردانند از پهلو بپهلو تا ان روده راست شود

شود واگر با این همه به نشود لختی سیماب زنده بخورد اگر
سبب ایلاوس از آماس نبود واز التوا بود مقدار سیماب
دو درم باید از بهر آنکه سیماب در معده قراری نگیرد زود بیرون می آید
واز بروی شور باد جرب خورد وبعضی کس سیماب را کشتن و
باروها مسهل خورانیدن در ایلاوس نپسندیده دارند از بهر آنکه خاصیت
سیماب روده را بجنباند واگر سیماب را نیابد خوردن سرب را
گرد کنند چون مازو و با لعاب خطمی بدو بخورد گلنگبین با شوید
با آفتاب بنهند تا تری گلنگبین قوت مرید بکشد واین بخورد
وانیک آید فصل پنجم در قولنجی که بسبب کرمان وحب
القرع بود از بهر آنکه از طعام کرمان رطوبتی دایمی می‌زاید ثقل خشک
شود وقولنج گیرد علامت وی زود گرسنه شود بی قرار
و درد شکم وغثیان بود ولون زرد بود ودر خواب از دهان آب
بسیار رود ودندان می ساید در خواب واگر با این همه کرمان از
وی افتاده بود واو دیر باشد دلیل درست گردد که علت کرمانست
واگر بیقان دانست خواهی بدانی این علت را بیمار را اگر ما به دراز
وتشنه کن وآب جمع و پاره یخ بیاور و بر ناف وی بنه و ما بماند
بدان سردی کرمان الخ‌انید انگاه زود شحم حنظل وآب
سداب و زهره گاو جمع کن و بر ناف وی بنه تا آن کرمان بیفتند
علاج وی علاج کرمانست وعلاج کرمان لعدازین باب
آوردن

آوردن لایق تر است اما باید که از دارو سه روز پرهیز کند
وهر روز قدری شیر خام بخورد و روز چهارم دارو بخورد علاج
وی تا خوردن یا حقنه یا ضماد بود واین دارو نیک مجربست بگیرد
بیخ که او را بزبان پارسی دخنیش گویند وترمس و برنگ کابلی مقشر
قطر و سرخس قیل تربد سپید محکوک پانزده درم از وی پنج درم
از هر یکی پنج درم با شیر خام بخورد بر گرسنگی ثابت بن قره
میگوید در علاج خرد وکلان وحب القرع این دارو نافعست بگیرد
برنگ مقشر و تربد و سرخس از هر یکی چهار درم نمک سیاه دو
درم قسط تلخ شش درم شربت پنج درم با شیر خام بخورد ابن
ماسویه گوید برگ شفتالو را بکوبد و بفشارد و آبش را بخورد
اسهال حب القرع کند دیگر ازین جمله برنگ مقشر مغز
کوزه خرماء دانه بیرون کرده از هر یکی ده درم همه را نرم بکوبد
و بهم بسرشد وشبانگاه بر گرسنگی بخورد با مداد کرم کدو دانه
بال فرود آرد و بعد از آن استفراغ ازو هفته هر بامداد پنج
درم ایکاهه قوی بخورد بر ناشتا مادۀ تولد کرم را پاک کند
واین ضماد را بر ناف نهد برگ شفتالو کوفته با شونیز
با سرکا سحق کرده با زهره گاو وقطران وکوبیه کوزن و سعتر و آرد
ترمس همه بسرشند و بر ناف طلی کنند سود دارد دیگر
این دارو کرم دراز را وحب القرع را با غلاف فرو می آرد

که اندرون ببرد حب الفرح بود منکه مجربست بگیرند
بورک مغشر سه درم ترمس سرخس از هر یکی نیم درم شحم یکدرم تربد
سپید دو درم حب النیل یکدرم بکوبند و بپزند با سرکه که با آب
آمیخته باشد و این یک شربت تمامست و خورنده این دارو
سه روز پرهیز کند و هر روز شیر تازه بخورد و روز چهارم
دارو بخورد همچنان که در اول علاج ذکر کرده شد

باب بیست دوم

در علاج بیماریهای جگر و این سه فصل است فصل اول
در علاج سوء المزاج گرم جگر جگر از اعضاء رئیسه است چون
مغز سر و دل همچنانکه در مغز سر قوت نفسانی است و در دل قوت
حیوانی همچنان اندر جگر قوت طبیعی است که همه تن را تربیت کند
و غذا دهد اخلاط را معدن وی است و همچنانکه مغز سر و دل
بمزاج خویش معتدل باشند و بهیئت طبیعی بوند افعال وی نیز
ستوده بود خاصه آنگاه که معده و امعا و زهره و سپرز و گرده
و مثانه و رگها همه تن یارمند بوند مگر جگر را از هر آنکه
این اندامها خادم وی اند و یاری دهند مر وی را چون بسلامت
بوند از آفتها و بمزاج خویش بود و بهیئت طبیعی و کارهای
جگر بسلامت بود و راست بود و بر غذا یابد و تولد
اخلاط بدان اندازه که باید بکمیت و کیفیت که حاجت بود

مر طبیعت را تن درست بود و چون از مزاج خویش بگردد
و بهیئت تباه شود یا این اندامها که خادم وی اند یکی با همه
بمزاج بگردند یا بهیئت آنگاه افعال وی تباه شود و سبب گردند
مر بیماریها را از بهر آنکه هر اندامی چون از مزاج بگردد و از
هیئت خویش قوت وی ضعیف گردد و فعل تباه شود و از آن بود
یا نقصان پذیرد و یا ناچیز گردد که هیچ فعل نتواند بجای آورد
تا بفعل وی بد گردد و اخلاط نیز از مزاج خویش بگردد
و بکیفیت یا از آن مقدار که باید بزیادت یا نقصان تا نتوان
سبب گردد مر بیماریهای عام را چون سوء المزاج گرم و سوء المزاج
سرد یعنی تباه شدن مزاج و احساس گرم و احساس سرد و صلابت
جگر و سل و ضعیفی وی بیماریهای خاص چون یرقان و استسقا که نوع
نوع بود اما علامت سوء المزاج گرم جگر تب تیز و تشنگی سخت
و دایم و شهوت طعامها ساقط بودن و زبان درشت و سرخ و
پس از روزگار سیاه شدن و لیکن سخن گفتن گران بود و تن خشک
و لاغر بود و آب رنگین علاج رگ باسلیق کشاید و شکم نرم
کند بحقنه نرم بعد از آن کشکاب خورد و وقت سحر سکنجبین خورد
بدین نسخت یکرطل خل خمر و یکرطل آب و سه رطل شکر
بجوشانند تا قوام گیرد و از بیخ کسنی و تخم کسنی اندر وی کا فرغار کند
سده را بگشاید و تسکین حرارت کند و اگر بجای آب ماء الورد کند

حرارت جگر و معده را قوی تسکین کند کشکاب با این سکنگبین
خورد یا کشکاب با آب عنب الثعلب یا با آب کسنی یا با آب تخم خرفه
خورد و سکنگبین و خیارچنبر و آب کسنی را خاصیتی است اینجا و
همه بیماریهاء جگر را طریق استعمال با آب بقول بسکرد
ازین ترها هر کدام باشد و بکوبد و فشارد و آب وی را بگیرد و
بجوشاند و کفگش بردارد و بماند تا صافی شود و پس بگیرد ازین آب
صافی بیست درم با سکنگبین مذکور بیامیزد و بخورد قرص زرشک
نافع و قوی جگرست و حرارت را قمع کند بستاند عصاره زرشک
خشک کرده ده درم و اگر عصاره نیابد زرشک را پاک کند و گوشت وی را
بجای عصاره ده درم استعمال کند گل سرخ و طباشیر از هر یکی پنج درم تخم
کسنی و تخم کوک و تخم کدو مقشر و تخم خیار مقشر و تخم خرفه از هر یکی
سه درم تخم بادیان یکدرم با گلاب قرص کند شربتی از یکدرم تا دو درم
با سکنگبین مذکور بخورد یا با آب کسنی یا با آب خرفه ضماد
صندلین نافعست بگیرد صندل سرخ و سپید و گل سرخ و فوفل و شیاف
مامیثا و کافور همه را نرم بکوبد و با آب عنب الثعلب و اندکی سرکا
بیامیزد و بسرشد و ضماد کند غذا او وی همه ترش باید همچون
آش زرشک و آش غوره و آش سماق و آش لیمو و خرما هندی و ازین
اشها برگ چکندر و اسفناخ باشد صواب بود با گوشت مرغ
دشتی بزند و شربت آب خنک بخورد و از شراب خوردن
پرهیز.

پرهیز کند که سخت زیان دارد فصل دوم در علاج سوء المزاج سرد
علامت وی سپیدی لب و زبان درشت و تشنگی کم و تغییر رنگ
با سبزی یا با سیاهی و بول سپید و غلیظ بود و اشتها طعام زود
بدید آید ولیکن دشوار گوارد و نبض سست بود دایم شکم برود و لجه
آید سپید آید و با بقبقه بود و تن بود ن سرد باشد اول شهوت
طعام بود وقتی که برودت غالب شود شهوت طعام اندک بود و هضم نگوارد
علاج وقت خفتن اقراص افسنتین خورد صفت وی
انیسون و تخم بادیان و بادام تلخ مقشر و افسنتین از هر یکی یک جزو همه را
نرم بکوبد و ببیزد با حریر و با آب عجن کند و قرصها سازد یک درم یا یک
مثقال در سایه خشک کند شربت یک قرص با سکنگبین عسلی بخورد و اقراص
الریوند با سکنگبین عسلی هم نافعست و جگر کرگ خشک کرده و کوفته
دو دانگ سنگ و دانگی ریوند با پنج درم گل شکر سرشته سود مند باشد خاصه
اگر همه با مداد بدهند و در نسخهٔ دیگر جگر کرگ خشک کرده یکدرم
با اندکی ریوند بخورد هر بیماری جگر گرم را و سرد را فاین کند و اگر
بیماری از گرمی بود با آب کسنی با سکنگبین با آب سرد بخورد و اگر از سردی
بود شراب شیرین بخورد و هر شبی بوقت خفتن اثاناسیا بزرگ یا دوا
المسک یا دوا الکرکم بخورد سود دارد صفت اقراص ریوند ریوند
هشت درم فوه لک مغسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس و غافث و انیسون
از هر یکی سه درم نرم بکوبد و ببیزد و با سکنگبین عجن کند و قرصها سازد

هر یکی یک مثقال صفت اقراص لک لک پاک کرده و ریوند چینی و
مصطکی از هر یکی سه درم سنبل و تخم کرفس و نانخواه و اذخر و ابهل و مغز بادام
تلخ و قسط و ناردین و عصاره غافت و اسارون و جنطیانا از هر یکی یکدرم
و نیم و همه را بکوبد و قرصها بندد شربتی از وی یک مثقال صفت
اثاناسیا بزرگ بگیرد جز زعفران و افیون و خرمیان و تخم بنگ و قسط و مر
و قردمانا و تخم خشخاش سیاه و سنبل و غافت و در بعضی نسخه غافت
یا عصاره غافت و سروی راست بر سوخته و جاکرک خشک از هر یکی برابر
اگر کوفتنی است بکوبند و بو بیزند و اگر حل کردنی است با شراب صافی حل
کنند این اصل است یا با مثلث یا با عسل کف برداشته و همچنک
داروها معجون کنند شربتی از وی نیم درم تا درم سنگی با عصاره کشنی
یا رب سیب یا رب آبی یا آب برهند بعد از شش ماه الست صفت
و سه درم دواء الکرکم نافع بود بیماریها که در اندام جگر بود از جهت سردی و
سدها را بگشاید و همه احشا بود و منافع وی بسیار است نزد امراض
جگر و سختی او و استسقا را فایده کند بگیرد سنبل و سلیخه
و اسارون و ناردین از هر یکی دو درم دارچینی و قسط و فقاح الاذخر
مصطکی از هر یکی یکدرم زعفران و تخم کاسنی از هر یکی سه درم با عسل
معجون کنند شربتی یک مثقال با ماء العسل بخورد و این ضماد کند
و بر جگر نهد بگیرد سعد و سنبل و اذخر مرو زعفران و قرنفل
و قسط تلخ و شراب کهن و اندکی عود و مشک یار کنند به آبدو با شراب
جمع

جمع کنند سطبر و بر جای نهد ضماد دیگر که معتبر بود ضعیفی
جگر را بگیرد صبر و مصطکی و افسنتین رومی از هر یکی یکدرم
گل سرخ ۳ درم زعفران یکدرم روغن مورد آن قدر بیامیزد محمد بن
زکریا گوید که وقتی که اندر جگر بیماری یا دردی بود و بترسد
از استسقا گرمابه نشاید رفتن منع باید کرد غذا گنجشک
و چکاوک و قلیه خشک با فلفل و دارچینی و کشنیز خشک و ابکامه و آنچه بدین
ماند موی جگر را فربه کند باید که دایم موی نخاید فصل سوم
در علاج آماس گرم که در جگر بود این آماس بحدبه جگر بود یا بمقعر جگر
آنچه بحدبه وی بود به بسودن پدید بود و آنچه بمقعر بود پدید نبود
ولیکن دیگر علامات بود که تب تیز بود و قی صفرایی و تشنگی سخت
بود و گاه با وی سکک بود و بود که ناگاه یرقان کند و گرانی با یک
پهلو راست و زبان سرخ یا سیاه بود و شهوت طعام بود و نبض موجی
بود و درد سخت خیزد و اگر آماس بحدبه جگر درد تا باستخوان
آخرک برسد و آماس بشکل هلالی بود و اگر بمقعر بود درد تا استخوانها
خلف برسد و فرق توان کردن و اگر آماس بحدبه جگر باشد فربود
و اگر با مقعر جگر بود با سکک بود و بود که آماس با عضلها درد
بدر آرا بود یا باریب علاج وی رگ باسلیق گشاید و خون
بگیرد بطاقت بیمار از جانب راست اگر قوت و سن و زمان یاری
دهد و بخورانند آب انار ترش و آب کاسنی و آب عنب الثعلب با

سکنگبین عسلی بکری ترش وبلی حال دیگر بخورانند اب کشنیز
با خیار شنبر و باید که این آبها بیکجای بود وسکنگبین نیز این آبها
بود وحیله این پنج سیر بود تا شش سیر ثابت بن قره
میگوید نیکو نیست آب میوهای قابض دادن مثل انار و سیب وامثال
ازبهرانکه هر چند قابض است سرهای عروق را تنگ می کند ان عروق
زرده می ریزد ومنع می کند از بیرون آمدن و اماس زیادت میشود
خاصه که اماس در مقعر جگر بود واگر در حدبه جگر بود نیکو باشد
قرص انبرباریس در اینجا سخت با منفعت صفت وی کوشت زرک
ده درم گل سرخ طباشیر از هر یکی پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو
تخم خرفه وتخم کشنی از هر یکی سه درم تخم بادیان دو درم شربت
دو مثقال با سکنگبین ساده واگر سلفه بود در این قرص
زیادت کنند رب سوس وکثیرا وهیچ چیز قابض نباید باول
وباخر که اول قبض کند وصفرا کرده واندر جگر بعوض جگر را گرم
کرده اند وباز باخر اماس را سخت کند وهیچ داروی نشاید که
باول حرارت بیفزاید وباز باخر تحلیل کند و اندر ماء الشعیر
منفعتها هست ازبهرانکه لدغ جلا می کند وسده نمی آرد بل
که تفتیح میکند و پرهیز باید کرد از کوشت ماهی وهریسه
ولاخشه وهرچه از کوشت کوسپند آید واز شکم کوسفند بیرون
آید اینجا نشاید بدین علت که اماس را سخت کند واگر
حقنه

حقنه کند باول ماء العسل وقوره وقنطوریون باریک وبافرنترسد
وخواهد اماس سخت نشود انگاه بیفزاید بدین حقنه داروهای
قوی چون زوفا وشحم حنظل وقنطوریون باریک

باب بیست وسیم

در علاج اماس سرد که در جگر بود کلنکبین دهند که با آبی که عود
ومصطکی در وی جوشیده باشند انگاه قرص افسنتین بکار دارد
با سکنگبین یا قرص لک با سکنگبین وچون اماس باشد ماء الاصول
بدهند با دواء الکرکم یک مثقال ومثقال روغن بادام تلخ ضماد
کلاز بزه سکبر دطر خشقوق نرم بکوبد با موم کاوور روغن سوسن
بیامیزد وگرم کرده برنهد اماس جگر را بهر دو نوع سرد
از اماس سخت بر جگر این نوع با استسقا می کشد دواء اللک علاج
علاج کنند وماء الجبن با سکنگبین انگاه اقراص مقل دهند
واثاناسیا وسجزنیا وهر علاج که اندر سوء المزاج سرد یاد کردیم
اینجا صواب آید واگر اماس سخت باشد وسودایی طبیخ
زوفا دهند صفت وی بگیرد حلبه ده درم تخم کتان
هفت درم صیعه تر موم سفید از هر یکی پنج درم پیه مرغ وپیه بط
از هر یکی هفت درم روغن ناردین بیست درم واز اینها موم
روغن سازند ضماد دیگر بگیرد سرگین گاو وپیه کاو
جوشانند واستعمال جگر کرک را خاصیت تمامست اندر همه بیماریها

جگر که از حرارت بود یکدرم با آب کشنی بدهند با سکنجبین یا با آب
سود و اگر از برودت بود با شراب بدهند علاج جگر سرد همین
است که جگر را سود دارد باب بیست و چهارم
در علاج بیمارهای سپرز و این سه فصل است این علت یا با حرارت بود
و یا با برودت و یا با باد فصل اول در علاج آنکه از حرارت
بود علامت وی انقطاع نفس و تشنگی غالب و حرارت اندر جانب
چپ باشد و قاروره رنگین علاج اول رگ باسلیق زنند
از دست چپ و یا رگ اسیلم و آب کشنی و آب بادیان بهم آمیخته دهند با شکر
و آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یکی بیست درم بهم آمیخته دهند یا درج فنعرا
و غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند و بدهند دو درم غاریقون
با سه درم سکنجبین سخت مفید است آب برگ کدو و آب برگ بید و آب
برگ بید که بتازی غرب گویند از هر کدام که خاطر باشد ده درم
صافی کرده سکنجبین بدهند و برگ بید و برگ بید در سایه خشک کرده
مقدار یکدرم کوفته هر بامداد با دو درم شکر سفوف کنند درد آماس
زایل کند ضماد بگیرد الخیر و اکلیل الملک با سرکا بپزند ضماد
کنند سبوس را با سرکه بجوشانند و ضماد کنند یا برگ کرنب بکوبند
و با سرکه عجین کنند و ضماد کنند فصل دوم
در علاج درد سپرز که با سردی بود علامت وی تشنگی نباشد و
دلیل رنگین نبود و گرانی بیشتر باشد علاج بگیرد افتیمون
کوفته

کوفته سه درم با ده درم سکنجبین بخورد و آنچه در سپرز باشد اسهال کند
و سپرز خرد سازد این قرص سخت مفید است بگیرد ایرسا چهار
درم بلبل سعد و اشق از هر یکی دو درم با سکنجبین اهرون
میگوید که انکس که این قرص را ترکیب کرده است سه روز خوکی را
خورانیده است بعد از آن کشته است سپرز خوک را بنافته است
ابوعلی سینا میگوید از آنها که تجربه کرده‌ام برسیاوشان و تخم حنظل
و وفا خشک از هر یکی برابر شربت سه درم با سکنجبین اقراص الکبر
سخت نافعست بگیرد بیخ کبر حب الغار از هر یکی ده درم زراوند گرد
برگ سداب و حرف و شونیز و فرفخ از هر یکی سه درم اشق چهار درم
اسقولوقندریون هفت درم اشق را با سرکه حل کنند و باقی بکوبند
و با وی عجین کنند و قرصها سازد و شربت یکدرم تا دو درم با سکنجبین
عسلی با ماء الاصول صواب است که استعمال کنند این داروها آب
نخورد تا امکانست و اگر خورد اندکی خورد از بهر آنکه اگر آب خورد
قوت دارو سوی جگر کشد و اگر نخورد قوت دارو محفوظ باشد
فصل سیم در علاج درد سپرز که با باد بود علامت
وی سخت بود و بلندی و با آروغ بود و وقتی که ساکن شد قراقر کند
علاج وی ضماد کند صفت وی بگیرد سبوس و شبت
با سرکا بپزند و ضماد کنند ثابت بن قره میگوید که خاصیت سبوس
آنست که سپرز را نگذارد زود تکمیل بگیرد سبوس و اشنه

وسداب و پوست بیخ کبر جمله را بر کابجوشانند و نمد پاره را در وی گرم
کنند و بر سپرز نهند باد را اندو درست کند ابو الحکم
دمشقی در کتاب الجامع آورده است که این دارو سپرز را پاک کند
و از داروهای سپرز را این مفیدست صفت سوی بگیرند بیخ کبر
و نرم بکوبند و با سرکا تیز سحق کنند و بنادق سازند و هر روز یکی
بخورانند اخلاط غلیظ را لطیف کند و پاک کند و شکم نرم گرداند و این
سفوف مجربست بگیرند هر قسی درم در سرکا فرغار کنند یک شبانروز و بعد
از آن خشک کنند و بکوبند و از این یک جزو خمیر کنند و از آن بیز دو خشک کنند
بعد از آن نرم بکوبند و از این یک جزو بگیرند و از بیخ بوست بیخ کبر و تخم
سنجکشت و گز مازو و از هر یکی نیم جزو شربت سه درم با سکنگبین
بخورد نافع باشد غذا گوشت بره با کبر بسیار برکا پخته
خورند و اگر تب نباشد با بیهاشتر یا ماء الجبن بخورد و کبر برکا
پخته خورند و کبر بسرکا مالیدن و ضماد کردن نافعست

باب بیست و پنجم

در علاج انواع یرقان گرم و سه فصلست فصل اول در
یرقان گرم یرقان تغیر رنگ همه تن بود و چشم یا زرد بود یا سیاه و سبب
زرد در اکثر از جگر بود و از زهره بود و سبب سیاه از سپرز بود
اما یرقان زرد یا از کثرت تولد صفرا بود یا امتناع صفرا
بود و آن عضو که [illegible] صفرا است جگر وقتی که جگر سخت گرم شود

صفرا بیش می شود و آنکه مولد صفراست بطبع از همه تن است
وقتی که همه تن گرم شود با فراط آن خون که در تن است میگراید
سوی زردی اما اسباب غریبه مثل گزیدن جانوران
زهرناک همچون مار و زنبور و جز آن اما آنکه از حرارت جگر
حادث می شود علامت وی آنست که رنگ روی و رنگ
سپیدی چشم دایم زرد باشد اما آنکه از حرارت همه تن حادث
می شود علامت وی یا سودن گرم بود و خارش و تشنگی بسیار بود
و شهوت طعام اندکی و رنگ زبان سپید و طبیعت سخت اما
آنکه از سده می شود علامت وی رنگ روی سپید می شود
دایم و گرانی باشد زیر پهلوی راست و در تن خارش بود بقراط
گوید کسی را که یرقان باشد و در جگر سختی بود تباه بود و هیچ
چیز تباه‌تر در بیماری یرقان نیست از ترک علاج از بهر آنک
صاحب یرقان ناگاه بمیرد علاج وی استفراغ کند
بفصد و اسهال اما فصد از باسلیق یا از اسلیم و اگر فصد نکند
حجامت زیر پهلوها بان نگاه کن اگر خون سیاه بود رها
کن تا بیرون آید و اگر سرخ بود رها نکند اما اسهال
بمطبوخ هلیله زرد کند صفت وی بگیرند هلیله
زرد پانزده درم خرماء هندی پاک کرده از دانه و لیف سی
درم الوی سیاه سی عدد عناب سپستان از هر یکی کف

کشنیز خشک و برگ گل از هر یکی یک کف تخم کسنی تخم کشوث
از هر یکی سه درم جمله را بپزند و صافی کنند صد درم آب از این
بگیرند و بیست درم سکنجبین بر نهند و دانگی سقمونیا انطاکی و
اگر با این بیماری تب نباشد ماء الجبن دهند با این سفوف
صفت وی بگیرند هلیلهٔ زرد ده درم صبر نیم درم سقمونیا
مشوی دانگی شربت سه درم و اگر حرارت باشد فلوس
خیار شنبر را در آب کشنیز حل کنند و بدهند و اگر نباشد
خیار شنبر را در آب کرنب یا در آب کرفس یا در آب بادیان حل
کنند و بدهند اما آب گرم بهترست با فتادهٔ وی یا مطبوخ
وی از بهر آنک سده را و ورم را گشاینده است و محلل است بعد از آن
که حرارت [illegible] استعمال کنند و از حذر است که در پنج خاصیت بگیرند
یک درم سلیخه با شراب کبابه بر هند عبد المسیح الحکیم دمشقی
در کتاب الجامع در علاج یرقان آورده است صاحب یرقان دو زرده
خایهٔ مرغ را بگیرد اندر سکره و سرکا ه فرغار کند از اول شب تا روز
صاحب یرقان را خورانند نیک مفیدست فصل دوم
در علاج یرقان که بسبب سده جگر بود علامت وی در باب پیش
یاد کردیم علاج سده جگر آنست که سکنجبین که انیسون و تخم
کرفس و اسارون ساخته باشند نافع بود سه روز خورانند الی که در
وی جوشانیده باشند پرسیاوشان و افسنتین و آب کرفس و آب
سرمق

سرمق که شوره ملک می گویند از هر یکی ده درم بادورد درم غاریقون
دانگی دیگر بگیرند ترب را و بکوبند و بفشارند و بیست
درم از این عصاره شراب [illegible] ده درم آب که در وی روس جوشیده
باشند ده درم ناشتا بخورد و قی کردن نیک مفید بود بگیرند
تخم سرمق سه درم و بکوبند و با سکنجبین بیامیزند و نیم گرم بخورند
و سرکه کبر سده جگر و سپرز بگشاید بگیرند کبر تازه یکمن
و بشویند و یکشبانه روز با فتاب نهند و پس از آن اندر قدح آبگینه
کنند و چهار من سرکه خام بر وی ریزند و با فتاب نهند و بعد از
سه ماه استعمال کنند و از شکم پری حذر کنند فصل سیم
در علاج یرقان سیاه اسباب و علامت وی بیاورده است و اگر بیانی
کنیم دراز شود اما علاج رگ باسلیق یا اسلیم زنند از دست
چپ و استفراغ بماء الجبن کنند و تدبیر گشادن سده استفراغ
شود باب بیست و ششم
در علاج استسقا و این چهار فصل است فصل اول در علاج سوء
الحال که سوء القنیه میگویند و این سوء الحال بدید آید پیش از استسقا
چنانک کابوس پیش صرع که اگر تدبیر نیابد صرع گردد و این سوء الحال
را اگر تدبیر نیابد با استسقا باز گردد علامتها این بیماریها
کسی را که مزاج جگر سرد گردد بسبب غذاهاء سرد یا از آب سرد
که ناشتا بسیار خورده باشد یا از وی خون بسیار رفته

بود از جهت فصد یا از جهت ناسور یا از جهت حیض و رنگ روی
سپید شود یا زرد و بی رونق و هیچ کند و هضم فاسد شود و بول
و عرق کمتر شود و ضیق النفس بدید آید و ساق ضعیف گردد
علاج وی نقیع الصبر بود اگر با سورنجان ابرد و یاره فیقرا و اگر
قوی تر باشد ترکیب کند در یاره شحم حنظل و غاریقون و
سقاح اگر با سور دارد در یاره بجای صبر حضض کند و آن دیگر
داروها همچنان بود و آب کمتر خورد و گرمابه زود و گرمابه که آب
شوردار و گرمابه که آب شیرین بود زیان کند و آب گرم خورد گاه
بجای آب سرد و شراب خورد با آب آمیخته و گلبکبین و مصطکی
و عود خام خورد و گوارش سفرجلی یا مسهل خورد و گوارش خبث
الحدید از همه بهتر بود خاصه سبب بسیاری خون بد بود
یا ناسور بود غذا طعامی باید با مزه و قوی و واجب است
که از طعام امیزند اندک اندک مثل سبنلان و کنند نا و سپید
فصل دوم در انواع استسقا چون کسی آب بسیار خورد
و از آب تشکید و از بسیاری خوردن وی پاها و ساقها بیاماسد
سبب آن یا ضعف معده بود یا ضعف جگر یا ضعف همه تن
با غذا را نتواند گذارید و نکو هر کیلوس آورد گوهر غذا را وتن
از آن جهت اماسیده گردد همچون مرده و انواع استسقا سه
است زقی و طبلی و لحمی زقی ماده وی آن آب ناک
باشد

ناک باشد که منصب می شود اندر کاواکی شکم علامت وی آن
بود که شکم پر آب گردد چون خیک و چون مشک و چون مسمار از پهلو
به پهلو گردد دیگر گردد یا گذاب شود از پهلوی خویش و گردن و پاها
وی باریک شود وقتی که شکم بیمار را بجنبانی آواز آب آید و گرانی در شکم
باشد و سید اسمعیل رحمه الله در کتاب تحفة السعدیه در باب استسقاء
زقی آورده است که اسهال با استسقا مهلک است وقتی که مستسقی
را تب باشد اسهال زیان کند علاج غرض عام در علاج
وی خشک کردن است و بیرون کردن ماسه و آب خوردن ترک باید
کرد و تشنگی و گرسنگی بهترین علاج وی است و در آفتاب نشستن که باد نبود
و در دیگ گرم اندر آمدن نافعست اقراص زرک در ابتدا نافعست
صفت وی بکبیرد زرک پاک کرده پنج درم لک مغسول ریوند چینی
غافث انیسون مصطکی از هر یکی سه درم قرصها سازد شربت دو درم
با طبیخ تخمها اقراص الشبرم منفعتش بغایت عجیب است بگیرد
شبرم و هلیله زرد از هر یکی برابر قرصها سازد شربت از یکی
تا یک درم با سکنگبین بخورد در هر چهار روز یکبار و اگر این
قرصها را با مسیختج عجین کنند و حبها سازند هم روا است حب
شبرم نسخه ثابت بن قره گویند بگیرد پوست بیخ شبرم
یک جزو بادام مغز سپید کرده سه جزو و انیسون سه جزو بکوبند
و بسرشند و حب بندند شربت از یکدرم تا دو درم حب

غاریقون هم نافعست بگیرد غاریقون عصارهٔ غافث
ریوند چینی از هریکی دو درم شکر طبرزد ده درم حب کند هر
ماه میداد یکدرم بدهند اگر اسهال بسیار کرد باز گیرد ضماد
نافع بگیرد گل ارمنی آرد جو آرد کاورس سرگین گاو سرگین بز
خاکستر چوب رز در سرکا سرشته ضماد کند صفت د
سرگین بز را با میبختج نار سپید بیامیزد و ضماد کند صفت
دارو ملین یعنی دارو کمین این بگیرد مصطکی سه درم سنبل یک
درم بلبل زنجبیل سعد از هریکی درم شکر مثل همه داروها شربت
دو درم و اصل انست که داروی مدر را اینکه بسیار بیند تا
رسد بجگر غذا نان بریان کرده و خمیر نیک خواسته و
خمیر تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه بسرشته هر روز مقدار
ده سیر ازین نان را تنها کنند و اگر گوشت و اگر از گوشت
صبر نکنند گوشت تذرو و گوشت کبک و گوشت گنجشک
بریان کرده یا اندر نخوداب پخته و اگر از اب صبر نتواند کرد
بضرورت اب دهند با اندکی شراب بیامیزند یا با نانخواه
کند فصل در علاج استسقا طبلی بقراط گوید
استسقا را استسقا یابس میگویند و نزدیک بختیشوع
تباه ترین استسقا طبلی است علامت وی ناف
بیرون آید و شکم سبک بود همچنانکه در زقی گرانی بود اینجا نبود
دهیر و

دهیر وقتی که وی را بدست بزنند آواز طبل و خیک آید و در شکم
وی آب و باد جمع شود اب کمتر بود و باد بیشتر و باد بالا آب بود
علاج او مسهل نرم دهند و مدر نیز دهند و مسهل نیز ندهند
و جلاب رباح و مسخنات استعمال کنند و شکم وی را بسیار
بمالند و تکمید شکمش را نرم دارند سبوس گرم و نمک و ارزن گرم
و مانند این و بیوسته روباه بوشند و کندر و زیره بیوسته می خایند
غذا نخوداب بود و پرهیز کند در همه انواع استسقا خاصه
در نوع طبلی و حب ریوند نافعست صفت وی بگیرند ریوند
چینی و عصاره غافث و تخم کاسنی از هر یکی ۳ درم غاریقون
پنج درم مازریون چهار درم حبها بندند شربت دو درم در هر
هفته یکبار بدهند فصل چهارم در علاج استسقا
لحمی علامت وی انست که روی بهیج کند و همه تن و بام چشم
و دست و پای اماسیده بود و تن مانند تن مرده بود و اگر
انگشت فرو فشارند در همه جای از تن مغاکی شود و نزد یحیی
بن ماسویه تباه ترین استسقا لحمی است علاج وی قی
کردن و ریاضت معتدل کردن و دماغ را بغرغره و معطسها
بایارج فیقرا پاک کردن و اندر اب دریا و اب گوگرد نشاندن و
انجا که اب دریا نباشد حب ریوند که در علاج طبلی موصوفست
سکنجبین نافعست و اقراص شیرم که در علاج زقی موصوفست

درینجا نیک موافق و مفید ست ثابت قره گوید که ۳
اهلج کوفته و سحق کرده در آبی که در وی اهلج پخته باشند
یک اوقیه بخورد با دو درم نانخواه با یک اوقیه آبی که در وی
نانخواه پخته باشند با دو درم تخم کرفس پخته باشند بطریق
سفوف بخورند در استسقا لحمی نافعست و در کامل الصناعه
آورده است که گوشت خارپشت را خشک کنند و نرم بکوبند
و از وی بکشند دو درم یا سه درم با شراب کهن بخورد نافع باشد
استسقا لحمی را و اگر درین بیماری تب باشد روا نیست
بدارو اسهال کردن و فصد کردن باب بیست هفتم
در بیماریهاء گرده و مثانه و این نه فصل است فصل اول
در اماس گرم در گرده علامت وی تب لازم بود علامت
اول دق و دست و پای سرد شود و گرانی و درد در گرده می یابد
گاه درد میخیزد و گاه ساکن می‌شود اگر اماس در جرم گرده بود
ساکن تر بود و اگر در گوشت غشاء گرده بود درد سخت بود
بالا راست نتواند کردن و اگر درد سوی مثانه کشد اماس در
گرده اجب بود و دشواری برگشتن از پهلو بدیگر پهلو و بر شکم
پهلو بتوان خفتن علاج رگ باسلیق زنند اگر ممکن بود
و ماء الشعیر بخورد با دو درم روغن بادام شیرین و پرهیز کند
از آب خوردن و اگر صبر نتواند سر بده من یک اندکی خورد
محمد بن زکریا میگوید شاخهاء رز را بآب بجوشانند
و بر آب وی اندکی نمک فاشند و هفت روز ازین آب بخورد
هر علتی

هر علتی که در گرده بود فاید کند این ضماد هم فاید کند
بگیرد آرد حلبه با ماء العسل بپزد و ضماد کند ضماد
دیگر نافعست مر اماس گرم را که در گرده بود و مثانه و انثیین بود
بگیرد و گل خیری سپید و گل سرخ از هریکی ۳ درم صندل
سپید و تخم خرفه از هریکی دو درم آرد جو آرد باقلی از هریکی چهار
درم همه را نرم بکوبد و بو بیزد و با آب عنب الثعلب بیامیزد و
ضماد کند اگر اسهال حاجت آید حقنه نرم استعمال کند
در وی بیخ خطمی و حسک و تخم کتان و حلبه و تخم خبازی جو شیلم
بپزند و شکر سرخ بروی افکنند حقنه کند و بهترین مسهل درین
بیماری خیار شنبر با ماء الجبن است یا آب انار کبنی صفت
حقنه نرم نافعست مر اماس گرده را و تب تیز را و احتباس طبیعت را
و حرارت میکشد بگیرد بنفشه ده تخم خطمی و کشک جو و تخم
کتان و حلبه از هریکی ده درم با دو من آب بجوشانند تا نیم بماند و پالاید
و ازین ده ستیر بگیرد بروی بریزد و روغن بنفشه و روغن گل و شکر
از هریکی پنج درم وقت حاجت استعمال کنند و شکر خورد نافعست
وقتی که بول علامت نضج معلوم کنی یا مقدار بول اندک شود آنگاه مدر
بول خورد مثل بزور و بنادق بزور و این را اسهال نشاید بل آنست که
با استسقا میکشد و از علامات نضج یکی آنست که تب کم شود
قشعریره و فسرده بیشتر صفت بنادق البزور

وتخم خیار وتخم خیار بادرنگ وتخم خربزه وتخم کدو مقشر وتخم خرفه
وتخم کشنی وتخم خطمی وتخم لسان الحمل این همه را برابر بگیرد
وبکوبد وبویزد وحب کند چند نخود وبخورد وشربتی سه درم
باجلاب یک بار بامداد ویکبار شبانگاه وبجای
آب آب خیار خورد یا آب خربزه که وی را بطیخ هندی خوانند
غذا مزوره اسفاناخ وماش مقشر وبجای آب جلاب
فصل دوم در علامات آماس سرد اندر گرده علامات وی
گرانی بیشتر بود وتشنگی کمتر وعلامات بلغم کسلانی ظاهر شود
علاج او قی کند بعد از آن گلنگبین خورد دایما شراب انجیر
خورد صفت وی بگیرد انجیر زرد وانار چندان قدر که باید
وبروی آب ریزد تا آب از سوی دو انگشت برآید وبپزد تا مهرا
شود وبماند یک شب وبپالاید وآبش را بگیرد وبنهد آب عسل کند
وبقوام آرد واستعمال کند ضماد که نافعست مر اورام گرده
ومثانه را از ترکیب نجیب الدین سمرقندی رحمه الله علیه صفت
وی بابونه وتخم کتان وسبوس با روغن کنجد بپزد وضماد کند نیم گرم
بر هنجاء عانه بتازی بهنی جا را قطنی خوانند پرهیز کنند
وحذر کنند صاحب ورم گرده از جماع البته از بهر آنک به بیماری
رساند که علاج پذیر نباشد وهلاک شود حقنه کند از
خشک وبرگ کرنب وبرگ چغندر وبرگ خطمی وسبوس وانجیر زرد
پرسیاوشان وتخم خبازی وتخم خربزه وروغن کنجد ساخته

غذا

غذا اسبوسهات وروغن بادام سپید اسمعیل رحمه الله در تحفه آورده است
که پرهیز کند در اول علت از حموضات وملوحات ودر آخر علت چیزی
نیست با فایده تر از سماق وحصرمی ومانند اینها فصل سیم
در علاج خون میزدن وسوزش آب تاختن وریشها که در مثانه و
قضیب بود علامتها خون از گرده باشد خون با بول آمیخته
نباشد لکن فسرده بود وپاره پاره آید واز غثیان خالی نباشد ودر
نواحی گرده دردی باشد وگاه بود که درد در میانه پشت باشد وبر
رانها فرو آید وگاه در میان دو کتف برآید واگر بول خون
از مثانه بود باشد پیوسته باشد وخون تنک باشد واز خلیدن مثانه
وسوختن ودرد خالی نباشد علاج وی اگر میزیدن خون
از گرده بود اول فصد باسلیق کند واز همه چیزها تلخ وشور وتیز وترش
پرهیز کند وآب اندک اندک خورد تا حاجت اندکی افتد وشراب سفنه
وشراب خشخاش خورد واگر میزیدن خون از مثانه بود این
ضماد بر مثانه بنهد نافع آید بگیرد آرد جو کاکی بغدادی
بریان کرده گلنار سرخ حضض شیاف مامیثا برگ سماق نان خرما
قصب همه را با آب لسان الحمل سحق کند وعجن کند وضماد کند واگر
با بول خون سوزش وحرارت نباشد این قرص را استعمال کند
بگیرد فطراسالیون وتخم کرفس وانیسون وفو ومورد اسن وتخم
خیار وتخم خیار بادرنگ وتخم خرفه وتخم خربزه وتخم کدو وبشرین همه را

نرم بکوبد و بماء العسل معجون کند و قرصها سازند شربت یکدرم با
اب عسل ساده دهند اما اگر حرارت بود با ماء الشعیر
دهند ابن فراسیون می گوید هیچ چیز فاضلتر نیست در علاج
قروح الات بول از شیر خوردن صفت اقراص شب که نافعست مر بول خون را بگیرد شاخ گوزن سوخته وکثیرا و شب
یمانی وگل ارمنی شسته وگلنار وتخم خرفه وقرصها شربت دودرم
بسایند وبدهند هر روزی با شراب مرد وقتی که بشیر خوردن
علاج کنند واجب آنست که اول شیر خر خورد چند روز بعد ازان
شیر بز خورد و در آخر شیر گاو خورد وشراب بنفشه وشیر هم وگر درد
ساکن کند درد اندک بود واگر درد سخت بود ریشها اندر قضیب
یا اندر مثانه باشد حقنه کند قضیب را بشیاف سفید
صفت شیاف سفید از قرابادین نور الدین قلانسی
نافع باشد مر ریش مثانه را وقضیب را بگیرد سفیده وعنزروت
کندر وصمغ عربی ونشاسته ودم الاخوین از یکی یک جزو
شافها سازند وحل کنند با شیر زن یا با اب واستعمال کنند
صفت شافه سفید بگیرد سپیده ششتبح درم
عنزروت سه درم کثیرا ونشاسته از هر یکی یکدرم افیون نیم
درم با شیر زن شافها سازند اول بماء العسل حقنه کند بعد
ازان مدر بول بدهد مثل تخم خربزه تخم کدو شیرین بعد ازان

این

این شافه را در شیر زن حل کنند با روغن گل یا با آب حقنه کنند
اندر مثانه وصاحب مثانه را از حرکت باز دارند خاصه از جماع
وغسل اسفیدباها با جوزه پخته یا زنگ یا غوره یا با جوز
پخته وبدل اب شراب ریواج یا شراب غوره یا شراب مورد دائم
بکار دارند وقتی بول از خون پاک شود اما حرقت با مجد
زنگ یا میگوید اندر علاج حرقت بول سستی نشاید واگر
دراز ترکشد علاج وی را سهل دارند بقروح مثانه الیام رساند
واین دارو نیک مفیدست بگیرند مغز تخم خیار سی درم و
مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین وتخم خرفه وخشخاش سفید از هر
یکی دو درم نشاسته وکثیرا ورب سوس از هر یکی سه درم تخم فنک
سفید دو درم سکر مثل همه داروها بامداد سه درم شبانگاه سه درم باده درم
شراب بنفشه یا بجلاب بطریق سفوف بخورد صفت قرص کهربا
نافع بود مر خون وریم آمدن را با کمیز ومر ریش رز دکا بفارا وبرامدن
خون را بس فقره بس فه بگیرند کهربا صمغ بادام از هر یکی پنج درم
گلنار عصاره لحیة التیس یا بالحیة التیس وصمغ عربی وگل ارمنی
از هر یکی سه درم کند وتخم کرفس وافیون وخون سیاوشان وطباشیر
از هر یکی دو درم همه را بکوبد وببیزد وقرص بندد شربتی دو درم با
رب آبی بدهند تا بخورد واگر بول خون را باز دارد
بگیرند کهربا وکثیرا ونشاسته وصمغ عربی ومغز تخم کدو شیرین

ومغز تخم خیار از هر یکی سه درم کلنار اقاقیا از هر یکی یک نیم درم
بالعاب اسبغول یا باب لسان الحمل سرشته واقراص کنند
باعصاره خرفه دهند یا باب سماق فصل چهارم
کن که در مثانه وقضیب کرده بود ونک در مثانه بود علامت
وی خارش وسوزش پیوسته بود وبیرون می آید با بول همچون پوست
کبر یا سبوس علامت انک در قضیب بود ومجری البول
خارش وسوزش پیوسته بود ودرد میشود ووقت میزیدن علامت
انکه ریش کرده بود بیرون می آید همچون لعاب وهمچون گل یا مثل گوشت
پارهاء ریم وهر دو خصیه را خارش خوش می آید علاج وی اول
فصد باسلیق است اگر ممکن بود بفرمایند از تلخ وتیز وشور
وترش وپرهیز جیزی قی کردنست در سه روز یا پنج روز ومسهل
نشاید وهر روزی حقنه کنند صفت حقنه وی بگیرند
بابونه واکلیل الملک از هر یکی یک کف برگ کرنب وچغندر از هر
یکی یک مشت تخم معصفر نیم کوفته تخم کتان وحلبه وخطمی وعناب و
سپستان وسبوس وگل خیرو را در خریطه از هر یکی یک درم کشک
جو یک مشت کلان سبوس را وگل خیرو را در خریطه فراخ اندر کنند
واین همه را بجوشانند تا همچون ماء الشعیر شود وپالایند وازوی
صد درم بگیرند وبروی دیزند بیست درم روغن بنفشه وده درم
شکر ونیم درم نمک استعمال کنند وبخست چیزهای باید که مثانه را
بشوید وپاک کند وچون تخم خیار وخیار با درنگ تخم خربزه

ورب

ورب سوس با جلاب بخورند یا بکشاب وهم سود دارد که شیر را
با کشکاب بخورند تا بشوید مثانه را پاک کند وحقنه کنند مثانه را با لعاب
دانهء آبی وشیر زنان وروغن گل واز پس انک مثانه را پاک کرده باشد ادویه
داروها دهند که خشک کند ان داروها ریشها را گوشت برآورد چون
گل مختوم وگل ارمنی وکثیرا ونشاسته وصمغ عربی وکثیرا بجوشانند
وبدهند تا بخورد ونبیذ سود دارد وشربت صمغ
عربی وکثیرا بجوشند بدهند تا بخورد واستاران داروها
که مرکبست که مرین علت شاید قرص کاکنج وقرص بسدانت فصل
در علاج سلس البول آمدن بول باشد بی خبر ولی مراد سبب وی سرد
وسردی وتری مزاج بود وسستی مثانه وباوی تشنگی نبود واغلب کودکان
علاج وی قی کردن بود وبجیزها که گرم بود چون کندر وکشنیز
بریان کرده وبلوط وانجه بدین ماند وروغن سذاب وروغن فربیون مالیدن
ونشاستن سود دارد این دارو صفت بگیرند بلوط یاس کا وعار
کرده یک شبانروز بریان کرده ده درم هلیله کابلی وبلیله وآمله با آب
ای بجوشانند وباز بریان کرده کنند بنابه وهمه را بکوبند وبویزند وشربتی
ازوی هر سه روز سه درم ناشتا بخورد یا مانیدوان ماسک البول
بکار دارند سود دارد صفت وی بگیرند کندر وتخم محلب
مغز وسعد وخولنجان وقرنفل ووج وراسن از هر یکی برابر کوفته وبیخته
بسرشند شربت بامداد وشبانگاه سه درم وگفته اند که گوشت روباه

بریان کرده سود دارد بخاصیت فصل ششم در علاج
دیابیطس این علتی است که سببوی از گرم شدن مزاج
کرده باشد غیر طبیعی علاج وی تشنگی و با فراط
و دایم دهان خشک باشد و بیرون آمدن آب در حالی که خورده باشد
هنوز رنگ ناکرده باشد بیرون آید و آمدن بول بی سوزش باشد بود
و معنی دیابیطس بزبان عربی الدولاب الدواری باشد علاج
وی ماء الشعیر باید خورد و آب دونار و آب غوره و آب تخم خرفه
با شراب خشخاش و آب دونار و کافور را بنشکین جراحت خاصیتی
تام است و هم چنان آب دوغ ترش مروق بپوسته بجای آب خورد
نافع باشد و اقراص دیابیطس همیشه بکار داشتن صفت وی بگیرد
تخم کوکو و تخم خرفه از هر یکی پانزده درم طباشیر ده درم کشنیز پنج
درم گل پنج درم گلنار دو درم گل ارمنی چهار درم کوفته و بیخته شربت ۲ درم
باده درم آب غوره باید خوردن یا با انار ترش و گلاب داروی
که معتمد و مجرب است این علت را بگیرد قشور کندر و کندر از
هر یکی یکنیم درم مخلب یکدرم جفت بلوط و هلیله زرد از هر یکی
یکنیم درم خرنوب چهار درم حبث الحدید دو درم کوفته و بیخته
شربت دو درم باده درم غوره و این ضماد برکوده و
حالبین نهند بگیرد صندل سپید و صندل سرخ و گل از
هر یک چهار درم بزرقطونا سه درم گل ارمنی سه درم گلنار چهار
درم کوفته و بیخته با آب کوکو یا با آب تخم خرفه بیامیزند و
بر نهند.

و برنهند غذا دوغ ترش و مزوره ماش مقشر با اسفاناخ
و مزوره کشک جو و مزوره نیشو و غوره و مانند این دهند
و سیب ترش و زردالو ترش و خرما هندی و طفشیل از
عدس با غوره دهند فصل هفتم در علاج عسر البول
باز بول را اسر گویند و دشواری را عسر گویند اسباب
این یا زخمی بود یا سقطه یا ضعف قوت دافعه یا باد غلیظ یا
چیزی در مجری بول گرفته شود چون سنگی یا خون فسرده
علاج نشاسته و روغن گل مالند و بول با قا اگر سبب زخمی
یا سقطه بود رگ باسلیق زنند و در آب زن نیم گرم نشانند
و روغن گل مالند و بول با قاثاطیر بیرون کنند بیرون و اگر با ورم از
یا ورمی باشد عنب الثعلب و آب خرفه دهند و با حقنه نرم استفراغ
کنند و اگر سنگی اندر مجری بول مانع بود داروی که مجری بول
پاک کند بکار دارند صفت وی بگیرند تخم خربزه ده
درم تخم کرفس یکنیم درم دوقو یکنیم درم شکر نیمه داروها شربت
دو مثقال پیش از طعام بخورد و اگر خون فسرده اندر مثانه باشد
بگیرد شب یمانی اندر سرکا غرغره کند یک شبانروز و بالاید و سرکه
برین سرکا نهند و بقوام آرد و هر بامداد میدهند و داروها
که سنگ مثانه را سود دارد بکار دارد و اگر سبب باد غلیظ
بود بکار دارد ماء الاصول با روغن بید انجیر یا روغن بادام

تلخ ودر احلیل روغن سند اب چکانند که در وی خرمیان با مشک
حل کرده باشند واکر سبب ضعیف مثانه باشد در
اب کوکرد نشانند وبوره ارمنی در اب حل کنند وباحلیل فرو
چکانند وزهره کاو وزهره بسنر رنکاب تلخ درچکانند
سود دارد وشپش که در جامه مردم تولد کند با حلیل اندر نهند
تا بول بکشاید وبعضی از حکما می کویند سرکین کبوتر را با موم
حل کنند ودر احلیل فرو ریزند بول کشاده شود وتجربه کرده اند
که کبوتر بچه را کفا بیل بروی نهند بسمل کنند وخون ویرا بر عانه
بیمار چکانند وبمالند وان کبوتر بچه را کفا بیند بروی نهند
شفا یابد داروی که منفعت کند عسر بول را بکیرند تخم
ترب یکدرم نانخواه وتخم کرفس وبنفشه از هر یکی نیم درم واز
شکر طبرزد مثل همه داروها نرم بکوبند وبوبیزند واین یک شربت است
باب بکیرد بکیرد مثانه کبش خشک کرده ونرم بکوبند
واز وی سه درم با شراب ریحانی بدهند ابو الحکم دمشقی
می کوید که این دارو ادرار بول کند وبول کرفته را کشاید
بکیرد سرکین موش دو درم با ابی که در وی شبت جوشانیده
باشند مقدار دو جرعه بدهند که فایده مثل باشد فصل
هشتم در علاج تقطیر البول واین دو نوع بود با سوختن و
بی سوختن اما انکه بی سوختن بود سبب مزاج فاسد
فساد مزاج

بارد باشد علامت وی انک از تیزی بول بود با سوختن
باشد علامت انکه از فساد مزاج سرد بود بیرون امدن بول
اندک اندک بی مراد وبی سوختن علاج انکه با سوختن بود
ماسک البول سرد بود صفت بلوط مقشر پنجاه درم کندر
سی درم کل ارمنی وهلیله سیاه از هر یکی ده درم کشنیز خشک بسرکا تغار
کرده یکشبانروز باز خشک کرده وبریان کرده ده درم این همه را بسایند
وبیامیزند شربتی سه درم در بامداد وسه درم در شبانکاه سفوف
با اب سرد خورد یا با اب تخم خرفه خورد یا بکامه اسبغول غذا
سماق دارد با بادام مغز بجنة وقتی باسوختن بود وبی حرارت
ماسک البول کرم باشد باید داد صفت وی بکیرد کندر و
بلوط از هر یکی پنجاه درم حب المحلب وسعد وخولنجان وقرنفل وسناح
فرنج وراسن خشک از هر یکی پنج درم این همه را بکوبد وسفوف
کند شربت سه درم بامداد وشبانکاه سه درم وکتاب الکافی
کندر وبلوط از هر یکی صد درم وصاحب ذخیره در کتاب تحفه
السعدیه آورده است که از هر یکی جزوی برابر غذا
قلیه خشک دارد واز غذا سرد حذر کند وپوسته انجیر خشک ومویز
منقا با بادام مغز وپسته هرد وبریان کرده خورد وپرهیز
کند از طعامها سرد وتر وباد انکیز سبزیها ودانها واز ماهی
ومیوها وشیرها واز چهار نوع غذا احتراز کند وقتی که بی سوختن

بود شور و تیز و ترش و تلخ خاصه از باتنکان و انچه بوی ماند

فصل نهم در علاج سنک کرده و مثانه اسباب سنک
کرده و مثانه بسیارست اما علامت وی که سنک اندر کرده
بود دردی بود در کرده کاه و هیچگاه و کمیز که بیرون اید بدشواری
بیرون اید اندک و انچه بیرون آید سیاه رنک بود و اندر وی چون
ریک سرخ بود یا زرد و اما سنکی که اندر کرده بود علامت
وی بود که بول سفید بود و تنک و بدشواری بیرون آید با درد و
اندر وی چیزی بود مانند ریک سفید یا خاکستر رنک و قضیب این
کس پیوسته بپای بود خاصه بوقت کمیز کردن و نیز مقعد بیرون
اید بوقت کمیز کردن چون این سنک بر مثانه آید بول بکیرد و
بیمار را قضیبش می خارد و با قضیب بازی میکند **علاج**
این معجون در ریزانیدن سنک مثانه نیک عجیب است وقتی که مداوات
کند محمد بن زکریا میکوید بیمار را با این سنک مثانه ریزه
شد و بیرون آمد **صفت وی** بکیرد حب بلسان و تخم ترب
دوقو و فطراسالیون و پوست بیخ کبر و پوست بیخ جاوشیر و بادام
مغز تلخ و حب الغار و اذخر و سعد و سنبل و سلیخه و سقوردیون
و حب مل و جنطیانا و زراوند کرد و اسارون و قردمانا و مر
و اشق و سکبینج این همه همه را در شراب تنک حل کنند یا در ماء
العسل داروها و دیکر را با روغن بلسان چرب کنند بنه و با صموغ
محلول

محلول معجون بکنند و جها بنهند و شربت هر روز دو درم بنسخه محمد
زکریا و بنسخه دیکر شربت از نیم درم تا یک درم با اب تخم کرفس
و بادیان و پرسیاوشان و اکر با این دارو دانکی خاکستر کژدم
بنهند نیک مفید باشد **صفت وی** بکیرند عقارب را و در
دیک نو اندر کنند و در تنور کرم اندر زیر خشت بنهند و نمانند تا
تا شش ساعت درکذرد و بیرون آرد و سحق کنند و تنور نیک کرم
نمی باید تا عقارب انکشت سیاه نشود و همان قدر باید که سحق کرده
شود و روغن کژدم نیک مفیدست و قوی است در ریزانیدن
سنک مثانه و حکانیدن در احلیل و مالیدن در مثانه **صفت**
روغن کژدم بکیرند زراوند کرد و جنطیانا و سعد و پوست
بیخ کبر از هر یکی ده درم نیم کوفته کنند و بر وی ریزند یمنی
روغن بادام تلخ و بنهند در افتاب یکهفته بعد از ان پالایند و ثفل
او بفشارند و روغن را بکیرند و ده کژدم زنده را بکیرند و همان
ساعت که کوفته باشند و درین روغن بکنند و سر شیشه استوار کنند
و ازین همه قوی تر خون تکه است که بزبان عرب تیس می کویند (بز نکه)
بهترین وقت کرفتن خونش آنک وقتست که انکور رنک کرفتن
اغاز کنند و این تکه چهار ساله می باید بکیرند دیکی نو و در
وی آب جوش کنند تا شوری دیک بیرون آید تکه را بکشند
و خون اول و اخر بمانند تا برود و خون میانه را در دیک بکیرند

وبمانند تا فسرده شود و ریزه ریزه ببرند و قرصها سازند و در
جای مشبک و یا در خرقهٔ پاکی بیفکنند و زبروی چیزی نیک تنک
بربوشند تا کرد و خاک را نکاه دارد و در افتاب نهند تا
سخت خشک شود بعد ازان نرم بکوبند و وقت حاجت استعمال
کنند و مقدار شربت یک ملعقه است از معجون وانکبین چهار مثقال
است و از دارو یک مثقال است اندر شراب شیرین یا در اب کرفس
ابن سرابیون می کوید چون تکه نا فتست درد کرده را و سنک
کرده را و مثانه را مثل وی نیست اندر ریزانیدن اکر سنکی انرا که ریزه
کنند با بول بیرون آید آرد و دیکر شدن مانع باشد و درد کرده را
ساکن کند از سنک بود یا از ورم واین را ید الله نام کویند بسبب غایت
منفعت وهم ابن سرابیون می کوید در کتاب اورده است
اندر علاج ریزانیدن سنک کرده و مثانه بکیرند بورهٔ ارمنی
پنج درم بکوبند و بویزند و با عسل سرشند و در عصاره ترب چهل
درم حل کنند هر روز یکبار بخورد نافع آید از احتیاطات کندی
ترب را بکیرند برگ و فشارند هر روز ده درم بخورد سنک را ریزه
کند بخاصیت نیک عجیب است و غذا دهند که زود
کوارد چون نخوداب از نخود سیاه بخته بروغن کوز یا روغن زیت
یا روغن کنجد سفید کرده و از کوشتها کوشت مرغ دشتی و کوهی
دهند و از میوها مغز خیار و خیار بادرنگ و خربزه و انکور و انجیر تر

باماء

با ماء العسل مععد با شراب سکنجبین اسفیدو الجیر خشک و از شرابها
انکه تنک بود و سپید و روشن با ماء العسل دهند با شراب سلید
اسفیخه و این بیماری را علاجها بسیارست همه را بیاریم نسخه از حد
اختصار بیرون رود و این سنک چند نوع بود یکی سست
بود بداروی فرو آید و دیکر صلب بود بدارو نیاید مقدار یکماه
علاج باید کردن و اکر بدین داروها شفا نیابد بشق باید کرد
و سنک بیرون آرند باب بیست و هشتم
در علاج بیماریها که بمردان خاص است نه فصل است فصل اول
در علاج اماس قضیب باید نکاه کردن اکر خون غالب باشد یا حرارتی باشد
رک باسلیق زنند و ضماد کنند ماطحلب آرد جو با اب کشنیز تر و
اب کسنی بیامیزند و برنهند و اکر حرارت و سختی بود آرد باقلی و اب حلبه
و بابونه و بیه مرغ و بیه بط اندر سپیده تخم حل کنند و برنهند و دیکر
کرنب را ببرند و با آرد حلبه جمع کنند و ضماد کنند یا اسکیو آرد
باقلی یک جزو کمون نیم جزو و همه را بکوبند و با روغن کنجد بیامیزند
و هیچ چیز ازین مفیدتر نیست در اماس و ریش قضیب از قی کردن
فصل دوم در علاج ریش خبیث در قضیب و خایه بود
بکیرند شیاف مامیثا و عنزروت و کلنار و کل سرخ و مرداسنک
و صبر و کندر بسایند و بروی برا کنند فصل سیم در
علاج خارش قضیب و خایه و هر نوعی اول فصد باسلیق زنند

وقی کنند و از چیزهای تیز پرهیز کنند و بر باطن ران حجامت
نزدیک تر خایه و قضیب یا دو بوصه بر افکنند بسکبینج د
سیاف مامیثا و اقاقیا از هر یکی نیم درم نوشادر و صبر از هر یکی
دانگی زعفران نیم دانگ اشنان مثل همه داروها بکوبند و ببیزند
و با روغن یا سمین بیامیزند و طلی کنند اگر بسوزاند روغن گل
با سپیده خایه مرغ طلی کنند فصل چهارم در علاج باد افتادن
خایه از آب سرد و هوای سرد خویشتن نگاه دارد و هفت روز پیوسته
بگرمابه رود و یک زمان در آب نشیند خاصه آب گوگرد و دو دانی که از
نقره ساخته باشند اندر احلیل کنند و بدین سبب تا حالبان ذمیل
شود و فرود آید فصل پنجم در علاج در فتق فتق بر پوست
شکم بدرید و در هیکاه علامت هر گاه که بر پشت خسبد
بجای باز رود و باز گشتن با قراقر بود و بدست فشاردن در دکند
اگر سخت بود درود فرود آمده بود و اگر وقت باز گشتن قراقر
نکند و با سودن نرم بود بیشتر فرو اسل بود که او را بتازی عرب
ثرب گویند علاج هر دو نوع آنست که باز گردانند
برفق و این ضماد بر نهند صفت وی بکیرند گوز
سرو یعنی غنچه سرو دو جزو و سعد و مرزنجوش خشک و ماز و اقاقیا
و کندر و صمغ عربی از هر یکی یک جزو صمغ را با شراب حل کنند
و با سرکه و داروها کوفته و بیخته بروی افکنند و بسایند
ضماد

ضماد کنند و بر بندد تا سه روز نگشاید یا هفت وقتی که گشاید
بیمار راست خسبد و بعد از آن گشاید و اگر بچگانرا بود
قیله می گویند قیله اندر کیسه خایه پدید آید اگر آب ریخته شود
قیله الما گویند و اگر بدل ما باد بود قیله الریح گویند علاج
وی آنست که مقل را در شراب حل کنند و طلی کنند بادی که خایه
بچگانرا می شود بسکبید برگ سداب نرم بکوبند و از وی
آن مقدار که بروی ناخن گنجد هر روز با شیر مادر بخورانند
نافع باشد و صاحب این علت از حرکتها و کار سخت پرهیز کنند
خاصه بعد از طعام و آواز بلند نکند و چیزی گران بر ندارد و
پیوسته بر بسته دارد و باقلی و لوبیا البته نخورد و سبزیها و عدس نیز
نخورد و چیزی خورد که طبیعت پیوسته نرم دارد و طعامها
و میوها باد انگیز و بدگوار حذر کنند چون عصیده و گوشت گاو
و از میوها امرود و آبی و سیب و خیار و بادرنگ و آنچه بدین ماند حذر
کنند خاصه از جماع کردن و پیاده رفتن و دویدن و جستن و چیزی را
از زمین برداشتن و بر کندن و سطبر سخن این همه بد باشد
فصل ششم در بسیاری شهوت جماع اگر منی
بسیار گردد و رنجه دارد و احتلام بسیار شود این از بسیاری خون
و تن قوی بود و روی سرخ بود و توانا وقت جماع علاج
وی فصد کند و شکم آرد و چیزها که ترش بود و قابض

کو کرمی کمتر کند که اگر داروها، کرم بیشتر خورد دران کار
ضعیف باشد بگیرد ترنگبین عماره سینه ویرا باب سرد
گدازد و بپالاید وروغن کند و باز بروی افکند شیر تازه نیمن هردو را
با آتش نرم بپزند تا بقوام عسل آید هر شبی بوقت خفتن دو کفچه
خورد نافع باشد صفت داروهاء دیگر
بگیرد پیاز سپید و بکوبد و بفشارد و آب وی بگیرد مثقال او
نیمن و عسل نیمن هردو را با آتش نرم بپزد تا آب پیاز رود و عسل
بماند و بیک نگاه دارد تا نسوزد هر روز از وی کفچه با آب گرم
بخورد و اگر از دوغ تازه و جغرات تازه و از امرود
و نخود مبنوت کرده خورد قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند
که تخم خرفه و بزر کافور چندان قوت یابد که عجیب دارند و
اگر مزاج سرد بود نخود را در آب تره تیزک فرغار کنند
باز با آن داروهاء دیگر با عسل معجون کنند و بکار دارند
و اعتماد درین باب با غذیه بود یا بداروها که با غذیه نزدیک
بود ازبهر آنکه فعل اغذیه درین باب تمامتر است از فعل ادویه
ازبهر آنکه ماده می‌شود و همه تن را رسد و فعل ادویه تمامتر
همچنین نیست اما اغذیه‌ها که درین باب سود
دارد قلیه سازد با پیاز بخته و خاگینه با زرده خایه مرغ بروغن
گاو کرده با نخود آب یا کبوتر بچه بخته و قلیه که از کرده ساخته

چون غوره و سماق و ریواج و نار ترش و آلو ترش و تخم خرفه و کشنیز
و دوغ ترش ازینها بکار دارد و دیگر بگیرد تخم کوک و تخم خرفه
از هر یکی سه درم با آب ترکش بخورد و این داروها شهوت جماع را
کم کنند و بقطع رسانند بگیرد تخم کرنب و تخم کوک و تخم خرفه
و تخم شبیت از هر یکی شش درم نیلوفر دوازده درم شربت سه
درم با آب تخم خرفه و این داروی نیک معتمد است درین معنی و این دارو را
قاطع نسل میخوانند بگیرد تخم بنجنگشت ده درم و برگ سداب
و برگ بنجنگشت از هر یکی پنج درم زیره و سعد و گلنار از هر یکی دو درم
بکوبد این همه داروها را و سفوف کند از وی سه درم هر روز
بناشتا بخورد و از پس وی شراب غوره و دوغ بخورد
فصل هفتم در علاج بیماری منی و مذی و ودی
علاج چیزی باید که در وی قبض و تجفیف بود مثل این داروها
بگیرد تخم سداب و انیسون از هر یکی دو درم گلنار و گل سرخ از
هر یکی سه درم بکوبد و بیزد و شربت سه درم دیگر بکوبد فربیون
و خرمیان و سعد و عاقرقرحا و قسط و دارفلفل کوفته و بیخته با ادرک
مشک تبتی سوده بروغن سداب اندر کنند و بزهار و خایه و حوالی
آن بمالند و دق کنند و از طعامها که تری افزاید پرهیز کنند و کمونی
و داء المسک بکار دارند فصل هشتم در علاج ضعیفی
شهوت جماع مباشرت مردم محرور بی هوا داروها باید داد
که

باشند و گوشت گوسفند را کباب کنند بر برخت
خاصیتی دارد درین معنی و از شربتها و حلواها
افروشته با روغن گاو و عسل یا بانید ساخته باشند فایده کند
و خاگینه بروغن گاو پخته و فانید کوفته بروی افکنده باشند
و اما از چیزها که باه را کم کند همه ترش و قابض چون آبی ترش
و همه گرم کننده خون چون شراب و مانند آن از بهر آن که نعوظ را
حل میکند و قیام را منع میکند و همه سرد و لطیف کنند چون
جلاب و بنفشه و نیلوفر جالینوس میگوید در نیلوفر خاصیت
در قطع کردن جماع و ضعیف کردن او بوییدن و مالیدن روغن
وی و خوردن اما آنکه زیان میکند مانع شدن و بخار
خوردن و پیوسته بگرمابه رفتن و عرق کردن در گرمابه و با زن
حایض جماع و با زن نارسیده جماع کردن و این چنین مردان را
عظیم زیان کند و نشاید که وقت جماع که مرد زیر خسبد
و زن بالا مرد که ریش مثانه و احلیل می شود و نشاید وقت
انزال منی را حبس کردن که عسر می شود و نیز ایستاده جماع نکند
که درد سرین حادث شود و منی دشوار بیرون آید و نشسته جماع
نکند که درد گرده و درد ظهر حادث شود گاه باشد که ریش
قضیب وا ریبه شود و جماع بر امتلا و مستی نشاید و با گرسنگی
و تشنگی و با حال غضب و ماندگی و غم و دریا حنت و در گرمابه و بعد
از

از گرمابه این چنین مرد را نیز عظیم زیان کند فصل نهم
در علاج انتشار دایم که مردی است بتشنج اگر کسی را قضیب
بر پای ایستاده بود علاج اگر آنجا علامت گرمی بود
فصد کنند و قی نیز بکنند اما اسهالی نکنند و داروها که منی کم کند
بخورد چون کافور و ان داروها که قاطع باشد و سرد و خشک
بود بکار دارد و اگر علامت سردی بود ان داروها که
قاطع نسل میگویند بخورد و غذا که در فصل ششم ذکر کرده شد
انها بکار دارد والله اعلم بالصواب باب نهم
در علاج بیماریها که بزنان خاص است هشت فصل است فصل
اول در علاج احتباس حیض حیض باز ایستادن یا طبیعی بود یا
غیر طبیعی اما آنکه طبیعی بود سه گونه است و آنرا علاج نباشد
یکی آنست که زن نارسیده بود دیگر زن را حمل بود و
یا زن که بچه را شیر دهد اینها را حیض نیاید و سیم آنکه زن
چهل ساله گردد یا پنجاه ساله و نزدیک بابت وقت اول
بسته شدن حیض سی و پنج سال است و آخر وی شصت سال
اما آنکه طبیعی نبود یا حرارت و یبوست بود در
رحم یا تعب سخت بود یا پیوسته خون آمدن بود از
بینی یا عظیم فربه بود یا عظیم لاغر بود یا ناسور بود

در رحم یاشده بود در رحم اما انکه سبب فربهی بود علاج
وی ریاضت است و حقنها تیز استعمال کردن وان تدبیرها
که از بهر لاغر کردن تن باشد بکار داشتن اما انکه سبب
لاغری است علاج وی ان تدبیرها که فربه کردن است بکند
اما انکه سبب حرارت و یبوست است علاج وی فصد و نیست
اما انکه سبب وی تعب است علاج وی فراغت و خوشدلی است
اما انکه سبب سل است علاج رگ صافن کشادن
و هردو ساق بر حجامت کردن و داروهاء مدر حیض خوردن
صفت داروی که حیض فرود ارد بگیرد لوبیا سرخ
و حلبه از هر یکی یک کف انیسون پنج درم سداب خشک سه درم
روین پنج درم همه را با سه رطل اب بجوشد تا بیک رطل باز اید
و بپالاید وان آب را به سه روز ناشتا بخورد هر روز و اگر با این
یک درم دخمرنا خورد بغایت قوی تر کرد بگیرد سلیخه و قسط
از هر یکی برابر بکوبد و ببیزد و هر روز از وی دو درم با شراب
بخورد صفت داروی دیگر بگیرد پوست توت
ده درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنج درم یا خواه سه درم
همه را با چهار رطل اب بپزد تا بیک باز اید بپالاید و به سه روز
ناشتا بخورد با ده درم عسل صفت شافه که حیض فرود
ارد بگیرد خرمیان و مسک هردو را بساید و با روغن بیامیزد

بر پشمی برالایند و پشم را چون گوی بخود برگیرد از پیش صفت
دیگر بگیرد بپزد و حنظل میان و مر و الخل از هر یکی یک جزو با زهره
گاو و اب سداب بیامیزد و پشم را با وی تر کنند و بخویشتن برگیرد
و این نیک عجیب است شیاف بدر الطمث و یسقط الجنین وگاه
دو درم وج یک درم سرگین نیم درم شیاف کنند بوقت بکار برد
صفت شافه دیگر بگیرد مر و بودینه و الخل و سداب
خشک از یکی یک جزو و پوست حنظل و کندس از هر یکی نیم جزو
همه را نرم بکوبد و با آب بودینه و اب سداب بیامیزد و پشم را ان اب
تر کنند و بخویشتن برگیرد تکمیدی که حیض فرود آرد بشبت و بابونه
و اذخر و مرزنکوش و سلیخه و قسط و اکلیل الملک و حماما و کرنب و کندنا
و سداب و بودینه و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و بوی مادران
وقرد ماما با فتابه در کنند و اب برکنند و سر افتابه استوار کنند
تا بخار از وی بیرون نرود و نیک بجوشند تا این زن بر کرسی بلند
برنشانند که میان کرسی سوراخ بود وان افتابه را بزیر کرسی
نهند و لوله از افتابه اندر ذکر برگردانند و استوار کنند وان
سر دیگر لوله را که بکرسی بیرون آورده بود بخویشتن برگیرد تا بخار
بروی برود چندانکه طاقت دارد بکرسی بکار رود و اگر از پس این
اب را با طشتی تا طغاره اندر پالایند و چون گرمی این اب کمتر شود
زن بوی اندر نشیند وان اب را گرد برگرد خویشتن بریزد

نیک سود دارد چند بار همچنین کند یا آن آب و داروها بنوشند
فصل دوم در علاج حیض آمدن بسیار می باید نگاه کرد
اگر آن خون خلطی آمیخته بود تن را از آن خلط پاک باید کرد بعد از آن
داروها استعمال کردن صفت داروی که خون رفتن باز دارد
نیک مجربست بگیرد شاه دانه عدسی و دم الاخوین و کهربا و سند و شب یمانی
و گلنار و گل ارمنی و گل مختوم و تخم خرفه از هر یکی برابر این همه را بکوبند
و بویزند و شربتی ازوی دو درم با آب سماق یا ربابی بخورد یا با آب
لسان الحمل و این دارو در قطع حیض سخت مفیدست صفت وی بگیرد
افسنتین و شیح و سداب برابر کوفته و بیخته هر روز دو درم بر نهند علاج
دیگر حاجت نباشد جالینوس میگوید زنی را چهار شبانه روز از
رحم خون رفت هیچ چیز نایستاد مگر آب لسان الحمل حقنه کردم اندر
رحم همان ساعت بایستاد ما آب هفت اوقیه بنود غذا
سماق و غوره و ناردان بگوشت کبک پخته یا تذرو و از میوه‌ها
آن بکار آرد که اندر وی سکوکی بود یا ترشی یا گیرندگی چون سیب ترش
و آبی و امرود و سنجد و آبی و نار ترش و آنچه بدین ماند و از همه شیرینها و
حلواها و از حرکتها و چیزها که خون را گرم کند و بیفزاید پرهیز کند
فصل سیم باز ماگرفتن زن اگر سبب حرارت بود
علامت وی آنک حیض زرد بود یا سیاه و تیز بود علاج
وی رگ صافن گشاید و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و بزرقطونا
خورد

خورد و مرهم سپید بر خویشتن بر گیرد اگر سبب سردی و
تری بود علامت وی خون حیض تر بود و رنگ وی بسپیدی میل
کند علاج وی ماء الاصول با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر
خورد و سحق بنیا و دواء المسک خورد و این دارو عظیم مفیدست اگر
رطوبت بر بود صفت وی بگیرد کندر و سرمه و سنگ و اقاقیا
و مازو نرم بکوبد و بخویشتن برگیرد یا پیش استاد دیگر میگوید
اگر زن سه روز نشاره عاج بخورد هر روز دو درم اگر زن عقیم بود بار
گیرد فصل چهارم در آنک بچه نشود چون آرزو بود زن را
یا مرد را که ایشان را بچه نشود حیلت زن برین کار آن بود که چون از جماع
فارغ شود زود برخیزد و کون خویشتن را بر زمین زند تا منی مرد
از وی فرو آید یا انگشت اندر کند و منی را از آنجا بیرون آرد یا زن پس از
جماع باره تمکن بخویشتن برگیرد و پایها بر دیوار بر نهد یا مرد قضیب
خویش بقطران بیالاید و آنگاه جماع کند یا جهد کند که انزال در رحم
نیفتد یا سر قضیب روغن بمالد وقت جماع و این حیلتها کند بچه نشود
هرگز نباشد فصل پنجم در علاج آنک بچه زادن آسان شود
چون وقت زادن نزدیک آید هر روز یکبار بآب اندر آید و اندر آب گرم
نشیند و شکم و پشت بروغن بادام و بروغن بنفشه بمالد و شوربای
چرب خورد و در حال دشواری زادن خرما و حلبه و پوست خیار شنبر
بپزند دو بار یا سه بار بخورند و اگر مشیمه بماند
عطسه

بکنند با کندش و با بلبل و سرهیبی را بکیرند تا عطسه باز کرد و قوت
فرو ستود دود کنند یا مرمکی و بیرزد و جاوشیر و کوکرد و اینها را با
زهرهٔ کاو بسرشند و کلولها سازند و زیر زن دود کنند مشیمه را
و بچه مرده را فرود آرد صفت ضمادی که مشیمه و بچه مرده را
بکیرد شحم حنظل و قسط و برک سذاب خشک از هر یکی سه درم مرمکی یکدرم بر زهره
کاو بسرشند و بر عانه زنان و کرداکرد ناف بمالند صفت شیافه
بچه را فرو آرد زنده یا مرده مرو حش بق سیاه و جاوشیر و زهرهٔ کاو از
یکی برابر همه بکوبند و شیافها کنند دراز و بر رحم برکیرد صفت
داروی که با مشقت مرد شواری زادن را یا بچه را که در شکم بمیرد بکیرد
مر و جاوشیر و سکبینج از هر یکی برابر شربتی سه درم با آبی که در وی حب ما
و حلبه پخته باشند و هر علاج که فرو آوردن حیض را سود دارد بچه
بیرون آوردن را سود دارد و اکر زن با نفاس باشد و درد
رحم بود آب نیم کرم اندر نشانند ما الشعیر بخورانند مرات کثیره
و بعد از ولادت درد رحم باشد شوربا با کشک جو جربوی بز سازند
بخورانند این مانع ظلمت باشد و ترطیب کند فصل ششم
در علاج آماس پستان زنان اول باید که سرکا را با آب بیامیزند
و کرم کرده پستان را بوی تکمید کنند یا اسفنج بوی ترکنند و به پستان
برنهند و یا سرکا و روغن کل با آب بیامیزند و همچنین تکمید کنند بعد از آن
برک عنب الثعلب بکوبند و با روغن کل مرهم کنند و بر پستان برنهند

یا زردی

یا زردهٔ خایه مرغ و مغز نان و سرکا و روغن کل معجون کنند و برنهند
و اکر آماس سخت شود این ضماد کنند بکیرد آرد باقلی و بابونه
و اکلیل الملک این همه را بکوبند و بویزند و با آب بپزند و روغن کنجد بروی
افکنند و ضماد کنند و به پستان برنهند بکیرد سخنی را موم روغن
کنجد و کتیرا و زردهٔ خایه مرغ طلا کنند صفت ضمادی مر
آماس کرم را که بر پستان زنان بدید آید و خایه مردان و اندرونی سختی
بود بکیرد حی و حلبه و تخم کتان و خطمی از هر یکی یک کف و برک عنب
الثعلب و برک کاکنج و کرنب از هر یکی یک کف این همه را با آب
بپزند و باز مالایند و آن داروها را با این آب معجون کنند باز بکیرند و
زردهٔ خایه پخته و یکدرم مر سوده و یکدرم زعفران بروی افکنند و
همه را در هاون بسایند و به پستان برنهند صفت ضمادی مر
آماس سرد را که بر پستان بدید آید بی سوزش بود بکیرند زیره و بکوبند
و با آب کرفس ترکنند و بر پستان برنهند طلی تا مشقت مر تحجر شدن
پستان و غددها را که در وی بدید آید بکیرد روغن بنفشه و زردهٔ
خایه بهم آمیخته طلی کنند و در دی سرکا بر باید نهاد و برک سنبلو و برک
سذاب ضماد کردن عظیم سود دارد فصل هفتم در علاج تضییق
قبل بکیرد مازو خام دو جزو فقاح الاذخر یک جزو و نرم بکوبند
و ببیزند و خرقه پاره را با شراب ترکنند و داروها را با وی
بیالایند و بخویشتن برکیرد حمولی دیکر شحم حنظل پوست انار مر

ازهریکی یکنیم مثقال مازو نیم مثقال در شراب ریحانی نوعا رکنند و
بنبه بوی ترکنند و خشک کنند و بیش از جماع بنهند حمولی دیگر
قبل رانک کنند و خشک کنند بگیرد مسک سه درم قرنفل یک درم مسک نیم دانگ
شراب ده درم مرا دها را نرم بکوبد در شراب افکنند و خرقه کتان را
دروی غوطه دهند و زن بر خویشتن برگیرد دیگر سی مه و
مرداسنگ نرم کوفته با شراب تلخ قوی زن بخویشتن برگیرد
چندانک امکان دارد حمولی که پیش با خویش کنند و تنگ
کنند و تنگ عجیب است بگیرد مسک و اندکی زعفران هر دو را در
شراب ریحانی قابض افکنند و چند جوش جوشانند و کرپاس را خورا
و بردارد وقت حاجت از آن کتان پارۀ بگیرد و بخویشتن
بگیرد و بیش ادرار با یک شب

فصل هشتم

در گرم کردن
پیش و خوش بوی کردن بگیرد سک و مسک و زعفران هر سه را
در شراب ریحانی بجوشند و کرپاس پارۀ را در وی غوطه دهند
و بر خویشتن برگیرد خوش بوی شود و گرم گردد محمد بن زکریا
درین نسخه قرنفل زیادت کرده است از قول استادان
گفته شد

باب سی ام

در علاج
اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و سه فصل است

فصل اول در علاج اوجاع مفاصل و نقرس گرم وقتی که این
علت را اثر خونی ظاهر شود فصد کند از طرف مخالف از اول
باشد و اگر درد مستحکم شده باشد فصد کند از آن جانب که
درد

درد باشد لیکن در اوجاع مفاصل رگ اکحل زنند از هر دو دست
و اندر نقرس و درد اندامها فرو سو رگ باسلیق زنند از آن جانب که
درد باشد و تن تنها خنک دهند و مسهل دهند تا در قاروره
نضج پدید آید و موضع درد را با آب سرد یا گرم یا فاتر می نهند یا درد
می آرامد و داروی مسهل با سورنجان و سنا مکی و قنطریون دهند
و از مسهل بادرار بول مشغول شوند که ماده اوجاع مفاصل با درار
پاک نشود و واجب است تبرید اندر دموی بیشتر از ترطیب کند و در
صفراوی تبرید و ترطیب هر دو برابر باید داشت و صاحب
هدایه آورده است که این حب را که نشاید که اوجاع مفاصل را که
دموی بود بعد از فصد کردن صفت وی بگیرد صبر
و هلیله زرد از هر یکی یک درم سقمونیا دانگ نیم سورنجان نیم درم
کرفس دانگی این شربت بود و حبی دیگر صاحب هدایه می
گوید از تصنیف استاد مثبت صفت وی بگیرد بیکر درم
سورنجان یک درم سقمونیا دانگی نیم تخم کرفس دانگی این یک شربت است
و صاحب هدایه ابوبکر صفت حبی از تصنیف حسن بن اسحق
صبر چهار دانگ هلیله زرد و سورنجان از هر یکی چهار دانگ این یک
شربت است و صاحب هدایه ابوبکر می گوید من این حب دوست
می دارم و آن نسخه مثبت از بهر آنک سورنجان بسیار بیت که وی زیاده
ن کند و معده را ضعیف کند و شهوت طعام ببرد و از وی
سیاه بود قاتل بود صفت حب سورنجان تالیف

تخیان بن سر اصول بگیرد و سورنجان و تربد از هر یکی یک درم صبر چهار درم صاحب هدایه میگوید این صبر نکوست طلا مسکن [illegible] سرب را با شیر کاو بسایند و طلی کنند یا ضماد کنند جالینوس میگوید وجع المفاصل و عرق النسا و نقرس هر سه یکی است ولیکن نامها مختلف نهاده اند بسبب جایها مختلف یحیی بن ماسویه میگوید نقرس که از جراحت حادث شود این طلی نافع باشد بگیرد سفال سخت سوخته با موم روغن طلا کنند هم ابن ماسویه میگوید نقرس گرم را نافع کند پوست درخت بید که بزبان عرب غرب خوانند در آب بپزند و بپالایند و حقنه کنند هم او گوید نقرس گرم را نافع کند بگیرد برگ بید و با لب بپزند و آنجا که درد مند بود بربندد ضماد نافع مر نقرس گرم را بگیرد تخم اسبغول خطمی آرد جو درد خایه در دی سرکه با روغن گل بیامیزد و ضماد کنند فصل دوم در علاج نقرس سرد علامت وی آن بود که عضو دردمند هم رنگ تن باشد و گرمی نباشد و گرانی کند علاج گلنگبین عسلی دهند یا آبی که در وی زیره و یا تخم بادیان جوشیده بود عند الخواب دهند و اگر ماده خام بود ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر بعد از آن شکم نرم کنند با ایارج فیقرا و تربد سپید از هر یکی مثقال با عسل معجون

معجون کنند و با ماء الاصول دهند صفت ماء الاصول که نافع باشد مر نقرس را و وجاع مفاصل بلغمی را و سودایی بگیرد بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کسنی و بیخ سوسن و بیخ خطمی از هر یکی ده درم تخم بادیان و تخم کسنی و تخم کرفس و زیره و نانخواه از هر یکی پنج درم سورنجان کوفته بیخ الخیر و مویزی طایفی از هر یکی سه درم با یکمن آب بپزد تا نیمن بماند و بپالاید و هر روز پنج سیر با ده درم گلنگبین عسلی یا شنا بخورد خوردن گوگرد را خاصیتی تمام است خاصه بکوبند و ضماد کنند و از همه ضمادها سرگین گاو بهتر است اندر درد زانو فاما خاصیت سورنجان آنست که ماده سودا و ماده سرد را با سهال دفع میکند و مفید و رگها را قوت دهد و تنگ کند تا خلط دیگر در آن منفذ کرد نتواند و بمفاصل نتواند ریخت و بیشتر داروها اگر چه خلط را دفع کنند منفذها را فراخ کنند و فراخ بماند و اگر اخلاط دیگر باز اندر آن منفذها بجای باز آید لیکن سورنجان با این خاصیت و فضیلت که یاد کردیم معده را مضر است واجب آنست که با وی بیامیزی چیزی مثل زیره و فلفل و زنجبیل که معده را قوت دهد و هر که سورنجان استعمال کند از پی وی چیزی استعمال کند که معده را قوی کند و قوت دهد صفت حب سورنجان خرد بگیرد صبر یک درم سقمونیا دانگی سورنجان سپید نیم درم همه را نرم بکوبد و حب سازد

واین یک شربت است در شب وقت خفتن خورد و بماند و سه روز
باز خورد و باز بماند و سیم و یا چهارم باز بخورد شفا تمام یابد و جرب
دیگر ابو الحکم دمشقی در کتاب الجامع آورده است میگوید ما تجربه
کردیم در درد نقرس نافع آمد بگیرد بوزیدان و سورنجان
و یارهٔ فیقرا از هر یکی یکدرم بوزیدان و سورنجان هر دو را بکوبد
و بوزیدان و با آبان فیقرا بیامیزد و بعد از آن با آب عنب
الثعلب عجن کند و حبها سازد و در سایه خشک کند و خورد
سفوف نافع بگیرد گشنیز خشک و خرم بکوبد و با مثل وی شکر
بیامیزد و هر روز از وی سه درم بخورد سفوف دیگر نافع است
مر نقرس را و مجرب بگیرد زیره کرمانی و زنجبیل و سورنجان از
هر یکی یکدرم صبر ده درم بکوبد و ببیزد شربت دو درم نیم اینست
ضماد که نقرس و وجع مفاصل سرد را شاید بگیرد میعه
تر و خرمیان و مرو فرفیون و صبر و اقاقیا از همه برابر بساید
و جمع کند و تر کند با آب برگ خرفه و برگ کرنب خام و طلی کند
ضماد دیگر مجربست بگیرد کنجد و تخم کتان و حلبه
همه را بکوبد و معجون کند با دنبه کوفته نافع باشد علاج
دیگر اندر درد زانو و مفاصل بگیرد پارهٔ عسل و پارهٔ سیاه
دانه را نیکو بکوبد و با عسل بیامیزد و بیمار را اگر ما به زبانی
بنشانند تا عرق شود بعد از آن عرق را با قطن پاک
کند خشک و آنجا که درد کند با نمکاب بشوید و یکی کاسه
بنات

نبات با یک سیر گلاب بخورانند آنگاه آن عسل و سیاه دانه را
بر آنجا طلی کنند و غدد اکنجک را با نخود آب بجوشند
تا نیکو بپزد و بخورد که مجربست فصل سیم در علاج عرق
النسا اگر عرق النسا از خون محض بود علاج وی رگ باسلیق
گشاید از همان دست که در همان روی بود و اگر بدین رگ زدن
اندام آرام نگیرد و کم نگردد رگ عرق النسا گشاید از پس لعبه از
سوی بیرون پای یا آن رگ که بر پشت پای بود میان انگشت خرد
و انگشت دیگر که بر پهلوی وی بود و اگر بدین دو جایگاه رگ نیابد زیر
بغل پای بجوید و بگشاید پس اگر عرق نیابد رگ صافن گشاید که
لعبت از اندرون پای و اگر درد بیارامد دیگر بار رگ باسلیق
گشایند و علاجهاء دیگر بکار دارند از خوردنی و ضماد که درد بیوندرا
که از گرمی بود و از حلوای گرم و شراب و آنچه خون را زیادت کند
پرهیز کند و اگر درد عرق النسا از خون سودائی بود
نخست رگ باسلیق گشاید و از پس آن با شکم آرد و نیز سود دارد
صاحب این علت را رگ عرق النسا گشادن و از چیزها که
سودا انگیزد پرهیز کند چون نان خشکار و ترسک
و باقلی و گوشت گاو و گوشت بز نمکسود و شراب کهنه و کرنب
و بنکان و آنچه بدین ماند حقنهٔ خاص مر عرق النسا را
بگیرد ابرسا بیست درم نیم کوفته و با نمن آب بپزد تا ثلث

آب بمانند بروی زیزد بانید ده درم عسل ابکامه واستعمال کند
ناشتا پیش شیاف مسهل نافعست عرق النسا را و درد پشت را
و درد سرون را و همه بیمارهای بیوندرا که از بلغم و بادهای غلیظ بود
و باه را قوت دهد بگیرد عنزروت و تربد زرد مقل ازرق
و حلبه سکبینج و جاوشیر و حب النیل از هر یکی ده درم ملح هندی و تخم بید
انجیر شحم حنظل و حب الملوک و ماهی زهره و زنجبیل و سورنجان
مویز و جبلاهنگ و صابون و مرصافی از هر یکی پنج درم منوحب
صنوبر بست درم فانید پنجاه درم صمغها را با آب کنند تا
یا ببیبختج حل کنند وانچه کوفتنی بود نرم بکوبد و همه را جمع کنند
و شیافها سازد همچون بلوط واستعمال کند

باب سی و یکم در علاج تبها

و بیان آن دوازده فصل است فصل اول بدانک
تب بذات خویش بیماری بود یا عرض بود مر بیماری دیگری
دیگر را اما آن تبها که بذات خویش بیماری بوند از سه
جنس بود یکی را حمی یوم خوانند یعنی تب یک روز آید و دیگر
روز نیاید آمد این تب بسبب گرم گشتن و چون تفصیل
کنی ده نوع آید و جنس دوم را عفونت خوانند یعنی تبی که از
گنده شدن اخلاط آید یا از گرمی عفونت آن اخلاط دل گرم
شود باز دل همه تن را گرم سازد و آن مقدار که او را از افعال
طبیعی

طبیعی باز دارد از افعال طبیعی حرکات ارادی میخواهند یعنی معرفت
آن اندر فعلها طبیعی بدید آید و فعلها طبیعی شهوت طعام و شراب است
و هضم و قوت خواستن و نشستن و رفتن و جنبش و غیر آن و انواع
این جنس چهار نوع آید از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و سودا
و بلغم و خون و چون تغییر کنی انواع بسیار آید و اگر یاد کنیم دراز گردد
از کتابها مطول و مشروح جویند و این اخلاط در میان رگها بوسیده
شوند یعنی بمعده و جگر و زهره و سپرز و روده کانبها و عضلات
تن و این تبها را نایبه خوانند یعنی تبهای که ایشان انبوت بود چنانکه
اگر بلغم بود هر روز آید و اگر صفرا بود یک روز آید یک روز نه
و این تب را غب خوانند و اگر سودا بود دو روز در میانه کند و روز
سیم بیاید و این ربع خوانند و اگر این خلط که بوسیده شود
خون بود این نیز یا از درون رگها بوسد یا از گرم گردد و بوسیدن گیرد
و این گونه بود یکی که جزو بوسید کی این خون وی کمتر بود و تا
بوسید کی بیشتر دیگر آنکه جزو بوسید کی این با جزو نابوسیدگی
از وی برابر سیم آنکه جزو بوسیدگی این خون بیشتر بود و نابوسیدگی
کمتر بود دوام این تب را تب محرق و غب خوانند یعنی غب بوسیده و نیز
از این همه خاص آنکه جزو بوسیده بیشتر بود از جزو نابوسیده و چون
خون همه تن بوسید بیش زندگانی نبود و این تب که از گرم گشتن
خون با بوسیدن خون آید بیوسته بود او را مطبقه خوانند و او را

نوبت نبود وان نوع که بوسیدن خون بیرون از رگها بود ازان بود
که آماس خونی پدید افتد باندامی از اندامها که از اندرون شکم است
وچون ان خون انجا بپوسد ازوی تبی آید پیوسته واین تب که ذکر
کشتن و بوسیدن خون آید از اندرون رگها و بیرون رگها هم پیوسته
بوند و این نوع از تبها ان تبهاست که بنات وی بوسیده بود این
تبها عرض داشته اند نه بیماری از بهر انک علاج هر تبی برابر ان بود
وعلاج این تب برابر ان اماس بود که خون بوی بوسیده بود
واین تبها بنام ذات خوانند اندچنانک گویند ذات الریه
وذات الجنب وذات الکبد وذات الطحال وذات المعده وذات
المثانه وذات الرحم ذات علامت کرده اند مرین تبهارا
که ایشان تبها نبود چه اماس یا جراحت وانواع این تبها عفنی
اول چهار یاد کردیم از جهت انک اخلاط چهار اند واکنون هشت
گونه کرد د چهار انک بوسیدن ایشان از اندرون رگها بود و
چهار انک از بیرون رگها بود واکنون این همه تبها ترکیب پذیرد
یکی با دیگر انواع ایشان بسیار شود واگر اسباب
تبهارا واجناس وانواع این بیان کنیم بس بسیار شد این مختصر
مطول شود انها را در کتابها مطول باید طلبیدن فصل
اول در علاج حمی یوم علامت ان تکسر وگرانی بود ودردها
چنانک اندر دیگر انواع تبها باشد نباشد واگر صداعی و
تکسری باشد لازم وقوی نباشد علاج وی هرگاه
که تب

که تب فاتر شود اندر آخر تب گرمابه خوش واب نیم گرم صواب
باشد و زود تدبیر غذا باید کرد از مرغ جوزه واسفاناخ
باغوره وزیشوو ماشدان فصل سیم در علاج تب
مطبقه سبب این تب یا عفونت خون باشد یا بسیاری و
گرمی ان علامت ان رنگ روی ورنگ چشم سرخ باشد و
برخاسته و بر شده وطعم دهان شیرین وحرارت تب حرارتی
باشد تیز نه چون حرارتی کسی که از گرمابه بیرون اید علاج
وی فصد باید کردن وخون مبلغی وافر درخور قوت
وعمر وفصل سال بیرون کردن وپس ازین بچند روز بمطبوخ هلیله
استفراغ کرد وبسکنجبین ساده تسکین کردن بغایت نافع آید فصل
چهارم در علاج تب محرقه سبب این تب عفونت صفرای سوخته
اندر اندرون رگها تب تا اندرون رگها و دل وقم معده یا عفونت بلغم
شور باشد یا صفرا وسوخته بیامیزد وتولد بلغم شور ان رطوبت رقیق
تا اندرون رگها باشد که صفرا سوخته بیامیزد علامتها
این تب لازم باشد باطن سو[illegible] ان تر انظاهر باشد و
تشنگی عظیم وزبان درشت یا سیاه بود یا زرد و روز بحران
در آغاز تب قرار اشاکند در اخر تب عرق کند علاج وی
در تشنگی حرارت مبالغت باید کرد وهوای خانه خنک
داشتن و سحر و وقت شراب الو دهند شکر وگلاب بروی افکنده
ووقت آفتاب بر امدن ماء الشعیر دهند بشکر وبروغن بادام

ووقت نیم روز آب خیار و آب کدو ووقت خفتن لعاب اسبغول
دهند و اگر طبیعت نرم بود یا روزی دو بار یا بیشتر رود بجای
آب آلو آب انار ترش دهند که با دانه کوفته و فشارده بود و از آب خشک
و ارطاء الشعیر سود کرده منع نمی باید کرد و وقتی که در شکم آماس بود
و با درد و سعال و کم [illegible] ضعیفی بود و اگر این کس را با آب خشک خوردن
گرم بود سکنجبین ساده و غوره و شراب ریواج و شراب حماض و
شراب صندل دهند و اگر باستفراغ حاجت آید فلوس خیار شنبر
اندر طبیخ خرما هندی حل کنند و بدهند همین است که گفته شد

فصل پنجم در علاج دق بدو نوع قسمت پذیرد

یکی از جهت گرمی و سوزش و این تبی بود باریک و پیوسته و
دیگر بی تب بود چنانکه اندامهاء پیران که حرارت غریزی
ایشان ضعیف گردد و ناچیز شود بی بیماری اما آن نوع
اول از تب دق که از گرمی بود بر سه قسم بود و این تریها که در
ماست بچهار نوع است یکی تری اندر رگها و شریانهاست
دوم تری آنست که پراکنده است همه اندامها که بصادت باریکی
بوی بود و این را بتازی البثوثة فی الاعضا خوانند سیوم تری
است که در مواضع خالی اندر اندامها و گوشت ناک و او را بتازی
ماسکة الاعضاء خوانند یعنی اندامها را پایداری بوی بود چون
برود آدمی هلاک شود اکنون آن تری اندر رگها و شریانها بود
گرم گردد و از وی تبها آید که از آنها عفنی خوانند و اگر آن
تریها ناچیز گردد که بر اندامها پراکنده بود آن اول بود
از قسمت

از قسمت دق و او را علاج توان کرد و آسان بود و اگر آن تریها
ناچیز گردد که اندر مواضع خالی بود در اندامها و گوشت ناک که
خواهد اندام گشتن سپری شود آن قسم دوم بود از دق و او را
علاج سخت دشوار بود و اگر آن تری بود که اندامها اصلی بود
که او را ماسکة الاعضا خوانند یعنی دارندهٔ اندامها را نگاه دارد
چون سپری شود و ناچیز گردد چگونه توان بجای شدن اصول
مانند کرده است تن آدمی بگرمابه نسبت کرده اند و گرمابه را چیز بود
هوا بود و آب و تنه گرمابه که از سنگ و خاک برآورده بود و اگر
هوای گرمابه گرم گردد آن حمی یوم بود و اگر آب گرمابه گرم
گردد آن حمی عفن بود و اگر تنهٔ گرمابه گرم گردد یعنی سنگ و
خاک وی آن حمی دق بود اما آنکه بی تب بود و حرارت
غریزی ضعیف گردد بی بیماری از آن دق شیخوخی گویند اکنون
یاد کنیم علامت هر سه دق را تا بدانستن آسان بود
چون کسی را تب یک روزه از غم و از کینه یا از اندیشه یا از بیماری
تا دیگر روز بر یک حال باشد که زیادت نگردد و نقصان نپذیرد
و باشد که سه روز بر همین حال باشد یکی و رنگ روی زرد گردد
و اندام پیوسته گرم گردد بود چون دست بر نهی و نبض سریع باشد
بسبب حرارت بیان و باریک و سخت بسبب کم شدن
رطوبات و این علامت نوع اول بود از دق و چون

با همین علامتها بیمار را غذا دهند با اوقات مخالف بهر وقتی که
باشد و تب زیادت کرد و تیز گردد و این علامت نوع
دوم بود از دق اما علامت نوع سیم بدانستن آسان
و ظاهر است و آن آنست که چشمهای ایشان بمغاک فرو رود و دو چشمان
کوتاه گردد چنانکه چو خواب رود چشمها باز ماند یا نیم باز و کتفهاء
ایشان برهنه گردد از گوشت و رنگ ایشان خاک تیره گون گردد گوی
که گرد بر ایشان نشسته است و پوست پیشانی ایشان کشیده
گردد و چشمها چیم گیرد و چهار سو مغاکی فرو رود و از گوشت
برهنه گردد و بمیان سخن گفتن چنان بود که گوی بخواب می رود
از ضعیفی بود که در ایشان بود آید و نبض ضعیف بود و خرد
و شتاب جهد و مادام و سخت بود بر پشت نهادن چون زه
کمان که بزه کرده بوند اما ضعیفی و خردی از بهر آن بود
که قوت ساقط گشته بود نه اما سختی از بیماری خشکی بود
اما سرعت یعنی شتاب جستن و مادام از بیماری گرمی بود
و حاجتمندی بهوای سرد و بول ایشان همچون
روغن بود و دهنیت غالب بود و رنگ ایشان همچون روغن بود
و سبز بود چنانکه سیاهی زند و بقوام سطبر بود و لون چنانک
روغن زیت اما این نوع دیگر که او را بیماری پیران
خوانند و این از فرو مردن حرارت غریزی بود و سرد گشتن
اندامها

اندامها و خشک شدن و نبض ایشان ضعیف بود و خرد و دیر دیر
جهد و جرم رگ بود نه سخت بود چنان نبود بسختی که اندر
نوع دق گرم بود اما ضعیفی وی از آن بود که قوت
ساقط گشته بود دیر دیر جستن از آن بود که یکی حرارت
و یکی حاجتمندی بهوای از بهر آنکه سردی غلبه کرده بود بر طبیعت
و حرارت غریزی فرو مرده و بول تنک بود و سپید سبب تنکی کم شدن
تریهای تن بود و سبب سپیدی سردی غلبه کردن بود بر
طبیعت علاج واجب آنست که اگر تابستان بود هوای
خانه خنک کرده اند و خانه نزدیک آب باید باشیدن وی
سفالهای جامها بود که در آب عذب بود و برگ بید و شاخها ازرز
بود و اگر زمستان بود معتدل باید و از حرکت و گرسنگی و از
تشنگی و از غضب و غم منع کنند وقت سحر قرص کافوری دهند
در شراب خشخاش یا در آب انار شیرین یا در آب کدو بریان کرده
یا در آب خربزه یا در آب خیار یا در جلاب و وقت آفتاب
برآمدن کشکاب دهند یا سرطان نهری پخته و اگر سرطان
نهری نیابد با پاچه بره و اگر پاچه نیابد کدو باید بخنق و با
شکر شیرین کرده دهند از وی ده سیر با جلاب سرد کرده
صفت اقراص کافور بگیرند مغز تخم خیار و
خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین و مغز تخم آبی شیرین از هر یکی پنج درم

گل سرخ سه درم صمغ عربی و صندل سپید نشاسته و کثیرا از هر یکی دو
درم رب سوس و طباشیر از هر یکی سه درم تخم کوکنار یکدرم و کافور
نیم درم همه را نرم بکوبند و با لعاب اسبغول دهند یا لعاب
اسبغول با جلاب یا با آب تخم خرفه غذا کدو و سرمق
که شوره و فراخ برکاست و بجیه و اسفاناخ با ماش مقشر یا کشک جو با
روغن بادام پخته یا بروغن تخم کدو شیرین و این هر دو روغن
گوشها یا نیک بنشانند و زرده خایه نیمبرشت دهند تا بیاشامد
یا این اشام دهند تا بخورد صفت وی بگیرند گوشت
سرخ اکردن بزغاله مقداری نیک پاره پاره کنند و بدیگ سنگین
اندر و آتش نرکنند تا آب وی بیرون آید و آن گوشت سپید گردد
و باز گوبان آب نیفشارند تا آب از وی جدا گردد باز اندکی نمک
برافکنند تا بمزه گردد باز نیمه آب گوشت آب سیب ترش یا
آب انار ترش برافکنند و هم چندین آب گوشت شراب سپید
و نمک برافکنند و باز باتش برنهند و بجوشانند و بیمار را دهند
تا بیاشامد و اگر بدین آشام اندکی نان کوفته برافکنند و با وی
بیاشامند نیکوتر آید و جهد کنند تا شکم نگشاید اندر تب دق و سل
از بهر آنکه اگر ایشان را شکم بگشاید بهلاک نزدیک بود و اگر بگشاید
آب پشت جو باید داد که گاورس بریان کرده پخته بود و صمغ عربی
بریان کرده و سوده بروی افکنند و این قرص نافع بود بگیرد
خشخاش

خشخاش سپید و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم ابی همه را بریان
کرده و اگر هر یکی شش درم صمغ عربی و طباشیر تخم حماض گل ارمنی از
هر یکی سه درم نشاسته بریان کرده دو درم گل سرخ پنج درم
کافور یکدرم همه را بکوبند و بوبیزند و قرصها سازند هر یکی
یک مثقال یکی را بدهند با آب ابی یا با آب سیب بر ناشتا
تا بخورد و شبانگاه بگیرد اسبغول بریان کرده یکمثقال سرطان
سوخته یکدرم گل مختوم یک مثقال این هر دو را بسایند و با اسبغول
بیامیزند و با آب سیب بدهند تا بخورد این قرص نیز
نافع است مدقوق و مسلول را وقتی که شکم ایشان نرم شود
بگیرد گل سرخ شش درم طباشیر و گل ارمنی از هر یکی چهار درم
نرم بکوبند و با لعاب اسبغول عجین کنند و قرصها سازد هر یکی
یکنیم درم شربت یک قرص با شراب ابی یا با آب سیب طعام
عدس بریان کرده و یکبار با آب پخته و آب از وی ریخته و دیگر بار پخته
باز آب نار و آب سماق و بادام مغز بریان کرده و کوفته اندر کرده بوی
برنهند تا بخورد تب دق را علاجها بسیار است درین مختصر نگنجد
در کتابهای کلان باید دید فصل ششم در علاج غب
خالصه و این تبی است که یکروز باشد و یکروز نه و این تب غب
از صفرا بود و این دو گونه یکی از وی خالص باشد و دیگر غیر
خالص اما آنکه خالص بود نوبت وی دوازده ساعت

بود و بیشتر نبود و مدت فترت وی سی و شش ساعت
یا بیشتر از وی و این غب خالص از هفت روز نگذرد یعنی
چهارده روز اگر بر وی خطا نکنند بعلاج یا بغذا و بسیار باشد
که یک نوبت بیش ندارد بسبب لطافت ماده و باقی بعرق یا
باسهال صفرا بگذرد اما نبض قوی و عظیم و مختلف باشد
و قاروره سرخ و ناری و رقیق و حرارت این تب سوزان تر
از دیگر تبها باشد و لرزه صعب گیرد و این لرزه از پشت
اندر آید و سخت بجنباند و همچنین گردد که گویی که سوزن
اندر همی خلد مانند آن که آن ساعت دست و پای خفته
بود و در آغاز تب سخت بلرزاند و زود ساکن شود علاج
وی می باید که پیش نوبت تب بچهار ساعت کشکاب دهند
و اگر نوبت بامداد بود کشکاب شب دهند و هر بامداد
سکنگبین دهند سرد کرده یا شراب غوره یا شراب
ریواج یا شراب آلو و روز نوبت در آن حال که سرما و
لرزه پدید آید سکنگبین با آب گرم دهند تا باشد که قی
کند و ماده صفرا پدید آید و اگر قی کند لرزه ساکن
شود و هر گاه که تب جدا شود اندکی کشکاب دهند
روز دیگر نوبت تب نباشد آب نار ترش و شیرین دهند
با شحم کوفته و فشارده و با شکر شیرین کرده تا هم حرارت

تب را ساکن کند و هم بقوت شحم و شکر صفرا را دفع کند یا شراب
آلو دهند یا شراب یا سکنگبین یا آب میوها آمیخته و سرد کرده
یا با آب خرما هندی با اندکی خیار شنبر و مقدار پانزده درم
بنفشه پرورده اندر گلاب حل کرده و با آلو یا مقدار دو درم تخم
اسبغول در آب آلو و شکر و غذا مزوره از آب غوره
یا از آب آلو سیاه یا از کشک جو همه با شیره مغز بادام و اگر
با تب صداعی باشد طبع را بحقنه نرم مجیب کردن اولیتر باشد
یا شیافی از بنفشه و شکر و سقمونیا و تدبیرها دیگر همچون تدبیر
محرقه باشد فصل هفتم در علاج غب غیر خالص بدانک
تب غب غیر خالص را دو سبب است ضد یکدیگر یکی قوت بیمار
و یکی بسیاری ماده اما بسیاری ماده را از غذا منع باید
داد تا طبیعت ماده را بپزاند و تنک کند تا آسان تحلیل پذیرد
اما قوت را حاجت آید بغذا دادن تا ضعیف نگردد
اگر غذا دهی هر دو زیاده شوند هم قوت و هم ماده و اگر غذا
ندهی هم قوت کم و هم ماده پس باید که هر که خواهد که علاج کردن
بطریق صواب به راه میانه رود بعلاج کردن جدا نکند و زغذا
دهد از بهر قوت و یک روز غذا ندهند تا ماده بسیار نشود
پس می باید که از این هر دو کدام غالب تر است و خطرناک تر
آن را علاج کند اگر قوت بیمار قوی بود او را از غذا باز دارد

واگر قوت بیمار ضعیف بود غذا باید دادن و بهمه حالها قوت
نگاه داشتن را رعایت کند بیشتر باید نه تب را بیمار را

علامتها فرق میان غب غیر خالصه و میان شطر الغب
آنست که مادهٔ غب خالصه صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو
آمیخته باشند چون یک چیز گشته بدین سبب فعل هر یک پدید
نتواند آمدن و بسیار باشد که اندرین هر دو تب اندر یک
نوبت دو بار یا سه بار سرما و قشعریره پدید آید باز گرم کند و ما[ده]

شطر الغب اگر چه صفرا و رطوبت بود باشد لیکن هر دو آمیخ[ته]
نباشد چنانک چون یک چیز گردد و بدین سبب هر گاه که نوبت
صفرا باشد تب گرم تر و آشفته تر آید و زود و لیکن که نوبت رطوبت
باشد تب آهسته تر آید و دراز تر آید گاه بلغم غلیظ و بسیار
تر باشد و گاه رقیق و اندک تر گاه صفرا بیشتر باشد و گاه
صفرا سوخته باشد و گاه هر دو بیرون عروق باشند بدین
تبهای مرکب را هر یک را نام خاص نیست چون غب غیر خالصه
و شطر الغب را که نامی نهاده اند و علامت غلبهٔ هر خلطی
از اعراض و احوال آن بتوان دانست علاج وی مثل علاج
خالصه است ولیکن میل بنضج ماده و تسکین حرارت بیشتر
کند و آغاز علاج بقی کردن باید خاصه اگر طبیعت سخت بود
حقنهای تیز بکار داشتن از بهر آنک غذاها خورده بود
تنک

[ت]نک کند مر مادها را و باز اگر طبیعت سخت بود حقنهای تیز
کار دارند از بهر آنک این خلطها بیشتر و لزج و آمیخته از بلغم
صفرای سوخته و دشوار علاج پذیرد و اگر چیزی از حقنه
[نا]فع باشد و خواهد که آن مادهٔ سوخته را از وی بیرون کند
[ق]وت ضعیف بود و حرارت بیشتر بود چنان باید که آن
[ما]ده را بشراب گل و ترانگبین بیرون آرد و با آب لبلاب کوفته
[م]غز سوده و شکر سوده بر روی افگنده بدهند تا بخورد
[ا]گر قوت قوی بود و ماده غلیظ بود می باید که آن ماده را بحب صبر
حب غافت بیرون آرد و بهتر ازین این حب است صفت
ایلکسین ذیان فیقرا پنج درم عصارهٔ افسنتین غافت از هر یکی
[د]ه درم و تخم کرفس سه درم هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی از هر یکی
[چه]ار درم نمک هندی ده درم قرص گل نیم درم تربد هفت درم
همه را نیکو بکوبند و حب کند با آب کرفس شربتی از وی
دو درم با آب گرم بخورد اگر طبیعت نرم بود حاجت
نیاید بداروهای مسهل اگر بکشکاب حاجت آید کشکاب با بیخ
کرفس بیخ بادیان بزداز از بهر آنک درین کشکاب جلی است مردی
و تری را سود دارد مرتب را و بیخ کرفس و بادیان از مضرت وی
باز دارد و سده بگشاید و با مزاج بلغم و صفرای سوخته برابری
کند و جالینوس با کشکاب اندک بلیل بکار داشتن

بحسین تنها اندر و اگر دراز گردد اقراص گل خورد با سکنگبین
بزوری دهند صفت قرص گل که با سکنگبین بزوری دهند
بگیرند گل سرخ کوفته و بیخته ده درم سنبل سه پنج سوسن پنج درم تخم
خیار مقشر تخم کاسنی از هر یکی چهار درم قرصها سازند شربت
یکمثقال نافع بود حمیات مرکب را که از صفرا و بلغم بود و صفرا
غالب بود نسختی دیگر فایق کند اگر صفرا و بلغم هر دو
برابر بود بگیرند گل سرخ دو درم مصطکی یکدرم سنبل دو درم
تخم کاسنی پنج درم شربت یکمثقال و اگر با این تب سرفه بود
این قرص نافع باشد بگیرند بنفشه و گل سرخ و بادام مغز
مقشر از هر یکی پنج درم گل ارمنی سه درم صمغ عربی تخم کدو مقشر
از هر یکی پنج درم مصطکی یک مثقال سنبل یک درم نشاسته
سه درم تخم خیار مقشر پنج درم رب سوس سه درم قرصها سازند شربتی
یک مثقال و اگر با تب سرفه بود طبیعت خشک این قرص
بدهند بگیرند بنفشه ده درم تخم خشخاش و تخم کسنی و تخم خیار
مقشر از هر یکی چهار درم قرصها سازند شربتی یک مثقال با جلاب
دهند شربت یک مثقال با جلاب دهند صاحب غب غیر خالصه را
از گرمابه رفتن نگاه دارد تا ماده پخته نشود در رسوب پدید
نیاید اندر بول و اگر گرمابه زود بیش از پختن ماده سه آفت
پدید آید یکی این مایه تب که با اخلاط بلغمی آمیخته بود چون
آن

از جای خویش برود تحلیل پذیرد و آنجا سده کند و بپوسد
دیگر این مایه پوسیده که در اندامها از اندامها چون گرم گردد
و برود از جای خویش بیامیزد با آن تریها که پوسیده بود و گرم
دارد و بپوشاندش سه دیگر آن چیزی که تنک گشته بود زود
تحلیل کند پذیرد از جهت سطبری وی و علاج ممکن دشوار
پذیرد و بیماری دراز بماند فصل هشتم در علاج علت
شطر الغب تب مرکب بعضی را اسم خاص است و بعضی را اسم خاص
نیست اندکی را اسم خاص است شطر الغب است و این مرکب است از
تب غب و از تب بلغمی علامتهای شطر الغب را در فصل غب غیر خالصه
یاد کردیم علاج این تب هم که بست از صفرا و بلغم علاج وی
نیز بنسبت آن می باید و اگر مسهلی دهند مسهلی دهند
که هر دو خلط را اسهال کند بعد از پختن ماده اما پیش از
پختن ماده محتاج تلیین باشد و واجب است که ملین دهند
مثل آب لبلاب کلبکبین و ضمادهای سکنجبین و لطیف تر کنند و بدان طریق که امعا
تر باشد و استفراغ قوی از بلغم کنند و اندر اعراض تب نگاه دارد و می کنند و دفع
ماده غالب بیشتر کوشند و اگر حاجت بسکنجبین و ارتست بیشتر باشد سکنجبین ساده
دهند و اگر بزوری باید تخم کاسنی و تخم کشوث و بیخ کاسنی کنند و با خلیف
و تخم هر دو خیار دهند و اگر بتلطیف و بیزانیدن حاجت آید بیشتر سکنجبین
دهند و نخود و تخم بادیان و سعتر و زوفای خشک و نعنع و سنبل و اذخر در خور باشد
در سکنجبین می پزند و بیش از سکنجبین ساده دهند یا بزوری

وبزور البقول حاجت کنند و آب بادیان و کلبشکر در وی کداخته و سکنگبین ساده
عسلی و شراب غوره عسلی و کلبشکر با سکنگبین سرشته این همه شربتها موافق
است و هرگاه که اثر نضج پدید آید تدبیر استفراغ کند برفق کلبشکر
کواخته و بالوده با سکنگبین دادن صواب و شراب موافق باشد و
نیم درم سنگ تربد سپید و نیم درم سنگ غاریقون و نیم دانگ سنگ سقمونیا
اندر شراب کل یا کلبشکر سرشته مسهلی لطیف و سبک باشد و اگر با ستفراغ
قوی تر حاجت آید معجون خیارشنبر دهند و از پس استفراغ قرص کل دهند
بدین صفت کل سرخ ده درم سنگ سنبل سه درم سنگ اصل السوس پنج درم سنگ
مغز تخم خیار تخم کاسنی از هر یکی چهار درم سنگ شربتی یک مثقال و اگر صفرا و
بلغم برابر باشد بگیرد کل سرخ ده درم سنگ مصطکی یک درم سنگ سنبل دو درم کاسنی
پنج درم سنگ شربتی یک مثقال با کلبشکر فصل نهم اندر تب ربع تب ربع
دو چیز را بباید است و لازمه و اسباب ربع اسباب تولد سودا است
و بیشتری تبهای ربع کم خطر باشد و اگر اندر تدبیر و علاج خطا افتد مدت
دراز تر [illegible] یکسال بیش نباشد و مردم بدین تب اندر علتهای سودا چون صرع
و مالیخولیا و تشنج برهند و لکن اگر در علاج [illegible] کند و ماده نضج خام بوده باشد
دوازده سال بدارد و باشد که دراز کشد بشرط با ستسقا [illegible] او افتد علامتها تخت
سرما و لرزه اندکی بود هر نوبتی زیادت می‌شود تا بقوت سرما بدرد استخوانها
و تکسیر باشد [illegible] چنانکه دندانها در هم می‌زنند و دیر گرم شود از
بهر آنک ماده غلیظ و سرد باشد و نشان نضج آن کم شدن سرما باشد
و بسیار عرق باشد بربع باز گردد از بهر آنک ماده رقیق بود و استفراغ
خرج شود غلیظ ماند و مدت نوبت ربع خالص بیست و چهار ساعت باشد و
مدت آسایش چهل و هشت ساعت و اگر ماده سودا بلغمی بود نوبت دراز تر
دارد و نبض بطی و نرم باشد و بول غلیظ و اگر ماده صفراوی بود نوبت کوتاه
تر باشد و نبض سریع تر و متواتر و عرق بیشتر آید و اگر ماده سودای
دموی [illegible] علامت خون ظاهر بود و اگر سودای بود عسر تر باشد
وفصل

وفصل سال و سحنه و تدبیرهای گذشته بر هر یک گواهی دهند علاج
روز نوبت از طعام و شراب باز دارد خاصه از آب سرد و اگر اندر آغاز
تب قی تواند کرد سخت نافع بود و روز دیگر که پس از نوبت باشد غذا
شوربا دهد بگوشت پخته با نخود و شبت و روز دیگر که فردا نوبت خواهد
بود نخود آب دهد بی گوشت بازیربا بروغن بادام یا بروغن گاو
و اندر دو روز که نوبت نباشد بامداد کلبشکر دهند یا سکنگبین سرشته
و بعد از آن چند ساعت کشکاب دهند با نخود پخته و تا اثر نضج پدید
نیاید استفراغ قوی نکنند و تبهای خمس و سدس و سبع هم برین قیاس باشد
فصل دهم در تبهای بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت
اندر وی پدید آید تا طبیعی سود و تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزه قوی
باشد و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان برف است و دیگر گرم شود و سبب
این بلغم زجاجی بود و طعم دهان ناخوش بود و معده ضعیف و شهوت طعام باطل
شدن و تباسه و غثی و غثیان بسیار افتد و نبض صغیر و ضعیف و متفاوت و
قاروره رقیق و سپید هم باشد و یا سرخ و تیره شود علاج یک هفته
سکنگبین عسلی دهند و کشکاب با نخود و اندکی تخم بادیان برد و کشکاب و اگر
بجای سکنگبین ماء العسل دهند و زوفای خشک در وی پخته روا باشد و از پس
یک هفته قی فرماید خاصه اندر آغاز تب و طبع را بکلبشکر مسهل نرم کند باده
درم سنگ کلبشکر یا سی درم سنگ سکنگبین و تربد و مصطکی و زنجبیل کوفته و بیخته
و شکر چند وزن همه شربت یک درم تا یک مثقال یا دو درم سنگ طبع را نرم دارد
و تبهای بلغمی بعضی باشد که با آن لرزه نباشد و گشادن آن ظاهر نباشد تا شبیه
تب دق اندر علاج این تبها براندن دلیری نشاید کرد چنانک اندر تب
بلغمی مفرد نشاید کرد از بهر آنک بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرسام
تولد کند خاصه اگر بصداعی باشد یا لطیف باشد دماغ و صواب آن باشد که از
شکر و سکنگبین ساده اندر و بکوارند یا سکنگبین که اندر وی بیخ بادیان پخته باشند
و این تصرف بحکم [illegible] توان کرد و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بنقیع حنظل باید کرد
و ادرار بماء الاصول و از پس استفراغ قرص دادن تمام بود [illegible]

فصل یازدهم اندر آبله و حصبه آبله و حصبه هر دو از یک جنس اند و سبب هر دو
از جوشیدن خون است لکن آبله از خون باشد گرم و بسیار و میل بعفونت دارد
و حصبه خونی باشد صفراوی و اندک و دلیل سبب است که بثرهای حصبه کوچک است
و از پوست بر داشته نیست و از بهر آنکه حصبه از خون تباه تر و گرمتر باشد کشنده
تر است و جوشیدن اندر تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاه ناطبیعی و علامتهای علامت تب
با تابه عظیم باشد و درد پشت با درد سر و گرانی همه تن و با ماندگی و ترسیدن
اندر خواب و دمعه و سرخی چشم و خارش بینی باشد و سرفه و درد گلو و تنگی نفس
و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سفید یا زرد و اندکی بود آکنده باشد امیدوار تر
باشد خاصه اگر زود بتمامی بیرون آید و زود پخته شود و اگر هلوه دار و در هم پیوسته
باشد و بنفش باشد یا سبز یا سیاه و بر سینه و شکم بسیار و دیر بیرون آید و دیر پخته
شود خطرناک باشد و اگر نخست آبله پدید آید پس تب آید سخت بد باشد و اگر
آبله پدید آید تب کسارنده نشود هم بد باشد علاج هر گاهی که در شهری آبله
بسیار شود کسانی را که بهوده باشد فصد و حجامت باید کردن و از گوشت و شیرینیها
و چیزهای گرم پرهیز کردن و باب میوها طبع نرم کردن و خشکاه خوردن و غذا آبله معتدل
باید و تن بجامه پوشیدن و جرعه جرعه اب سرد دادن تا عرق بیرون آید و طبیعت را
بدفع ماده یاری دهد و صندل و گلاب و کافور بویانیدن تا دل گرم نشود و آب
گشنیز تر یا نقیع سماق یا عصاره اسفاناخ یا انار ترش یا مادر بگلاب سوده یا سرمه
بگلاب حل کرده با اندکی کافور در چشم اندر چکانند تا ماده آبله از چشم باز دارد
و اگر حلق گرفته شود بشراب خرنوب غرغره کنند و آب تا خناق تولد نکنند و غذا پشت
جو با پشت عدس آمیخته اندر آب انار ترش و شیرین یا اندر غوره و اندکی شکر و
طفشیل و از کشکاب و عدس مقشر و اگر ماده غلیظ باشد و [illegible] و متواتر باشد
گرم نرم داشتن و مسام گشاده کردن و اگر نبض سریع و عظیم [illegible] آب گرم باید دادن
و ظاهر سینه سخت گرم نباشد و آبله دیر بیرون آید چند کرت آب گرم [illegible] زود تر بظاهر
اندک آب بادیان تر با شکر و انجیر خشک اندر آب پختن و دادن
دفع کند و اگر آواز درشت شود هر ساعت لعوق از تخم کدو و مغز بادام
و شکر و کثیرا [illegible] ببرد تا بیماری باز دارد و با حب شراب مورد و رب [illegible] دهد
تا

تا اسهال زود باز دارد و غذا و حصبه را لعاب اسبغول و لعاب دانه ابی
و کشکاب دقیق و آب کدو و آب خربزه و آب خیار ترش و آب تخم خرفه با آب
انار و آب ریواج و آب انار ترش امیخته دادن و اگر آبله بر دیگر فرو [illegible] آید دم
و بی قراری کمتر نشود و نفس و نبض با حال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد تدبیر
بر اسیدن نشاید کرد و اگر علامت خیر پدید آید بگیرد بابونه اکلیل الملک
با بنفشه و خطمی با سبوس گندم در آب بجوشانند و بخار آن زیر دامن وی اندر
تا پخته شود و هر گاه که آبله تمام بیرون آید و هفت روز بگذرد و از پختگی پدید
آید اگر بزرگ باشد بسوزن زرین بشکافند و آب بر چینند پس اگر تابستان
بود گل سرخ و برگ مورد و صندل زیر دامن او دود کنند و اگر زمستان بود برگ
سوسن و چوب گز دود کنند و اگر موضع ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و
انزروت و دم الاخوین سوده بران موضع کنند و اگر دیر خشک شود نمک [illegible]
با بید اب چاره نباشد لکن انجا که پوست خراشیده باشد یا آبله شکافته نمک
نشاید رسانیدن و تا تمام پخته نشود نمک در نباید داشت و صواب آن باشد
که عدس مقشر و برگ گل سرخ و تراشیده چوب گز اندر آب بپزد و نمک اندرین آب
کند و جرعه از آن اب بر آبله می زند آنجا که باید و اگر حرارت قوی باشد قدری
کافور و صندل سوده اندرین اب حل کند باب سی دوم فصل اول
در ماده اماس گرم و بثرهای گرم یا خونی بود یا صفراوی لکن از یک خلط اماس و بثر تولد
نکند و خون تا از طبیعی نگردد و سیلان نکند و بجای جمع نشود از وی اماس و بثره
نخیزد و همچنین از صفرای طبیعی اماس تولد نکند و اگر بسیار بود و تا خون با
اندام بهار سیدن یرقان تولد کند و اگر گرم ناطبیعی شود و در یک عضو گرد آید
بسبب لطافت و رقت اندر گوشت نپاید بظاهر پوست آید علة تولد
و از سودای طبیعی یرقان تولد کند و اگر ناطبیعی شود و در عضوی ماند اماس [illegible]
سودای تولد کند علاجها اما انجا که گوشت بیشتر باشد درد و ضربان
بیشتر کند علاج فصد و حجامت پس استفراغ بمطبوخ هلیله یا قرص
بنفشه یا بماء الفواکه و طلی بأول رادع چون صندل سرخ و سفید و فوفل

واب انکور روباه واندر میانه چیزی براشند با راغ امیخته ومعتدل
شاف ماميثا وحضض و زعفران ومر اندر اب کشنیز تر واکر ورم
که صلب شود کشنیز تر بسو شد وطلی کند و هر کاه که بیند که رنکی کرد
وبسبزی وسیاهی می کراید ازدن و بسکاری صواب تر صفت
ضمادی که ماده را تحلیل کند واماس را کرم نکند و نکذارد که صلب
شود بکیرد آرد باقلی جو باب کشنیز تر و سرکه بپزد وضماد کند لکن
باول علت برنشاید و هر کاه که درد و جراحت وضربان هیچ کم نشود
تن از اخلاط بد پاک باید کرد پس اماس را بخوابانیدن یا دیوجه برافکند
پس بنفشه در سکزارد جو و بنفشه در سنگ روغن شیرج در بنجاه در سکزاب
تا سطبر شود وطلی کند **فصل دوم** در اماس سرد بلغمی ماده بود
اما اکر بلغمی ساده ورقیق بود اماس را که از وی تولد کند …
الورم الرخو کویند و باشد که سخت رقیق باشد همچون …
و اماس که از وی بود استسقای ان عضو بود چون قیلة الما
و باشد که بخاری از ماده بلغمی بر ابد چشم وروی اماسید
بما غرا انرا نفخ کویند علاج نخست رطوبت کمتر باید کرد …
چوب انجیر و چوب بلوط در اب کنند و بامداد اسفنج نو با خرقه دوتوی نو
بدان تر می کنند بران موضع وحوالی ان می نهند واب بوده با سرکه امیزد
باب خوش نافع بود و روغن کل با سرکه و نمک نیکو بود واکر اماس در عضو عصبانی
بود و با درد باشند نفخ و طلی که از روغن زیت ساخته باشند و شراب انکه
خاصه شراب سیاه رنگ نیم کرم کرده بر جکانیدن درد بنشاند **فصل**
سیم در سرطان اماس سوداوی و اماس سوداوی دو کونه بود باشند و بلغت یونانی
سقیروس کویند دوم سرطان است و فرق میان سرطان و سقیروس
انست که سقیروس را حس الم وضربان نباشد و حرارت و رکها بر…
نباشد و سرطان از دو کونه باشد یکی ماده سودای خالص باشد و د…
صفرا و سودا امیخته بود و با درد و سوزش و التهاب وضربان

بقراط کوید در کتاب فصول که هرچه ناکاه بادی
رسد از پیر کردن تن تا تهی کردن یا کرم کردن
یا سرد کردن یا بهر انواع که باشد خطر است
در حفظ صحت چشم باید که چشم را از کرد وخاک ودود نکاه دارد و بسیار
در افتاب ننکرد خاصه وقت بر امدن وفروشدن وی وچیزها براق
درفشنده وچراغها روشن ننکرد و در خطها باریک نخواند که در
چیزها دیدن را ضعیف کرداند و نکرستن در چیزها سیاه و … روان
چشم را سود دارد و در تابستان برود غوره در چشم میکشد و در خزان
بهار همه می کشد و اکر حرارتی باشد آب بادیان که با عسل در افتاب
پرورده باشند در چشم می کشد و اکر حرارتی یابد در چشم برود غوره
…شد یا میلان بکلاب سوده واکر در چشم کند و آب زیرد باره
…انی تر کنند و با سپیده خایه مرغ و روغن کل و بر چشم نهند و بیند د
پوسته چشم را از خرقه سیاه نکاه دارد و در خانه تاریک مقام کند
درد ساکن و ان اشک باز ایستاد م

فصل در بیان دردها که اندام و در اعضا
پدید اید علاج وی چه بود بدانکه این نسخه از چندین کتاب استادان
متقدم برچیده اند و جمله ازموده است اول در بیان درد سر و
نیم سر و شقیقه و این بیشتر از خون افتد علامتش ان بود
روی سرخ کردد و رکها سرو بناکوش برخیزد و همچنان نماید که ا

گرمابه بیرون آمده باشد و سخت بود درد کند گوشت و بترینی بکلی نخورد
علاجش آن بود که رگ زند و رگ باسلیق زند و بسیار خون برآرد
و اگر ساکن نشود حجامت بکند و طلاها سرد بمیان سر نهد
ایلیت چون گلاب و صندل و کافور و فوفل هندی و شاف مامیثا
و آب برگ بنفشه و نیلوفر و گشنیز و سرکه و اگر درد اندکی فرونشیند
بروغن گل بساید و در سر مالد تا ساکن و طبخه هلیله و بنفشه و خرمای
هندی و تمر خشک بخورد علامت دوم این علت از صفرا
افتد علامتش آن بود که روی زرد بود و خشکی بر چشم
و تشنگی کند آن کس که جوان باشد یا در آفتاب بسیار نشسته باشد
یا رنجی سخت کشیده باشد یا جدل یا لجاج کرده و خشم خورده
یا در گرمابه بسیار نشسته علاجش شیر زنان که دختر شیر
داشته باشند با روغن کدو یا روغن بنفشه با اندکی گلاب
و با چند نیم سرکه بوقت برزدن تا حل شود آنکه بمیان سر نهد
و کشکاب و جلاب خورد و جای خوش خنک نشیند و نیلوفر بنفشه
و میوهای سرد بوید اگر حاجت باشد اندکی هلیله و ترنجبین
یا صفرا ببرد البته شوری و تیزی و شیرینی نخورد غذا
عدس و ماش و کدو با گشنیز تر و کاهو تر و کاسنی و مغز بادام خورد
شفا یابد علامت سیوم این علت از بلغم بود و
علامتش آن بود کم سفید گونه و این حال زیرا و بر او
بلیتش بود و درد نرم نرم بود آن بود که شب طعام بسیار
خورده

خورده باشد یا دوش بیند یا در مقامی گرد نشسته باشد علاجش
حب قوقایا بخورد تا رطوبت بیارد و بود بند و سداب و مرزنگوش
و بابونه و اکلیل الملک همه را در آب کند و هر وقتی آن آب بر سر ریزد
و از سرد پرهیز کند و مشک و غالیه همی بوید و روغن سداب
و روغن قسط اندر مالد و غذا نخود آب خورد و گوشت پخته
و کباب و قلیه بدارچینی و قرنفل دوای دیگر کندر بو همی
و غرغره میکند بسرکه و گلاب دوای سرکه اشترخار
و سیر و عاقرقرحا و مرزنگوش و سداب و یاسمن و سیسنبر همی
بوید دیگر بس که بخساید دو درم حب شبیار
بخورد و طعام کم خورد که بعادت زمانی باشد علامت چهارم
این علت از سودا بود و از بسیار خوردن کرنب و باقلی و عدس
و گوشت گاو و جماع بافراط کردن و سهر در آن و چربی کم خوردن
و گریه بسیار کردن و غم و محنت و مصیبت بسر بردن علاجش
چربی و شیرینی خوردن باشد و بروغنهای گرم و نرم مالیدن
و آب زن گرم از اکلیل الملک و بابونج و خطمی و بنفشه و پوست خشخاش
و برگ گاوزبان و نیلوفر بر سر همی ریزد و بگرمابه همی رود و
جلاب و روغن بادام نگاه داشتن و غذا شوربای مرغ و گوشت
بره و مغز بره و شکر سفید خورد دیگر بوهای معتدل بوییدن
چون عود و عنبر بدماغ رسید و آب گاوزبان و مفرح و شراب
نیکو خوردن دیگر زرده تخم مرغ نیمرشت خوردن و آب رولن

وسبزی نگرستن ورودها خوش نواختن ومردم نیکو رو و
جامها رنگین و در نقشها خوب دیدن اگرچه طبیبان دوم گفته اند
بلغمی وسوداوی را شراب جوشیده و اخلاط درو نخته اندکی باید دادن
و غرض ایشان ان بود تا آب کمتر خورد و بلغم بگدازد و طعام طهر گوارد
ولیکن هیچ حال چاره نیست **دوای دیگر** اندکی افتیمون و شیر خشت
و خیار شنبر و آب گاوزبان بخورد تا سودا بیاورد و نافع باشد

فصل اندر بیان سبب کوری این علت از رطوبت
افتد **علاجش** حب قوقایا باید خوردن و دار فلفل سوده
با آب بادیان در چشم کشیدن **دوای دیگر** بستان جگر پاره
گوسفند امار بهتر باشد و در اتش نهد تا کف بر آورد و دار
فلفل سوده بر وی ریزند و میل در چشم کشند **دیگر**
هیچ چون خایه و ماهی و شیر تر نخورد الا نخود آب و گوشت
برشته و شیرینی از انگبین و قانید و روغن جوز و حب بیار
بکار داشتن شفا یابد و نافع بود فصل اندر بیان
خارش چشم آب غوره در کشند برود و طلاهای خشک بر
پشت چشم نهادن و مغز را خشک کردن و بکافور و کشنیز و
کاسنی **دیگر** بروز شراب خشخاش خوردن و گلاب و کاه
گلاب و هلیله زرد بسودن و در چشم کشیدن و طبع را نرم
داشتن **غذا** اسفاناخ و برگ چغندر و کشکاب خوردن

فصل

فصل اندر بیان طرفه در چشم این نقطه بود سرخ در
درمیان چشم افتاده باشد و یا از سببی دیگر یا مانند برگ
اسپی از کناره چشم از سبب یا در بالا **علاجش** اندکی زرنیخ
سرخ و کندر و مر بکوبد و بکار بگیر بیامیزد و بر وی نهند
شفا یابد و نافع باشد فصل در بیان دمعه چشم
علامت دمعه ان بود که مدام چشم تر باشد و از آب روشنایی
ندهد **علاجش** بگرمابه رفتن و سرمه از توتیا و سرمه ان
سنگ بصری و هلیله زرد و مامیران جینی کرده باشند و در
چشم کشیدن و چشم بر هم نهادن و زمان تحمل کردن فصل
اندر حسا در چشم حسا ان بود که چون از خواب بیدار شود
چشم بجز باز نتواند کردن و در هم کشیده باشد **علاجش**
ان بود که هر روز سه بار بگرمابه رود و سر و چشم را بنجار آب
فرو دارد و اسپیوس و شکر خورد و پرهیز بکند تا شفا یابد

و حوالی او رگها بر خواسته و ممتلی بود هم چون پایها سرطان
و لون این رگها بسبزی گراید و بتیرگی و درد و سوزش و سرطان بیشتری که
که پدید آید اندر اندامها نرم و متخلخل پدید آید و زنان اندر پستان و رحم
بسیار بود و مردان را اندر حوالی حلق و اندر و قضیب بسیار افتد و اندر روده
نیز باشد و سرطان با در ابتدا دشوار تر توان دانست و چون ظاهر گردد
علاج دشخوار پذیرد و لکن چند با قلی باشد کوچک و صلب و لونش تیره
بود و با حرارت اندک باشد علاج تدبیر صواب انست که اندر
علاج نگاه دارد تا انچ پدید آمده باشد همچنان بماند و زیادت نگردد

وریش نشود و استفراغها بوقت همی کند و غذاهای موافق و سرد و تر خورد
چون سکباج و روغن بادام و ماهی تازه خرد و خایه مرغ نیم برشت و اسفاناخ
و ماش و کدو و مانند آن و اگر حرارت عظیم بود دوغ گاو تازه سود دارد
و استفراغ بماء الجبن صواب تر و هر چند روز چهار مثقال افیتمون اندر ماء
الجبن یا اندر ماء العسل دادن فصل چهارم اندر خنازیر و اماسهای
صلب و غدد و سلعه و توام سلعه بعضی چون گوشتی بود و بعضی چون عسل و بعضی
چون گل و بعضی خشک باشد همچون ارزن و مانند آن و ماده سلعه اندر خریطه
باشد و باشد که اندر زیر زانو و غیر آن همچون سلعه چیزی پدید آید و سلعه
نباشد لکن چیزی باشد همچون گرهی که بر عصب آن موضع پدید آید و فرق آنست
که سلعه جنبان بود از همه جانب و آن از جانب چپ و راست جنبد از درازی
عصب نتواند جنبیدن علاج سلعه دستکاری است خاصه آنکه صلبتر باشد
و اگر کسی دستکاری نخواهد و سلعه نرم بود و شه نبرکه حل کند و بروی نهند
و بگیرد جرم و نساج و پیه گاو و نفت از هر یکی بهی راست همه بر شد
و مقداری دیق با آن یار کند و غدد و سایر [illegible] ثالیل هم از جمله اماس برم درست
سخت نرم باشد اما اگر نیک بالیدن اکمال شود و باطل گردد علاج آن همچون
علاج سلعه است اگر دو دانه را بکند و پاره سرب سنگی بر اندازه آن بروی نهد
و سه روز بسته دارد آنرا باطل کند بخاصیت و اگر صبر و حضض و اقاقیا و سریشم
بر کاغذی طلی کند و بروی نهد و به بندد و اما خنازیر اماسی بود
کوچک و صلب و فرق میان سلعه و خنازیر آنست که سلعه را اندر زیر پوست
فراتر و باز برتواند بود و خنازیر را نه و خنازیر گاه باشد که یکی بود و
بسیار نیز باشد و بیشتر بر گردن و زیر بغل پدید آید علاج از طعامها
غلیظ و از ترشیها و از طعام شب پرهیز باید کرد و استفراغ بلغم فرمودن
بحقنه و بداروی مسهل و فصد و حب راصلی و حب [illegible] آن مسقد مان
و متاخران فرموده اند و نزدیک من حبها که بلغم و سودا را فرود آرد
بی غالیه

بی غالیه تر چون حب افیتمون و بکار داشتن معجون نجاح فصل
پنجم در علاج طاعون اماسی است که در گوشت نرم چون گوشت بن گوش
و پستان و خایه و گوشت زبان یا اندر جای فراخ تر افتد چون بغل و دست
بیخ ران و از اندازه بیرون بسوزاند و ماده آن مستحیل باشد یا شد همچون
زهری شده و عضو را تباه کند و رنگ عضو و حوالی آن بگردد و اندر آن مضرت
آن از طریق شریانها بدل باز دهد و خفقان و غشی آرد علاج دل را
دل را قوة باید شرابهای خنک و خوش بوی چون شراب ترشی ترنج و شراب لیمو
و شراب انار و رب سیب و رب آبی و شراب صندل و گلاب و کافور
و نیلوفر و صندل و غذا عدسی و مصوص و افشردها و از گوشت دراج و طیهوج
و بزغاله و علاج تب دق و بای بکار داشتن و هیچ ضماد [illegible] بر نشاید نهادن
و رگ نیز نشاید زد مگر امتلاء مفرط و جایگاه نشاید از زدن و بمزیدن و نیز
باب گرم شستن تا خون بروی فسرده نشود و هرگاه که خفقان کند آب گرم و طبیخ
بابونج نطول کنند تا ماده بد را از جانب دل بموضع باز دارد و تحلیل کند پس
بر انیدن علت و علاج خراج باید کرد باب سیم در
در علاج دمل و اکله و ریشها و ریشهای که آماس دارد نخست تدبیر آماس باید آنگه علاج
ریش و این نوع ریش را داروهای خشک کننده و قابض علاج باید کرد پس داروهای
رویاننده و داروی قابض از این نوع سازند بگیرد کوز و مازو گشنیز بکوبد و بشراب
بیز و ضماد کند یا بگیرد مرداسنگ سوده و آنرا گاهی بسرکه بباید گاه بروغن زیت
تا سپید شود و این مرداسنگ سرب روی سوخته بصری و زرده چوبه و مازو
و گلنار و دم الاخوین و شب یمنی و اقلیمیا سیم از هر یکی جزوی همه را بیامیزد
اگر خواهد مرهم در روز و روغن مورد کنند اگر خواهد که قرحه را بشوید آب
دریا و آب شب یمنی و آب که در وی هلیله و بلیله و املج پخته باشند موافق باشد
و گاه باشد که مرهم و ذرور را بانگبین سرشته تا دارو را قوت می دهد و [illegible] را
می شویند ریشها و اسپ زاج هم زنگار و مرهم هندی و قرص سود و اخضر سود دارد
دارد

وبا خرعلک البطم با هم سکن روغن گل سود دارد و دردی روغن زیت و شب یمنی
وانگبین از هر یکی بهره راست مرهم کند ریش و سنخ را پاک کند و خشک کند و در ریشها
غایر که آنرا کهف گویند و مخبا گویند اندرین باب مرهم الرسل آزموده است
و نافع و قنطریون کوفته و بیخته وایرسا کوفته وکوا و بیخته و کهوف و
مخابی را بدان تر کنند سود دارد و اگر این نوع ریشها را زود پاک نکنند
و پوست بر گوشت استوار نکند چنان شود که گوشت بر پوست
استوار نگردد و هر گاه که این ریشها را دارو کرده باشند بر ان ضمادی
که مزاج عضو را با اعتدال باز دارد و با گرمی و تری دارو زده اید که
برابری کند بر باید نهاد ریشهای متعفن تن را از اخلاط بد پاک
باید و مزاج با اعتدال باز آوردن و اگر حاجت اید بران موضع محجم بر نهد
ون و دیو جه برافکندن و بسیار باشد که ریش را بدارو یش با
باهن پاک بر باید داشت پس علاج کردن و در در اگه ازدا و نو کند بروغن
تسکین دادن هر ساعتی چنانک تازه تازه بر می نهد و هر داروی که بر
نهد سه روز بسته باید داشت و بگیرد زراوند و مازو و روغن زیت از هر یکی
بهره راست طلی کند و باشد که قرحه را باهن پاک باید کرد و برداشت
تا بنا هی ان بگوشت درست باز نرهند و باشد که ان عضو را جدا کنند
باید کرد و در جمله ان عضو را خشک باید داشت و در ابتدا باید نهاد و آب
برگ مورد تر کند و گلاب سرد کرده بر چکانند و اگر سخت گرم نباشد شراب
قابض و سرکه ممزوج با گلاب سرد کرده سود دارد و ضمادها انار پوست
و عدس و برگ آلوی زرد و برگ مورد و برگ ضماد باید کرد ضماد باید ساخت
و گل ارمنی بسرکه طلی باید کردن سوختن آتش در حال سپیده خایه با روغن
گل بیامیزد و طلی کند و صندل و فوفل و خشت پخته یا سفال نو سپیده هم با گلاب
واب انگور روباه طلا کند

فصل سیم در جراحتها

جراحت که
تازه باشد و راست افتاده باشد و لبها که هر دو لب فراهم گیرد و البته بگذارد
که چیزی در میان جراحت افتد چون موم یا روغن یا غیر ان و خشک بند کند و
سه روز بسته بگذارد تا محکم شود و اگر جراحت ناهموار باشد و از بو نهاد و بهلو
دارو بکار فند و راست کنند و داروهای ترا زود و در دارند لکن دو روزه خشک
بکار دارد بسیر داسفیداج ارزیز و مرداسنگ از هر یکی جزوی و نیم صافی

و مازو

و مازو و از هر یکی نیم جزوی بساید و بکار دارد و اگر جراحت و ... بر سر افتاده باشد
زراوند مدحرج اندر شراب بپزد و خشک کند و بکوبد و بیزد و بر سبیل ذرور بکار دارد
و خمیر خشک کوفته و بیخته سود دارد و اگر جراحت عصب باشد خراطین سوده بر
نهادن سود دارد بر نهاد و سیر سوخته با بیخ سوسن دشتی بر نهادن سود دارد
بباید دانست که بعضی اندامهاست که جراحت نکند و خلاص از ان بنادر بود
و ان دماغ است و گرده و مثانه و روده های باریک و جراحت جگر نیز یاد کرده اند
و جراحت ان مهلت نهد و جراحتهایی که بر عصب و کنارهای عضله افتد خطر
ناک باشد و از ان وقت ساقط شود و غشی و تشنج و اختلاط عقل پدید اید
و جراحت که بر میان زانو همین زانو خطرناک باشد و اختلاط عقل اخلاط نادر
بود و هرگاه که ان و کرانه عضله تشنج و اختلاط عقل پدید آید و از قبول
نو امید شود تا بیرون ان نباشد که عضله را از هنا بر دو بباطل شدن
فعل ان عضو بدو پیوسته اند ها دهد و اگر جراحت بر شکم افتد بیم
یا فواق یا اسهال پدید اید هلاک شود و اگر جراحت عور دار دو سر او تنگ بود
نباید که راست که او بسته شود تا ریم در قعر او گرد آید نباید و این چنان بود که بلب
بیرون چرب کرده نیک بر سر جراحت نهد تا گوشت بروید و داروهای رویاننده بر بسته
کند تا انگاه که قعر جراحت و بد و نهد و هم باز بلبسته خرد تر می کند تا انگاه که قعر جراحت
دسته شود و قعر نماند و اگر جراحت بر گوشت بود مازوی سبز و انار پوست و اقلیا مغسول
ولسان الحمل خشک کرده شاذنج غسلی هر یک جزوی امیخته جراحت کوچک را برویاند و اگر
بر سر آن داروها برگ حماض و برگ ... و برگ کوک بر نهد صواب بود

فصل چهارم

اندر بیرون اوردن پیکان و خار از جراحت که تازی او نولخرق گویند اما
بیرون اوردن خار و پیکان و مانند ان بعضی چنان باشد که جراحت بفشارد و بعضی
با التی چون انبر برکشند و بعضی بدارو بیرون ... آید بگیرد وشق حل کرده بر سر جراحت
نهد هر چه در جراحت مانده باشد بر کشد و اگر وشق با انگبین بسرشند قوی تر بکشد
زراوند مدحرج با بیخ نی بکوبد و با عسل بسرشد قوی تر باشد و بر نهد صفدع
مسلوخ بر نهد و ضفدع مسلوخ چیزی اندر استخوان سخت شده باشد بر ارد و بدین
خاصیت است که دندانرا بیفکند انواع چیهی و زراوند دراز و پیاز نرگس و برگ
انجیر با بست جو کوفته و سرشته همه داروها حادث است و سرطان نهری و انجیر

جانور را وسر جوانی کنا ورا بتازی الغطایة گویند و بثرها ذیبه است همه اند
همه اندر این باب نافع است فصل چهارم اندر بثرها چون نمله و آتش
پارسی و گاورسه جمره بثره باشد سوزان باشد با خارش صعب پوست را
بخورد و بسوزاند و اندکی بگوشت فرو رود و خشک ریشه بر او نهد و تری
کمتر دارد و ماده او بسوی جامیل کند بثرها اندک بود پراکنده و بزرگ
آن چند نخود بزرگ و باشد که هیچ بثره نکند لکن آن جای سرخ شود پس
بخارد و بسوزد آنگه رصاصی شود یا رمادی و باشد که تب صعب کند و هلاک
کند علاج رگ باید زدن و خون بسیار بیرون باید کردن و از
عدس مقشر و برگ لسان الحمل و نانخواه ضمادی بخش و برنهادن و
انار ترش را بشکافند و اندر سرکه بپزند و بسایند و بخرقه بدان موضع
طلی کنند بامداد و شبانگاه و همه تازه فی دارد و غذا چیزی سرد
و ترفتای و اما نمله بثرهای کوچک باشد بیکدیگر نزدیک درهم
پیوسته همی سوزد باشد و باشد که نمله یک بثره بود که بثرات پراکنده
بود هم چون ثولول و رنگ نمله و میل بزردی دارد و باشد که ریش گردد
و باشد که بتحلیل زایل شود و ماده از خلطی باشد تیز با خون آمیخته در زیر
پوست و اندر رگهای باریک که پوست علاج نخست تسکین حرارت باید
کرد آنگه بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و اگر خون غالب بود نخست فصد
باید کرد آنگه استفراغ حوالی نمله بصندل و فوفل و گل ارمنی و اسفیداج و
افیون و قشر [illegible] و شیاف مامیثا طلی کردن با گلاب و قطره سرکه
و بران موضع مرهم اسفیداج طلی کنند و هرگاه که بشوید برگ بید در آب
بجوشانند و بدان آب بشوید و غذا عدس مصوص و مانند آن
و آتش پارسی نام تیره باشد و آب رقیق با خارش و سوزش صعب و سبب تیره
خون بود علاج هم فصد و استفراغ بطبیخ هلیله و خرمای هندی و کشکاب
و آب کدو و آب خیار و اسبغول و شکر و مانند آن داد و حوالی آن بگل ارمنی
و سرکه طلی کردن و بروی مرهم سفیداج طلی کردن و اما گاورسه بثرهای
خرد بود و بسیار و میل بصلبی دارد از بهر آنکه وی نوعی است از نمله با بلغم بود
یا سودا که صفرا که بان بیامیزد علاج این بعلاج نمله نزدیک است
از بهر آنکه وی نوعی است از نمله گل داروی که بدان اسفیداج کنند از ترید
وافیمون

وافیمون و افیون خالی نباید باب سی و چهارم در [illegible] فصل
اول در شری شری السبها پراکنده باشند بسیار و کوچک و پهن و پیوسته با خارش
و تا سه صعب آن بخارد خون صفراوی بود یا بلغم بود فی علامتها چون خون سرخ
بود و سوزان و گرم زود بر دمد و بلغم میل بسپیدی دارد و شری شبانگاه بر دمد
علاج اگر خونی بود غوره طلی کنند و شراب غوره دهند تا ساکن شود چون
ساکن شود در حال فصد کنند و سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلی کنند سود دارد و اگر
حاجت شود روز دوم هلیله زرد و یک درم ایارج فیقرا ترکیب کنند و آب انار و دوغ ترش
و قرص کافور سود دارد و اگر بلغم بود بگیرد هلیله زرد ده درم سنگ تربد سفید یک مثقال
زنجبیل دو دانگ سقمونیا دانگی حب کنند و آب کرفس و [illegible] و گلشکر و انیسون و گرمابه
و عرق سود دارد آوردن حب یکی درم سنگ گمابه بادام ده سنگ شکر سفوف کنند فصل دوم
در شکستن استخوان هرگاه که درست شود آن بندگاه صلب شود از بهر آنکه [illegible]
بر این استخوان بدید آید و حرکت آن عضو بدان سبب دشوار گردد و مدتی بباید تا نرم
شود و همچنین آنچ در بندگاه افتد که مجاورت استخوانها نزدیکتر بود و گشادگی و
تهیگی کمتر بود چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درست گردد صلب شود و بسیار باشد
که استخوان شکسته شود که گوشت حوالی آن بود کوفته شود آن گوشت گوشتگی را نیاید
آزرد یا لختی سرخی پرورد و الا متآکل شود و تباه گردد و از استخوانها که شکسته شود
ج استخوان اطفال باز نروید از بهر آنکه قوت فطرت اندر تن ایشان بود و استخوان
جوانان و پیران گرچه بسته بود بروید لکن لحامی همچون غضروف بدان جایگاه بدید آید
و آن شکستگی سخت بگیرد و همچون کفشیری که روی گر آن باشد و از استخوانها
مردم باز زود و سواتر بسته شود پس استخوان ساعد پس ترقوه و مدت بسته شدن
بهر استخوان ساعد بدید ستیبینی اندر ده روز بسته شود پهلو آن اندر بیست
ساعد اندر سی روز تا چهل روز استخوان ران اندر پنجاه روز باشد که اندر سه ماه یا چهار
ماه بسته شود و استخوان مردم صفراوی دیرتر بسته شود از بهر آنکه خون او غلیظ و لزج نباشد
و بدین سبب است که خداوند استخوان شکسته را طعامها غلیظ فرماید چون هریسه و [illegible]
[illegible] و علامت بسته شدن آنست که رنگ خون ظاهر پوستان موضع بدید آید از بهر آنکه
[illegible] شده باشد مستغنی شود ظاهر دفع کنند والله اعلم



چند کرت بدهد و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح و هلیله زرد و اطریفل
بطبیخ بیخ کبر و ایارج فیقرا در وی گداخته و طلی کردن بعاقرقرحا و فرفیون با زهره
و مالیدن بپیاز نرگس و بعاقرقرحا که بروغن بادام تلخ کنند یا روغن بید انجیر و
در وی سوده و آرد نخود بسرکه ترکنند و بر بن موی طلی کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند
و اگر زهره گاو و شحم حنظل با آن یار کنند زود تر پاک کند بغایت در افگندن
باب چغندر و آرد نخود همی شویند و صبر اندر عصاره مورد تر بساید و طلی کنند و پس از یک ساعت
بشویند و پیوسته موی را با آمله و هلیله هندی سیاه می شویند و روغن مورد و روغن آمله بکار
که نیک بود دوم در کلف و نمش و آثار ابله مغز بادام مقشر شده در مسکه بساید و مغز تخم خربزه
نرم سیماب دو درم اندرین مغزها بمالد و بکشد چنانکه اثر سیماب نماند و مغزها سیاه
آنگه بهر شب طلی کنند و تخاسان این طلی هر ساعت تازه فرساید و یک هفته از وی
باز دارند چون بهر هفته روی شوید کلف و نمش پاک شده باشد و این از سوده است
سوم در بهق و وضح و برص اما از جهت بهق و وضح بمطبوخ هلیله استفراغ باید کرد
و اطریفل کوچک و معجون نجاح بکار داشتن پس تخم ... و زوغناس و کندس و شیطرج
و شحم حنظل و مازریون و خربق سپید و خردل و سقمونیا از هر یکی بهره راست بکوبند
و بپزد و بسرکه طلی می کند اندر گرمابه یا نزدیک آتش یا در آفتاب اما از جهت
برص قی باید کرد با یارج لوغاذیا اندر مطبوخ افتیمون استفراغ کند و اطریفل
ماهان بزر بکار دارد پس برگ مازریون و خربق سیاه و بلیل و بوره از هر یکی
بهره راست بسرکه بپزد و نطرون و سوس و کف آهن و کف دریا کوفته و بیخته
در وی افگنند و همه بساید چون غالیه و اندر آفتاب طلی کند و چند انکه ممکن باشد
آنگه بشوید و اگر آبله کند بگذارند و آب بیرون کند و صبر کند تا خشک شود باز طلی
معاودت کند طلی دیگر بگیرد شیطرج قوه شیطانی و مغر و دردی خشک شده
همه بکوبد و بپزد و بسرکه بسیند و بکار دارد و معتدل دیگر قوه بپزد و بسا لاید و این
داروها بدان آب قوه حل کند بغایت روز این طلا بماند و پیوسته همی کند باب
سی و ششم در فصد و حجامت و غیر آن

